



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

اسلامی ماہنامہ دروزان

پندرہ روزہ مسیحی تعلیم و ترویج کے لیے



قرآن پوری و تفسیر
روح اللہ فیض اللہی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیمای انسان در قرآن بر اساس تفسیر نور

نویسنده:

محسن قرائتی

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	سیمای انسان در قرآن بر اساس تفسیر نور
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۷	فهرست مطالب
۳۳	مقدمه
۳۶	فصل اول: آفرینش انسان و ماجرای آدم
۳۶	اشاره
۳۶	۱. آفرینش انسان
۳۸	۲. منشأ آفرینش
۳۹	۳. مراحل آفرینش
۴۰	۴. آفرینش انسان از نفس واحده
۴۰	۵. آفرینش انسان و صورتگری او
۴۲	۶. آفرینش انسان در بهترین قالب
۴۷	۷. آفرینش انسان و وجود تفاوت ها
۵۳	۸. آفرینش انسان به صورت زن و مرد
۵۵	۹. ماجرای آفرینش آدم و اعتراض ملائکه
۵۹	۱۰. دستور سجده بر آدم
۶۰	۱۱. ماجرای آدم و شیطان
۶۶	۱۲. هبوط آدم
۷۴	فصل دوم: هدف آفرینش انسان
۷۴	اشاره
۷۵	۱. آفرینش بازیچه و بدون هدف نیست
۸۰	۲. اهداف آفرینش انسان از دیدگاه قرآن

۸۰	۱-۲. عبادت
۸۳	۲-۲. رحمت
۸۴	۳-۲. آزمایش
۸۷	۱-۳-۲. همگانی بودن آزمایش خداوند
۸۸	۲-۳-۲. طرق آزمایش
۸۸	آزمایش به وسیله جان و مال
۸۹	آزمایش به وسیله مال و فرزند
۹۰	آزمایش به وسیله نعمت ها
۹۱	آزمایش به وسیله فرستادن انبیا
۹۲	آزمایش مردم به وسیله یکدیگر
۹۲	اشاره
۹۳	۳-۳-۲. توصیه هایی برای آزمایش های سخت
۹۶	۴-۲. آگاهی از علم و قدرت خداوند
۹۷	۳. سعادت و رستگاری انسان
۹۷	مؤمنان
۹۸	حمایت از پیامبر و پیروی از قرآن
۹۸	تسلیم بودن در برابر خدا
۹۹	خشنودی خداوند
۹۹	کسانی که میزان سنگینی دارند
۹۹	عبادت کنندگان و نیکوکاران
۹۹	حزب الله
۱۰۱	یاد خدا و نعمت های او
۱۰۱	تقوا و پرهیزکاری
۱۰۱	تزکیه نفس
۱۰۲	مصلحان و آمران به معروف
۱۰۲	جهاد در راه خدا

- توبه به سوی خدا - ۱۰۲
- دوری از بخل - ۱۰۲
- اجتناب از پلیدی ها - ۱۰۳
- فصل سوم: جایگاه انسان در نظام آفرینش - ۱۰۵
- اشاره - ۱۰۵
۱. جانشین خداوند در زمین - ۱۰۶
۲. انسان برتر از سایر مخلوقات - ۱۰۸
۳. انسان امانت دار الهی - ۱۱۱
۴. آفرینش هستی برای انسان - ۱۱۲
- زمین و راه های آن - ۱۱۳
- آسمان و رزق پاکیزه - ۱۱۳
- شب و روز، ماه و خورشید و ستارگان - ۱۱۳
- دریا و منافع آن - ۱۱۴
- باغها و درختان میوه - ۱۱۴
- حیوانات - ۱۱۴
- اشاره - ۱۱۴
۵. آیاتی که انسان را جدای از سایر مخلوقات قرار می دهد - ۱۱۵
- فصل چهارم: رابطه خدا با انسان - ۱۱۷
- اشاره - ۱۱۷
۱. خداوند و اداره شئون انسان (ربوبیت) - ۱۱۸
۲. ولایت و سرپرستی خداوند - ۱۲۲
- تنها ولی و سرپرست انسان - ۱۲۲
- ممنوعیت پذیرش ولایت غیر خدا - ۱۲۷
- ولایت انبیا و امامان در طول ولایت خدا است - ۱۲۹
- اشاره - ۱۲۹
۳. خداوند و تسلط بر اراده انسان (قاهریت) - ۱۳۱

۴. علم خداوند به مقدرات انسان ۱۳۲
۵. خداوند و هدایت انسان ۱۳۳
۶. خداوند و رازقیت ۱۴۳
- مقدر کردن روزی برای همه موجودات ۱۴۳
- مفهوم مقدر شدن روزی ۱۴۵
- رزق مادی و رزق معنوی ۱۴۶
- تفاوت انسان در رزق ۱۴۶
- اشاره ۱۴۶
۷. خداوند و مالکیت جهان و انسان ۱۵۰
۸. مسئول بودن انسان در برابر خدا ۱۵۰
۹. حرکت انسان به سوی خدا ۱۵۱
۱۰. نیازمندی انسان و بی نیازی خدا ۱۵۲
۱۱. بندگی و عبودیت انسان ۱۵۳
۱۲. یاری خواستن انسان از خدا و توکل به او ۱۵۴
۱۳. یاد خدا و آرامش انسان ۱۵۶
- فصل پنجم: انسان و سایر مخلوقات ۱۵۹
- اشاره ۱۵۹
۱. جمادات، نباتات و حیوانات ۱۶۰
۲. فرشتگان ۱۶۳
- ۱-۲. ویژگی های فرشتگان ۱۶۳
- فرشتگان، موجودات گرامی و نیکوکار ۱۶۳
- فرشتگان تسلیم محض هستند ۱۶۳
- فرشتگان درجات متفاوت دارند ۱۶۴
- منظور از بال فرشتگان ۱۶۵
- در همه حال تسبیح گوی خدا هستند ۱۶۵
- فرشتگان، کارگزاران و مأموران انجام فرامین خداوند ۱۶۶

- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۸ ۲-۲. فرشتگان و انسان
- ۱۶۸ ایمان به فرشتگان
- ۱۶۸ برتری انسان بر فرشتگان
- ۱۶۹ ارتباط فرشتگان با انسان
- ۱۶۹ حفاظت از انسان و ثبت اعمال او
- ۱۷۰ دعا و استغفار برای مؤمنان و لعن کفار
- ۱۷۱ یاری رساندن به مؤمنان
- ۱۷۲ قبض روح
- ۱۷۳ برخی از مأموریت‌های فرشتگان
- ۱۷۳ خوشامدگویی به مؤمنان
- ۱۷۳ شفاعت
- ۱۷۳ مأموران عذاب
- ۱۷۴ تقسیم روزی انسان
- ۱۷۴ رابط بین ملک و ملکوت
- ۱۷۵ بشارت می‌دهند و با اولیای الهی سخن می‌گویند
- ۱۷۵ مسئول نزول وحی هستند
- ۱۷۵ گاهی به صورت انسان ظاهر می‌شوند
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۶ ۳. جن و شیطان
- ۱۷۶ ۱-۳. جن
- ۱۷۶ مقایسه‌ی انسان و جن
- ۱۷۶ خلقت آنها قبل از خلقت انسان بوده
- ۱۷۶ از آتش آفریده شده اند
- ۱۷۶ دارای تشخیص حق از باطل و منطق و استدلال هستند
- ۱۷۷ مکلف هستند

از نعمت های زمین استفاده می کنند	۱۷۷
اشاره	۱۷۷
۲-۳. شیطان	۱۷۸
۱-۲-۳. ویژگی های شیطان	۱۷۸
۲-۲-۳. شیطان و انسان	۱۸۰
۳-۲-۳. دشمنی شیطان با انسان	۱۸۱
۴-۲-۳. هشدارهای مکرر خداوند درباره شیطان	۱۸۲
۵-۲-۳. برنامه گام به گام شیطان	۱۸۳
۶-۲-۳. برخی ترفندهای شیطان	۱۸۴
فصل ششم: ابعاد وجودی انسان	۱۸۵
اشاره	۱۸۵
۱. دویبعدی بودن انسان	۱۸۶
۲. روح در قرآن	۱۹۰
۱-۲. معانی روح در قرآن	۱۹۰
۲-۲. انتساب روح انسان به خدا	۱۹۱
۳-۲. دیدن رؤیا از نشانه های استقلال روح	۱۹۱
۳. قلب در قرآن	۱۹۴
۱-۳. مفهوم قلب	۱۹۴
۲-۳. انواع قلب	۱۹۵
۳-۳. حالات قلبی انسان	۱۹۷
۴-۳. امراض قلبی انسان	۱۹۸
۵-۳. ویژگی های قلب مؤمن و کافر	۲۰۴
۴. عقل در قرآن	۲۰۴
۱-۴. عقل و جهل	۲۰۴
۲-۴. هماهنگی عقل و دین	۲۰۷
۳-۴. سیمای خردمندان در قرآن	۲۰۹

۲۱۲	۴-۴. موارد دعوت قرآن به تعقل و تفکر
۲۱۲	قرآن
۲۱۲	آیات تکوینی و پدیده ها و نظم جهان
۲۱۳	احکام دینی
۲۱۳	سرگذشت پیشینیان
۲۱۳	داستان های حکمت آموز
۲۱۳	ترجیح دادن آخرت بر دنیا
۲۱۴	معبودهای دیگر (غیر خدا) نفعی ندارند
۲۱۴	عمل به کتاب خدا و امانت دار بودن نسبت به آن
۲۱۴	رعایت ادب و اخلاق
۲۱۵	تصدیق آنچه از طرف خدا آمده است
۲۱۵	رویگردانی از دین بی خردی است
۲۱۵	اشاره
۲۱۸	۵. نفس در قرآن
۲۲۲	فصل هفتم: فطرت انسان
۲۲۲	اشاره
۲۲۳	۱. کاربرد فطرت در قرآن
۲۲۵	۲. ویژگی های امور فطری
۲۲۶	۳. غبار گرفتن فطرت
۲۲۸	۴. مفهوم «شاکله» در قرآن
۲۲۹	۵. ستایش ها و نکوهش های قرآن درباره انسان
۲۲۹	۵-۱. ستایش های قرآن
۲۲۹	ویژگی های منحصر به فرد انسان و برتری او بر سایر مخلوقات
۲۳۰	برخورداری از کرامت
۲۳۰	قابلیت پذیرش امانت الهی
۲۳۱	برخوردار از روح الهی است

- ۲۳۱ قابلیت فراگیری علوم و اسرار هستی
- ۲۳۱ برخورداری از فطرت الهی
- ۲۳۲ توانایی تشخیص خوب و بد
- ۲۳۲ قابلیت جانشینی خداوند
- ۲۳۲ اشاره
- ۲۳۳ ۲-۵. نکوهش های قرآن
- ۲۳۳ انسان بسیار ستمگر و نادان است
- ۲۳۳ انسان پیوسته در زیان است
- ۲۳۳ انسان ها همه در زیانند.
- ۲۳۳ انسان در برابر خدا مغرور است
- ۲۳۴ انسان طغیان گر و کفران پیشه است
- ۲۳۴ انسان عجول و کم ظرفیت است
- ۲۳۵ انسان حریص و بخیل است
- ۲۳۵ انسان ضعیف است
- ۲۳۶ انسان بسیار جدال کننده است
- ۲۳۶ پندپذیری انسان اندک است
- ۲۳۶ اشاره
- ۲۳۷ ۶. انسان نکوهش شده، انسان ستایش شده
- ۲۴۰ فصل هشتم: اختیار و قدرت انسان
- ۲۴۰ اشاره
- ۲۴۱ ۱. اختیار
- ۲۴۲ قرآن و اختیار انسان
- ۲۴۲ اول: انسان در انتخاب مسیر زندگی مختار است
- ۲۴۴ دوم: خدا به اجبار هدایت نمی کند
- ۲۴۵ سوم: ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی
- ۲۴۵ چهارم: بشارت به کارهای نیک و نکوهش نسبت به کارهای بد

- ۲۴۶ ----- پنجم: انسان با عمل اختیاری اش مورد آزمایش قرار می گیرد
- ۲۴۶ ----- ششم: پاداش و عقوبت انسان
- ۲۴۶ ----- هفتم: تغییر سرنوشت دست خود انسان است
- ۲۴۷ ----- هشتم: پشیمانی انسان در قیامت
- ۲۴۷ ----- نهم: آیاتی که انسان را به تغییر سرنوشتش امر می کند
- ۲۴۸ ----- دهم: حکمت اختلاف مردم
- ۲۴۹ ----- یازدهم: نقش محیط در اراده انسان
- ۲۵۳ ----- دوازدهم: خدا کسی را گمراه نمی کند
- ۲۵۴ ----- سیزدهم: اراده انسان مطلق و تمام کننده نیست
- ۲۵۴ ----- اشاره
- ۲۵۶ ----- ۲. قدرت انسان
- ۲۶۲ ----- فصل نهم: مراحل و مراتب حیات
- ۲۶۲ ----- اشاره
- ۲۶۳ ----- ۱. مراتب حیات
- ۲۶۷ ----- ۲. مراحل حیات
- ۲۶۷ ----- ۱-۲. حیات دنیوی
- ۲۶۷ ----- ۱-۱-۲. ویژگی های زندگی دنیا
- ۲۶۷ ----- اول: دنیا جای عمل است
- ۲۶۷ ----- دوم: نعمت های دنیا برای انسان است
- ۲۶۹ ----- سوم: دنیا همراه با سختی است
- ۲۶۹ ----- چهارم: دنیا بازار و انسان تاجر است
- ۲۷۵ ----- پنجم: شاهدان اعمال انسان
- ۲۷۶ ----- ششم: در دنیا امکان جبران وجود دارد
- ۲۷۶ ----- هفتم: زندگی دنیا با مرگ پایان می پذیرد
- ۲۷۶ ----- هشتم: زندگی ادامه دارد
- ۲۷۶ ----- اشاره

- ۲۷۸ ۲-۱-۲. آفات زندگی دنیا
- ۲۷۸ اول: دنیا طلبی
- ۲۸۲ دوم: زندگی دنیا بازیچه است
- ۲۸۵ سوم: بهره زندگی دنیا اندک است
- ۲۸۵ چهارم: زندگی دنیا، مایه ی غرور و اغفال
- ۲۸۵ پنجم: مال و فرزند هم جلوه های زندگی دنیا و هم وسیله عذاب
- ۲۸۷ ششم: دنیا برای هیچ کس گُل نمی شود
- ۲۸۸ هفتم: دنیا مانند گیاه بی ریشه است
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ ۲-۲. حیات برزخی
- ۲۹۱ ۲-۳. حیات ابدی
- ۲۹۱ مقایسه دنیا و آخرت
- ۲۹۴ حیات اخروی، حقیقی و جاودانه است
- ۲۹۵ زمان دنیا و برزخ در برابر آخرت ناچیز است
- ۲۹۵ حیات ابدی، روحانی و جسمانی است
- ۲۹۵ در آخرت، نتیجه اعمال خود را می بینیم
- ۲۹۸ شخصیت اخروی، بازتابی از شخصیت دنیوی است
- ۳۰۰ در زندگی اخروی جای جبران و عذر خواهی نیست
- ۳۰۱ درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور: سیمای انسان در قرآن بر اساس تفسیر نور/ محسن قرائتی؛ گردآورنده روح الله فیض الهی.

مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۲۷۲ص.

موضوع: انسان (اسلام) -- جنبه های قرآنی

شابک: ۷۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۴۲۱-۴۰-۸

سرشناسه: قرائتی، محسن، ۱۳۲۴ -

شناسه افزوده: فیض الهی، روح اله، ۱۳۶۳ -، گردآورنده

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹

رده بندی کنگره: BP۱۰۴/الف۸ق۴۳ ۱۳۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۷۴۵۲۰

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

مقدمه. ۱۱

فصل اول:

آفرینش انسان و ماجرای آدم. ۱۴

۱. آفرینش انسان. ۱۴

۲. منشأ آفرینش... ۱۶

۳. مراحل آفرینش... ۱۷

۴. آفرینش انسان از نفس واحده ۱۸

۵. آفرینش انسان و صورتگری او. ۱۸

۶. آفرینش انسان در بهترین قالب.. ۲۰

۷. آفرینش انسان و وجود تفاوت ها ۲۴

۸. آفرینش انسان به صورت زن و مرد. ۳۰

۹. ماجرای آفرینش آدم و اعتراض ملائکه. ۳۲

۱۰. دستور سجده بر آدم. ۳۶

۱۱. ماجرای آدم و شیطان. ۳۷

۱۲. هبوط آدم. ۴۳

فصل دوم:

هدف از آفرینش انسان. ۵۲

۱. آفرینش بازیچه و بدون هدف نیست.. ۵۲

۲. اهداف آفرینش انسان از دیدگاه قرآن. ۵۷

۱-۲. عبادت.. ۵۷

۲-۲. رحمت.. ۶۰

۳-۲. آزمایش... ۶۱

۱-۳-۲. همگانی بودن آزمایش خداوند. ۶۴

ص: ۳

۲-۳-۲. طرق آزمایش... ۶۵

آزمایش به وسیله جان و مال. ۶۵

آزمایش به وسیله مال و فرزند. ۶۶

آزمایش به وسیله نعمت ها ۶۷

آزمایش به وسیله احکام و دستورات دینی.. ۶۷

آزمایش به وسیله فرستادن انبیا ۶۸

آزمایش مردم به وسیله یکدیگر. ۶۹

۲-۳-۳. توصیه هایی برای آزمایشهای سخت.. ۷۰

۲-۴. آگاهی از علم و قدرت خداوند. ۷۳

۳. سعادت و رستگاری انسان. ۷۴

مؤمنان. ۷۴

حمایت از پیامبر و پیروی از قرآن. ۷۵

تسلیم بودن در برابر خدا ۷۵

خشنودی خداوند. ۷۵

کسانی که میزان سنگینی دارند. ۷۶

عبادت کنندگان و نیکوکاران. ۷۶

حزب الله.. ۷۶

یاد خدا و نعمت های او. ۷۷

تقوا و پرهیزکاری.. ۷۷

تزکیه نفس... ۷۷

مصلحان و آمران به معروف.. ۷۸

جهاد در راه خدا ۷۸

توبه به سوی خدا ۷۸

دوری از بخل. ۷۸

اجتناب از پلیدی ها ۷۹

فصل سوم:

جایگاه انسان در نظام آفرینش... ۸۲

۱. جانشین خداوند در زمین. ۸۲

۲. انسان برتر از سایر مخلوقات.. ۸۴

۳. انسان امانت دار الهی.. ۸۷

۴. آفرینش هستی برای انسان. ۸۸

ص: ۴

زمین و راه های آن. ۸۹

آسمان و رزق پاکیزه ۸۹

شب و روز، ماه و خورشید و ستارگان. ۸۹

دریا و منافع آن. ۹۰

باغها و درختان میوه ۹۰

حیوانات.. ۹۰

۵. آیاتی که انسان را جدای از سایر مخلوقات قرار می دهد. ۹۱

فصل چهارم:

رابطه خدا با انسان. ۹۴

۱. خداوند و اداره شئون انسان (ربوبیت). ۹۴

۲. ولایت و سرپرستی خداوند. ۹۸

تنها ولی و سرپرست انسان. ۹۸

ممنوعیت پذیرش ولایت غیرخدا ۱۰۳

ولایت انبیا و امامان در طول ولایت خدا است.. ۱۰۵

۳. خداوند و تسلط بر اراده انسان (قاهریت). ۱۰۷

۴. علم خداوند به مقدرات انسان. ۱۰۸

۵. خداوند و هدایت انسان. ۱۰۹

۶. خداوند و رازقیت.. ۱۱۹

مقدر کردن روزی برای همه موجودات.. ۱۱۹

مفهوم مقدر شدن روزی.. ۱۲۱

رزق مادی و رزق معنوی.. ۱۲۲

تفاوت انسان در رزق.. ۱۲۲

۷. خداوند و مالکیت جهان و انسان. ۱۲۶

۸. مسئول بودن انسان در برابر خدا ۱۲۶

۹. حرکت انسان به سوی خدا ۱۲۷

۱۰. نیازمندی انسان و بی نیازی خدا ۱۲۸

۱۱. بندگی و عبودیت انسان. ۱۲۹

۱۲. یاری خواستن انسان از خدا و توکل به او. ۱۳۰

۱۳. یاد خدا و آرامش انسان. ۱۳۲

ص: ۵

فصل پنجم:

انسان و سایر مخلوقات.. ۱۳۶

۱. جمادات، نباتات و حیوانات.. ۱۳۶

۲. فرشتگان. ۱۳۹

۱-۲. ویژگی های فرشتگان. ۱۳۹

فرشتگان، موجودات گرمایی و نیکوکار. ۱۳۹

فرشتگان تسلیم محض هستند. ۱۳۹

فرشتگان درجات متفاوت دارند. ۱۴۰

منظور از بال فرشتگان. ۱۴۱

در همه حال تسبیح گوی خدا هستند. ۱۴۱

فرشتگان، کارگزاران و مأموران انجام فرامین خداوند. ۱۴۲

۲-۲. فرشتگان و انسان. ۱۴۴

ایمان به فرشتگان. ۱۴۴

برتری انسان بر فرشتگان. ۱۴۴

ارتباط فرشتگان با انسان. ۱۴۵

حفاظت از انسان و ثبت اعمال او. ۱۴۵

دعا و استغفار برای مؤمنان و لعن کفار. ۱۴۶

یاری رساندن به مؤمنان. ۱۴۷

قبض روح.. ۱۴۸

برخی از مأموریت های فرشتگان. ۱۴۹

خوشامدگویی به مؤمنان. ۱۴۹

شفاعت.. ۱۴۹

مأموران عذاب.. ۱۴۹

تقسیم روزی انسان ۱۵۰

رابط بین مُلک و ملکوت.. ۱۵۰

بشارت می دهند و با اولیای الهی سخن می گویند. ۱۵۱

مسئول نزول وحی هستند. ۱۵۱

گاهی به صورت انسان ظاهر می شوند. ۱۵۱

۳. جن و شیطان. ۱۵۲

۱-۳. جن. ۱۵۲

مقایسه‌ی انسان و جن. ۱۵۲

ص: ۶

خلقت آنها قبل از خلقت انسان بوده ۱۵۲

از آتش آفریده شده اند. ۱۵۲

دارای تشخیص حق از باطل و منطق و استدلال هستند. ۱۵۲

مکلف هستند. ۱۵۳

از نعمت های زمین استفاده می کنند. ۱۵۳

۲-۳. شیطان. ۱۵۴

۱-۲-۳. ویژگی های شیطان. ۱۵۴

۲-۲-۳. شیطان و انسان ۱۵۶

۳-۲-۳. دشمنی شیطان با انسان. ۱۵۷

۴-۲-۳. هشدارهای مکرر خداوند درباره شیطان. ۱۵۸

۵-۲-۳. برنامه گام به گام شیطان. ۱۵۹

۶-۲-۳. برخی ترفندهای شیطان. ۱۶۰

فصل ششم:

ابعاد وجودی انسان. ۱۶۲

۱. دوبعدی بودن انسان. ۱۶۲

۲. روح در قرآن. ۱۶۶

۱-۲. معانی روح در قرآن. ۱۶۶

۲-۲. انتساب روح انسان به خدا ۱۶۷

۳-۲. دیدن رؤیا از نشانه های استقلال روح.. ۱۶۷

۳. قلب در قرآن. ۱۷۰

۱-۳. مفهوم قلب.. ۱۷۰

۲-۳. انواع قلب.. ۱۷۱

۳-۳. حالات قلبی انسان. ۱۷۲

۴-۳. امراض قلبی انسان. ۱۷۳

۵-۳. ویژگی های قلب مؤمن و کافر. ۱۷۹

۴. عقل در قرآن. ۱۷۹

۱-۴. عقل و جهل. ۱۷۹

۲-۴. هماهنگی عقل و دین. ۱۸۱

۳-۴. سیمای خردمندان در قرآن ۱۸۳

۴-۴. موارد دعوت قرآن به تعقل و تفکر. ۱۸۵

قرآن. ۱۸۵

ص: ۷

آیات تکوینی و پدیده ها و نظم جهان. ۱۸۵

احکام دینی.. ۱۸۶

سرگذشت پیشینیان. ۱۸۶

داستان های حکمت آموز. ۱۸۶

ترجیح دادن آخرت بر دنیا ۱۸۶

معبودهای دیگر (غیر خدا) نفعی ندارند. ۱۸۷

عمل به کتاب خدا و امانت دار بودن نسبت به آن. ۱۸۷

رعایت ادب و اخلاق.. ۱۸۷

تصدیق آنچه از طرف خدا آمده است.. ۱۸۸

رویگردانی از دین بی خردی است.. ۱۸۸

۵. نفس در قرآن. ۱۹۱

فصل هفتم:

فطرت انسان. ۱۹۶

۱. کاربرد فطرت در قرآن. ۱۹۶

۲. ویژگی های امور فطری.. ۱۹۸

۳. غبار گرفتن فطرت.. ۱۹۹

۴. مفهوم «شاکله» در قرآن. ۲۰۱

۵. ستایش ها و نکوهش های قرآن درباره انسان. ۲۰۲

۱-۵. ستایش های قرآن. ۲۰۲

ویژگی های منحصر به فرد انسان و برتری او بر سایر مخلوقات.. ۲۰۲

برخورداری از کرامت.. ۲۰۳

قابلیت پذیرش امانت الهی.. ۲۰۳

برخوردار از روح الهی است.. ۲۰۴

قابلیت فراگیری علوم و اسرار هستی.. ۲۰۴

برخورداری از فطرت الهی.. ۲۰۴

توانایی تشخیص خوب و بد.. ۲۰۵

قابلیت جانشینی خداوند.. ۲۰۵

۲-۵. نکوهش های قرآن.. ۲۰۶

انسان بسیار ستمگر و نادان است.. ۲۰۶

انسان پیوسته در زیان است.. ۲۰۶

انسان در برابر خدا مغرور است.. ۲۰۶

ص: ۸

انسان طغیان گر و کفران پیشه است.. ۲۰۷

انسان عجول و کم ظرفیت است.. ۲۰۷

انسان حریص و بخیل است.. ۲۰۸

انسان فخر فروش است.. ۲۰۸

انسان ضعیف است.. ۲۰۸

انسان بسیار جدال کننده است.. ۲۰۹

پندپذیری انسان اندک است.. ۲۰۹

۶. انسان نکوهش شده، انسان ستایش شده ۲۱۰

فصل هشتم:

اختیار و قدرت انسان. ۲۱۴

۱. اختیار. ۲۱۴

قرآن و اختیار انسان. ۲۱۵

اول: انسان در انتخاب مسیر زندگی مختار است.. ۲۱۵

دوم: خدا به اجبار هدایت نمی کند. ۲۱۷

سوم: ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی.. ۲۱۸

چهارم: بشارت به کارهای نیک و نکوهش نسبت به کارهای بد. ۲۱۸

پنجم: انسان با عمل اختیاری اش مورد آزمایش قرار می گیرد. ۲۱۹

ششم: پاداش و عقوبت انسان. ۲۱۹

هفتم: تغییر سرنوشت دست خود انسان است ۲۱۹

هشتم: پشیمانی انسان در قیامت.. ۲۲۰

نهم: آیاتی که انسان را به تغییر سرنوشتش امر می کند. ۲۲۰

دهم: حکمت اختلاف مردم. ۲۲۱

یازدهم: نقش محیط در اراده انسان. ۲۲۲

دوازدهم: خدا کسی را گمراه نمی کند. ۲۲۶

سیزدهم: اراده انسان مطلق و تمام کننده نیست.. ۲۲۷

۲. قدرت انسان. ۲۲۹

فصل نهم:

مراحل و مراتب حیات.. ۲۳۶

۱. مراتب حیات.. ۲۳۶

۲. مراحل حیات.. ۲۴۰

۱-۲. حیات دنیوی..

ص: ۹

۲-۱-۱. ویژگی های زندگی دنیا ۲۴۰

اول: دنیا جای عمل است.. ۲۴۰

دوم: نعمت های دنیا برای انسان است.. ۲۴۰

سوم: دنیا همراه با سختی است.. ۲۴۲

چهارم: دنیا بازار و انسان تاجر است.. ۲۴۲

پنجم: شاهدان اعمال انسان. ۲۴۸

ششم: در دنیا امکان جبران وجود دارد. ۲۴۹

هفتم: زندگی دنیا با مرگ پایان می پذیرد. ۲۴۹

هشتم: زندگی ادامه دارد. ۲۴۹

۲-۱-۲. آفات زندگی دنیا ۲۵۱

اول: دنیا طلبی.. ۲۵۱

دوم: زندگی دنیا بازیچه است.. ۲۵۵

سوم: بهره زندگی دنیا اندک است.. ۲۵۸

چهارم: زندگی دنیا، مایه ی غرور و اغفال. ۲۵۸

پنجم: مال و فرزند هم جلوه های زندگی دنیا و هم وسیله عذاب.. ۲۵۸

ششم: دنیا برای هیچ کس گُل نمی شود. ۲۶۰

هفتم: دنیا مانند گیاه بیریشه است.. ۲۶۱

۲-۲. حیات برزخی.. ۲۶۱

۲-۳. حیات ابدی.. ۲۶۴

مقایسه دنیا و آخرت.. ۲۶۴

حیات اخروی، حقیقی و جاودانه است.. ۲۶۶

زمان دنیا و برزخ در برابر آخرت ناچیز است.. ۲۶۷

حیات ابدی، روحانی و جسمانی است.. ۲۶۷

در آخرت، نتیجه اعمال خود را می بینیم. ۲۶۷

شخصیت اخروی، بازتابی از شخصیت دنیوی است.. ۲۷۰

در زندگی اخروی جای جبران و عذرخواهی نیست.. ۲۷۲

ص: ۱۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

به فضل الهی، پس از پایان تفسیر ترتیبی قرآن کریم و ارائه آن در قالب دوره ده جلدی تفسیر نور، به فکر تفسیر موضوعی برگرفته از آن افتادم و بحمدالله عزیزانی این راه را دنبال کردند و گام‌هایی برداشته شد. از جمله:

گام اول، کتاب سیصد نکته در مدیریت، توسط کارشناس ارشد رشته مدیریت و زیر نظر اساتید این رشته در دانشگاه امام صادق.

گام دوم، کتاب سیمای حقوق در قرآن کریم، توسط دانشجوی دکتری حقوق و زیر نظر آقای دکتر میرمحمدصادقی استاد دانشکده حقوق دانشگاه تهران. این کتاب تلخیص و توسط نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه، به عنوان کتاب درسی دانشکده‌های حقوق ارائه شد.

گام سوم، کتاب قرآن و متولیان فرهنگی، توسط دانشجوی دکتری معارف و حافظ کل قرآن کریم.

گام چهارم، اخلاق نظامی و انتظامی، شامل مباحث دینی کاربردی در نیروهای نظامی و انتظامی، نظیر بحث امنیت، آبرو، امر به معروف و نهی از منکر، شیوه برخورد، نحوه اجرای قانون و ... که توسط نیروی انتظامی چاپ و در رده کتاب‌های آموزشی آن عزیزان قرار گرفت.

گام پنجم، کتاب اخلاق آموزش، که به سفارش نهاد رهبری در دانشگاه نگاشته و منتشر گردید.

گام ششم، کتاب سیمای سیاست در قرآن کریم، توسط فارغ التحصیل رشته علوم سیاسی و زیر نظر آقای دکتر افتخاری، استاد دانشگاه امام صادق.

گام هفتم، کتاب سیمای انسان در قرآن، که توسط جناب آقای روح اله فیض الهی یکی از فارغ التحصیلان دانشگاه امام صادق تدوین و آماده عرضه گردیده است.

در این کتاب همان گونه که از فهرست آن پیداست، موضوعاتی همچون آفرینش انسان و مراحل آن، اهداف آفرینش، عوامل رستگاری و سعادت، تفاوت انسان با سایر مخلوقات، روابط چهارگانه انسان با خالق، خلق، خلقت و خود، نعمت اراده و اختیار، مسئله آزمایش انسان، ضرورت پرهیزگاری و تقوای الهی، رابطه انسان با فرشتگان و شیطان، اصالت روح و جهان ابدی، قانون عمل و عکس العمل و دهها مسئله دیگر، بر اساس نکات و پیام‌های تفسیر نور و دیگر آثار اینجانب، استخراج و ارائه شده است. (هذا من فضل ربی)

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: «وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ: أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَ الثَّانِيَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا صَيَّرَكَ بِكَ، وَ الثَّلَاثَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَ الرَّابِعَةُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ عَنْ دِينِكَ»، علم مورد نیاز مردم را در چهار چیز یافتیم: ۱. شناخت خداوند، ۲. شناخت خود، ۳. شناخت هدف آفرینش، ۴. شناخت خطراتی که انسان را از مسیر حق منحرف می‌کند.

امید است مطالعه این کتاب، خواننده را در جهت عمل به این سخن امام کاظم علیه السلام یاری نماید.

محسن قرائتی

ص: ۱۲

۱. آفرینش انسان

« هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۱ ». (انسان / ۱)

آیا بر انسان دوره ای از روزگار گذشت که چیزی قابل ذکری نبود؟

* برای بیدار کردن وجدان خفته، گاهی مسائل قطعی در قالب سؤال مطرح می شود. چنان که مادر از فرزند خود می پرسد: آیا من به تو شیر ندادم؟ در این آیه هم کلمه «هل» به معنای «قد» می باشد. « هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ... » یعنی به تحقیق، بر هر انسانی دورانی گذشته که چیز قابل ذکر نبوده است.

* انسان، باید درباره منشأ وجود خود فکر کند. « لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۱ »

* انسان موجودی نوآفریده و حادث است. « لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۱ »

* انسان در مسیر وجودی خود، روند تکاملی داشته و مراحل را طی کرده است: ابتدا وجود نداشت، «لم یکن شیئاً» بعد از بوجود آمدن هم، چیز قابل ذکری نبود «لم یکن شیئاً مذکوراً»

* یاد ضعف ها، غرور انسان را برطرف و او را تسلیم خداوند می کند. « لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۱ »

«الرَّحْمَنُ... خَلَقَ الْإِنْسَانَ». (الرحمن / ۱-۳)

خداوند رحمن... انسان را آفرید.

* اگر انسان، مقصداری خاک را در خیابان ببیند، می پرسد: چه شخصی این خاک ها را ریخته است؟ اگر روی این خاک ها جدول بندی و طراحی شود، سؤال می کند که این طرح از کیست؟ اگر خاک طراحی شده، همراه با حکمت و صنعت باشد، از ویژگی ها و هنر طراح سؤال می کند. آفریده نشانه آفریدگار است و هر چه روی آن هنرنمایی عالمانه و حکیمانه شود، نشانه علم و حکمت و قدرت آفریدگار است.

«أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ . أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ». (طور/ ۳۵ و ۳۶)

آیا از هیچ آفریده شده اند یا خود آفریدگار خویشند؟! آیا آسمان ها و زمین را آفریده اند! بلکه (حق این است که) یقین نمی جویند.

* قرآن، مهم ترین مباحث فلسفی را در قالب ساده ترین بیان مطرح می کند. در این آیه ی شریفه دو فرض مطرح شده است: یکی آن که انسان بدون علت آفریده شده باشد، «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ» دوم آن که انسان خودش خویشتن را آفریده باشد و هر دو فرض عقلاً محال است؛ زیرا انسان پدیده است و هر پدیده ای علت می خواهد، انسانی که نبوده، چگونه علت بودن خود می شود؟! اگر انسان نبوده، پس چگونه سبب هستی خود شده و اگر بوده، چگونه دوباره خود را بوجود آورده است؟ «أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ»

آیا انسان نه آفریدگار خویش است نه آفریدگار غیر خویش. «أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ . أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ...»

۲. منشأ آفرینش

یکی از مباحث انسان شناسی این است که انسان از چه چیزی آفریده شده است؛ قرآن در مورد منشأ آفرینش انسان تعبیرات گوناگونی دارد:

۱. خاک. «أنا خلقناكم من تراب»

۲. خاک آمیخته با آب. «خلقکم من طین»

۳. گل بدبو. «من حماءٍ مسنون»

۴. گل خشکیده. «من صلصال کالفخار»

توضیح: وقتی چیزی از اجزا یا مراحل و عوامل گوناگون بوجود آمده باشد، اگر آن پدیده را به هر کدام از آنها نسبت بدهند، صحیح است. مثلاً من می نویسم. اگر بگویند: گچ نوشت یا بگویند: انگشتان من نوشت، مچ من نوشت، بازوی من نوشت، خودم نوشتم، روحم نوشت، سوادم نوشت همه و همه به لحاظی درست است، لذا آیاتی که می گوید: انسان از آب یا خاک یا گل یا نطفه بود با هم تعارضی ندارند.

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ . ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» . (سجده / ۷ و ۸)

کسی که هر چه را آفرید نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. سپس (بقای) نسل او را از عصاره ای از آب پست و بی مقدار مقرر فرمود.

* آنچه نطفه می شود، تنها یک سلول و اسپرم است. «سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» قرآن، دوازده مرتبه در باره آفرینش انسان از نطفه یاد کرده است تا هم قدرت خداوند معلوم شود که او از نطفه انسان می سازد و هم از طرفی انسان دچار غرور و تکبر نگردد.

* آفرینش حضرت آدم با آفرینش بنی آدم متفاوت است. «وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ . ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سَلَالِهِ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ» (آفرینش حضرت آدم از خاک بود؛ ولی نسل او از نطفه و آب آفریده شدند).

۳. مراحل آفرینش

«أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ . فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ . إِلَيْهِ قَدَرٍ مَعْلُومٍ».

آیا ما شما را از آبی پست خلق نکردیم. پس آن را در قرارگاهی استوار قرار دادیم. تا مدتی معین. (مرسلات/۲۰-۲۲)

* برای تولید یک محصول، لوازم و شرایطی مورد نیاز است، از جمله: مشخص بودن هدف، تأمین مواد، طرح و برنامه، زمان بندی مراحل اجرا، خدمات پشتیبانی، تعمیر و اصلاح. در آفرینش انسان همه این مراحل پیش‌بینی و اجرا شده است.

هدف: تکامل اختیاری و معنوی انسان. «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»

مواد اولیه: تراب و نطفه. «مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ»

محل تولید: «فِي قَرَارٍ مَكِينٍ»

طرح و برنامه تولید: «نطفه، علقه، مضغه،...»

زمان بندی: «إِلَيْهِ قَدَرٍ مَعْلُومٍ»

برنامه ریزی درونی: «فَالهَمها فجورها و تقواها»، همراه با کنترل بیرونی: «أنا هديناه السبيل» و «ان علينا للهدى»

خدمات پس از تولید: «نحن قسمنا بينهم معيشتهم».

تعمیر و اصلاح: «يقبل التوبه»، «انه غفور رحيم».

* شاهکار خلقت آن است که خداوند آفرینش انسان را با آن همه پیچیدگی بر روی یک قطره آب طراحی کرده است که هیچ هنرمندی توان طراحی بر روی آن را ندارد. «نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ»

۴. آفرینش انسان از نفس واحده

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً... » (نسا/ ۱)

ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، آن کس که شما را از یک نفس آفرید و همسرش را نیز از (جنس) او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را (در روی زمین) پراکنده ساخت.

* جنس همه ی انسان ها، مرد و زن و سفید و سیاه یکی است. « نَفْسٍ وَاحِدَةٍ »

* همه ی انسان ها از یک نوعند، پس هر نوع تبعیض نژادی، زبانی، اقلیمی و... ممنوع است. « خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ »

* همه ی انسان ها در طول تاریخ، از یک پدر و مادرند. « وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا... »

* روایات درباره ی ازدواج فرزندان آدم چند نوع است، آنچه با قرآن هماهنگ است، روایاتی است که می گوید: فرزندان آدم با یکدیگر ازدواج کردند.

۵. آفرینش انسان و صورتگری او

« هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ».

او کسی است که شما را آنگونه که می خواهد در رحم ها صورتگری می کند، جز او که قادر شکست ناپذیر و حکیم است، معبودی نیست. (آل عمران/ ۶)

* صورتگری انسان در رحم مادر، تنها بدست اوست. « هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ »

* حال که صورت بندی ها بدست خداست، یکدیگر را بخاطر شکل و قیافه سرزنش نکنیم. « هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ »

« خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ».

آسمان ها و زمین را به حق آفرید و شما را (در رحم مادر) صورتگری کرد و صورت شما را نیکو قرار داد و بازگشت (همه) به سوی اوست. (تغابن/ ۳)

* منظور از حُسن صورت «فَأَحْسَنَ صُورَ كُمْ» آن است که خداوند، انسان را به چیزهایی که در راه رسیدن به هدف، او را کمک می کند، مجهز نمود. اعضای بدن انسان هر کدام در جای مناسب قرار گرفته و ترکیب و تناسب آنها موجب زیبایی اندام انسان و به ویژه صورت او گردیده است. مژه، پلک و ابرو که وظیفه حفاظت از چشم را به عهده دارند و زیبایی خاصی به چهره انسان بخشیده اند. لب ها که دربان دهان و نگهبان زبان و دندان هستند، تنها به هنگام خوردن یا گفتن، آن هم به مقدار مورد نیاز، باز و بسته می شود.

* خداوند انسان را از آبی ناچیز، «ماء مهین» و در کارگاهی تاریک و ظلمانی، «فی الارحام» آفرید و بر روی آن بهترین و زیباترین صورتگریها را قرار داد. «فاحسن صورکم»

* اگر مقداری خاک درجایی ریخته شده باشد، هنرنمایی نیست؛ اما اگر خاک تبدیل به خشت و آجر یا سرامیک شد، پرسیده می شود که این را چه کسی ساخته است؟ هر چه کار بیشتر و ظریف تر باشد، معلوم می شود که هنر سازنده آن بیشتر است.

« أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ . وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ». (بلد / ۸ و ۹)

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟ و یک زبان و دو لب.

* خداوند برای چشم، چند محافظ قرار داده است: جایگاه آن را در میان گودالی از استخوان ها قرار داد.

مژه، دربان و پلک، پوشش چشم است. ابرو، سایبان و خطوط پیشانی برای انحراف عرق به دو سوی صورت است. هر شبانه روز ده ها هزار عکس رنگی می گیرد، بدون آن که به فیلم و یا تنظیم خاصی نیاز داشته باشد.

آیا وجود دوربینی که از پیه ساخته شده و ده ها سال عکسبرداری و فیلم برداری می کند، نشانه قدرت معجزه گری حکیم و قدیم نیست؟!

چشم، مظهر عاطفه و غضب و تعجب و ادب و زیبایی و عشق است. چشم، رابط انسان با جهان خارج و زبان، وسیله ارتباط انسان با دیگر انسانها و بهترین و ارزان ترین و ساده ترین و عمومی ترین وسیله مبادلات علمی و فرهنگی و اجتماعی است.

چشم، راه نفوذ در دیگران است. تفاوت شاگردی که استاد را ببیند و در چشم او نگاه کند با شاگردی که از طریق بلند گو یا نوار سخنی را بشنود، بسیار است.

زبان و لب، با هم کلمه را می سازند و بدون همکاری آنها بسیاری از حروف ساخته نمی شوند. تنوع زبان و لهجه ها، از آثار قدرت خداست. انسان در خلق کلمات و جملات محدودیتی ندارد. زبان همچنین وسیله چشیدن و تشخیص مزه هاست.

۶. آفرینش انسان در بهترین قالب

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ . ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ». (تین / ۴ و ۵)

همانا ما انسان را در بهترین قوام و نظام آفریدیم. سپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم.

* « ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ » شاید مراد دست برداشتن گروهی از انسان ها از فطرت اولیه الهی باشد که هر کس چنین کند، خداوند او را در پست ترین جایگاه ها قرار می دهد و گرفتار شقاوت و عذاب می شود.

* انسان در آفرینش بر همه موجودات برتری دارد. « خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ »

* خداوند بر آغاز و فرجام انسان حاکم است. « خلقنا... ردنا »

* انسان در اصل خلقت کاستی ندارد و سقوط او در طی مراحل زندگی واقع می شود. «خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ . ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»

* انسانی که می تواند برترین مخلوق باشد، می تواند از همه موجودات نیز پست تر باشد. «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ... أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (چنان که در آیات دیگر نیز می فرماید: «اولئك كالانعام بل هم اضل»)

«ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَبَارَكُ اللَّـهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». (مؤمنون / ۱۴)

و همانا ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم. سپس او را به صورت نطفه در جایگاهی استوار قرار دادیم. سپس از نطفه، لخته خونی آفریدیم، آن گاه لخته خون را پاره گوشتی ساختیم و پاره گوشت را به صورت استخوان هایی در آوردیم و استخوان ها را با گوشت پوشانیدیم، سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم، پس شایسته ی تکریم و تعظیم است، خداوندی که بهترین آفرینندگان است.

* یاد گذشته ها و ضعف های انسان و توجه به قدرت و لطف خداوند، زمینه ای است برای تقویت ایمان و عبادت بیشتر. «لَقَدْ خَلَقْنَا»

* آفرینش انسان در چند مرحله انجام گرفته است. «طین . نطفه . علقه»...

* تمام مراحل آفرینش، زیر نظر خداوند است. «فَخَلَقْنَا . فَكَسَوْنَا . أَنْشَأْنَاهُ»

* خداوند، انسان را آفرید: «خلقکم» آفرینش بسیار شگفتی که خداوند از آن با جمله، «فَبَارَكُ اللَّـهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» یاد کرد و همه گونه هنرنمایی و ظرافت و طراحی در آن به کار رفته است، مراد از «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» به فرموده امام رضا علیه السلام آن است که قدرت آفریدن را خدا به دیگران نیز داده، مثلاً حضرت عیسی از طرف خداوند می آفریند: «أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» دلائل بهترین خالق بودن خداوند بسیار است از جمله:

الف) خالقیت او دائمی است.

ب) محدودیت به اشیای خاصی ندارد.

ج) تنوع در آن نامحدود است.

د) از ساده ترین چیز مهم ترین را می سازد.

ه) مواد اولیه اش از خودش می باشد.

و) در ساختن تقلید نمی کند.

ز) پشیمانی و تردید در او راه ندارد.

ح) بر اساس رحمت می آفریند و تمام ساخته هایش هدفدار است.

ط) ساخته او با نظام هستی هماهنگ است.

* تمام کارهای خداوند بهترین است:

آفرینش او بهترین است: «فَتَبَارَكَ الَّذِي أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ»

کتاب قرآن او بهترین است: «نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»

قصه های او بهترین است: «أَحْسَنَ الْقِصَصِ»

نام های او بهترین است: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»

پادشاه های او بهترین است: «فَلَهُ جِزَاءُ الْحُسْنَى»

وعده های او بهترین است: «وَعْدَ اللَّهِ الْحُسْنَى»

حکم او بهترین است: «وَمَنْ أَحْسَنَ مِنْ اللَّهِ حِكْمًا»

خداوند از ما نیز خواسته است که در تمام کارها، بهترین ها را انتخاب کنیم. مثلاً:

- در گفتار، بهترین سخن را بگوئیم: «يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

- در عمل، بهترین را انجام دهیم: «أَحْسَنَ عَمَلًا»

- در برخورد، بهترین رفتار را داشته باشیم: «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»

- در مجادله و گفتگو، بهترین شیوه را انتخاب کنیم: «جادلهم بالتی هی احسن»

ص: ۲۲

- در سپاسگزاری و تشکر، بهترین روش را داشته باشیم: «فحیوا باحسن»

- در میان شنیده ها بهترین را انتخاب و عمل کنیم: «یستمعون القول فیتبعون احسنه»

- در تصرف در مال یتیم، با بهترین شیوه عمل کنیم: «لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن»

- در انگیزه، با بهترین نیت، عمل خود را رنگی الهی دهیم: «و من احسن من الله صبغه»

* تفاوت آفریده های خداوند با تولیدات انسان:

- تولیدات انسان محدود و در بعضی زمینه ها تولید دارد؛ اما خداوند همه چیز را می آفریند. «خلق کل شیء»

- تولیدات انسان گاهی لغو است؛ اما خداوند همه چیز را هدفمند آفریده است. «خلق الله السموات و الارض بالحق»

- در تولیدات انسان افراط و تفریط است؛ اما آفرینش خداوند به اندازه است. «انا کل شیء خلقناه بقدر»

- تولیدگر معمولاً پس از تولید نظارتی از تولید ندارد؛ اما خداوند هرگز از مخلوقاتش غافل نمی شود. «و ما کنا عن الخلق غافلین»

- انسان گاهی از تولید خسته و کسل می شود؛ اما خداوند هرگز از آفرینش خسته نمی شود. «ما مسنا من لغوب»

- خداوند از طریق زوجیت، بقای موجودات را تضمین نموده است. «و من کل شیء خلقنا زوجین»

- خدا، همه آفریده های خود را هدایت تکوینی می کند. «اعطی کل شیء خلقه ثم هدی»

- همه آفریده ها، در نهایت به سوی او باز می گردند. «خلق السموات و الارض... الیه المصیر»

توضیح: وقتی خداوند در خلقت انسان می گوید: بهترین خالق، «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» یعنی تو بهترین مخلوقی. وقتی کسی یک قالی را بافت و بافنده ی قالی گفت: بهترین قالی بافم، یعنی این که بافتم، بهترین قالی است. وقتی معمار به ساختمانش نگاه می کند و می گوید: بهترین معمارم، یعنی این بنا بهترین ساختمان است. «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ». بعد می گوید: بهترین ساختمان را به تو دادم: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ». (تین / ۴) احسن تقویم، یعنی بهترین ساختمان را به تو دادم.

۷. آفرینش انسان و وجود تفاوت ها

«وَلَا تَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ -هُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ -هُ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ -هُ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا». (نساء / ۳۲)

و آنچه را که خداوند سبب برتری بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده، آرزو نکنید. برای مردان از آنچه بدست آورده اند، بهره ای است و برای زنان نیز از آنچه کسب کرده اند، بهره ای می باشد و (به جای آرزو و حسادت) از فضل خداوند بخواهید که خداوند به هر چیزی داناست.

* عدالت، غیر از تساوی است. عدالت همه جا ارزش است؛ ولی تساوی گاهی ارزش و گاهی ظلم است؛ مثلاً اگر پزشک به همه مریض ها یک نوع دارو بدهد، یا معلم به همه شاگردان یک نوع نمره بدهد، تساوی هست؛ اما عدالت نیست. عدالت آن است که به هر کس بر اساس استحقاقش بدهیم، گرچه تفاوت باشد؛ زیرا تفاوت گذاشتن بر اساس لیاقت ها و کمالات حق است؛ اما تبعیض ظلم است. تبعیض آن است که بدون دلیل و بر اساس هوای نفس یکی را بر دیگری ترجیح دهیم؛ ولی تفاوت آن است که بر اساس معیارها یکی را بر دیگری ترجیح

دهیم؛ مثلاً مقداری شیر است و می‌خواهند آن را تقسیم کنند و همه یک جور لیوان دارند، اگر برای عده‌ای پُر و برای عده‌ای دیگر نصف و کمتر بریزند. این «تبعیض» است؛ چون شرایط و امتیازات مساوی است، پس ظلم است؛ اما «تفاوت» این است که شخصی یک دختر پانزده ساله دارد و یک چهار ساله. می‌روند بازار، برای اولی سه متر چادر و برای دومی یک متر می‌خرند، این «تفاوت» است و عدالت و حق است.

بنابراین باید آرزوی عدالت داشت؛ ولی تمنای یکسان بودن همه چیز و همه کس نابجاست. اعضای یک بدن و اجزای یک ماشین از نظر جنس و شکل و کارایی متفاوت‌اند؛ اما تفاوت آنها حکیمانه است. اگر خداوند، همه را یکسان نیافریده، طبق حکمت است. بنابراین اموری که بدست ما نیست، مثل جنسیت، زیبایی، استعداد، بیان، هوش، عمر و... باید به تقسیم و تقدیر الهی راضی بود. ما که خدا را عادل و حکیم می‌دانیم، اگر در جایی هم دلیل و حکمت چیزی را نفهمیدیم، نباید قضاوت عجولانه و جاهلانه به خداوند حکیم داشته باشیم و یا بر دارندگان این نعمت‌ها حسد ورزیم، چرا که با فزونی هر نعمتی، مسئولیت بیشتر می‌شود و آمدن هر نعمتی، با غم از دست دادنش همراه است.

«انظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا».

بنگر که چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری دادیم و قطعاً درجات آخرت، بزرگتر و ارزشمندتر است. (اسراء / ۲۱)

* جایگاه همه در آخرت، یکسان نیست و برتری‌های بزرگی وجود دارد. همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: درجات بهشت، به مقدار عقل اهل بهشت است.

«أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ». (زخرف / ۳۲)

آیا آنان رحمت پروردگارت (در مورد تعیین پیامبر) را (میان خود) تقسیم می کنند در حالی که ما معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم (تا چه رسد به اعطای مقام والای نبوت) و درجات بعضی انسان ها را بر برخی دیگر برتری دادیم تا برخی از آنان برخی دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند، بهتر است.

* برتری یافتن برخی انسان ها بر برخی دیگر با توجه به امتیازاتی است، از جمله:

اولاً؛ برتری در ساختار جسمی، فکری، استعدادها و ذوق، شرایط خانوادگی، جغرافیایی و امثال آن است که اینها لطف خداوند، همراه با مسئولیت و آزمایش است و این امر سبب احساس نیاز به یکدیگر و خدمت به همدیگر را به دنبال دارد و بدین وسیله جامعه تشکیل می شود. انسان در این برتری نقشی ندارد. «رفعنا بعضهم فوق بعض درجات»

ثانیاً؛ برتری است که خداوند بر اساس تلاش انسان عطا می کند، نظیر آیه: «يرفع الله الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» که خداوند کسانی را که به سراغ علم و ایمان رفتند، برتری می دهد.

* تفاوت هایی که میان مردم است باید سبب پیوستگی و تعاون و استخدام بعضی توسط بعضی باشد، نه سبب استثمار و فخرفروشی و تحقیر دیگران. «سُخْرِيًّا» یعنی گروهی از انسان ها گروه دیگر را به کار گیرد و آنها را استخدام کند.

* انسان باید قدر و جایگاه خود را بداند و پا را از گلیم خویش درازتر نکند. (انتخاب پیامبر در حوزه اراده الهی است، نه توقع و انتظار مردم) «اهم يقسمون رحمت ربك»

* کسی از خداوند طلبی ندارد، هر چه هست، لطف و رحمت اوست. «رحمت ربك»

* جامعه بدون طبقاتی، خیالی بیش نیست. (خدای حکیم خود تفاوت هایی قرار داده تا مردم به یکدیگر احساس نیاز کنند و با کمک به یکدیگر در سایه اجتماع رشد کنند.) «رفعنا بعضهم فوق بعض درجات»

* اجیر شدن و اجیر گرفتن و استخدام بعضی انسان ها توسط بعضی دیگر، امری مجاز و مشروع است. «لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً» جامعه ی پایدار و اقتصاد سالم، وابسته به تعاون و بهره گیری از توان نیروهای مختلف انسانی است. «لیتخذ بعضهم بعضاً سخریاً»

توضیح: این حقیقت را در نهج البلاغه می خوانیم. در موارد اختیاری، باید با کوشش و تلاش و پرهیز از کسالت و تنبلی، در رقابتی سالم به قوت و کثرت و استقلال رسید و اجازه ی استثمار و استعمار به دیگران نداد و در مواردی که بدست ما نیست، باید تفاوت ها را دلیل بر رشد و آزمایش و تحرک و تعاون و پیوستگی جامعه دانست؛ زیرا اگر همه یکسان باشند: جامعه ای تشکیل نمی شود.

از طرف دیگر در صورت یکسان بودن همه انسانها، صفات انسانی شکوفا نمی شود؛ مثلاً سخاوت، شجاعت و ایثار در انسان رشد نمی کرد. انسان در لابلای فراز و نشیب ها خود را نشان می دهد. انسانی که با دیگران حرکت می کند و پیوند می خورد، نمی توان فهمید که چه کسی صابر با اخلاق است و چه کسی حلم دارد؟ وقتی یکی قوی است و دیگری ضعیف. ضعیف صبر می کند و قوی کمک. صفت صبر در فقیر شکوفا می شود و صفت بخشش در قوی. اگر همه به یک میزان علم و دانش داشته باشند، دیگر نه شاگردی وجود دارد و نه استادی. به این ترتیب جامعه ای تشکیل نمی شود. صفاتی شکوفا نمی شود. تعاون به وجود

نخواهد آمد. اگر انگشت شصت بگوید: چرا من تک افتاده‌ام؟ انسان با پنج انگشت همسان و بلند، نمی‌تواند خیلی از کارها را انجام دهد، نمی‌تواند بی‌دست گرفت. انگشت‌ها وقتی تفاوت دارند، با هم همکاری می‌کنند. اگر همه مثل هم باشند، تعاون و همکاری بوجود نمی‌آید.

تفاوت را قبول کردم، حالا سؤال این است که چرا من پایین باشم و بوعلی سینا بالا؟ بوعلی سینا پایین بیاید و من بالا بروم. در این صورت، اگر شما بوعلی سینا شدی و بوعلی سینا شد، آیا اشکال حل می‌شود یا اشکال سر جایش است؟ اشکال سر جایش است؛ چون بوعلی سینا که پایین رفت، حالا او اعتراض می‌کند که چرا من پایین هستم؟ هر کس بالا باشد و هر کس پایین باشد، اشکال سر جایش است. منتها خداوند این اشکال را چطور حل کرده است؟

این تفاوت‌ها بدین صورت حل می‌شود که اگر هر کس در هر مرتبه‌ای که قرار دارد، مسیر حرکت و هدفش را گم نکند، به مقصد می‌رسد و مهم نیست که کجا باشد.

به عنوان مثال؛ من و بوعلی سینا به کتابخانه می‌رویم و دو ساعت مطالعه می‌کنیم. بوعلی سینا سی مطلب می‌فهمد و من یک مطلب. اجر کدام یک بیشتر است؟ اجر هر دو یکی است. قرآن می‌گوید: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى». (نجم / ۳۹) من دو ساعت در کتابخانه بودم و یک مطلب فهمیدم. او هم دو ساعت بود و سی مطلب فهمید؛ اما من چیزی کم نگذاشتم. بنابراین اجر من و بوعلی سینا یکسان است؛ چون خدا از ما سعی می‌خواهد. حتی کار هم نمی‌خواهد. اگر کار می‌خواست، می‌گفت: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا عَمِلَ» هر چه عمل کردی. خدا از ما عمل نمی‌خواهد.

مثال دیگر، اگر کسی که ده تومان دارد، یک تومان به فقیر بدهد و کسی ده میلیارد دارد، یک میلیارد به فقیر بدهد. ثواب کدامیک بیشتر است؟ هر دو یکسان است، چون هر دو یک دهم از مال خویش را داده‌اند. یک تومان از ده تومان، یک دهم می‌شود. یک میلیارد از ده میلیارد هم، یک دهم می‌شود. این است معنای جمله‌ای که در دعا می‌خوانیم. «یا من سوی التوفیق بین الضعیف والقوی» ای خدایی که قرب به خودت را بین فقیر و غنی یکسان قرار دادی.

زمانی که آیت الله العظمی مکارم شیرازی زمان شاه در مهاباد تبعید بود. برای نوشتن تفسیر نمونه به آنجا می‌رفتیم. یکی از بستگان‌شان به دیدن ایشان آمده بود، وقتی می‌خواست برود، آهی کشید و گفت: خوشا به حال شما که دارید تفسیر می‌نویسید و رفت! من به آیت الله مکارم گفتم: روز قیامت این تفسیر نمونه ثوابش بیشتر است یا آه او؟ اگر کسی می‌خواهد کاری بکند، نیتش صادقانه باشد، خداوند اجر آن کسی که این کار را می‌کند، به او می‌دهد.

دیگر این است که تفاوت در آفرینش، منشأ تفاوت در تکلیف خواهد بود. کسی که پول یک نان را دارد، آه گرسنه‌ها او را نمی‌گیرد. آن کس که پول دو تا نان را دارد، مسئول خودش و مسئول همسایه‌اش است. کسی که پول هزار تا نان را دارد، مسئولیت سیر کردن هزار نفر را بر عهده دارد. اگر بوعلی سینا هوشش بیشتر است، تکلیفش هم بیشتر است.

سؤال: چرا من بوعلی سینا نشدم؟

جواب: ۱. با نیت صادق می‌توانی بوعلی سینا شوی و با آه صادقانه می‌توانی اجر او را ببری.

۲. به همان مقدار دو ساعتی که بوعلی سینا فکر کرد، شما هم فکر کنی و تلاش کنی اجر بوعلی سینا را

۳. تکلیف شما هم یک صدم بوعلی سینا است، اگر یک صدم بوعلی سینا می فهمی، «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا». (بقره/ ۲۸۶) یعنی تکلیف به مقدار توان است. یک آیه دیگر داریم که می فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا». (طلاق/ ۷) فرق اینها چیست؟ «وُسْعَهَا» یعنی چقدر جان داری؟ «آتَاهَا» یعنی چقدر پول داری؟ یعنی خدا به مقدار جانت و به مقدار پولت از تو تکلیف می خواهد؛ چون جهان بینی ما جهان بینی مادی نیست. ما دنیا و آخرت را با هم حساب می کنیم.

۸. آفرینش انسان به صورت زن و مرد

«وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ». (نجم/ ۴۵)

و همواست که دو زوج نر و ماده را آفرید.

* قانون زوجیت را خداوند در نظام آفرینش قرار داده است، نه آنکه امری قراردادی میان افراد بشر باشد. «وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ»

* آفرینش نر و ماده، هم از عجایب و شگفتی هاست و هم از ضروریات زندگی. «الذکر و الانثی»

* هم اصل خلقت از اوست، «خلق» هم تنوع در خلقت. «الزواجین»

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا...».

او خدایی است که شما را از یک نفس (جان) آفرید و همسرش را از (نوع) او قرار داد تا بدان آرام گیرد. (اعراف/ ۱۸۹)

* گوهر وجودی زن و مرد یکی است. «وجعل منها زوجها» زن و مرد از یک جنس هستند. (بر خلاف پاره ای عقاید خرافی و تحقیرآمیز که زن را موجودی پست تر یا از جنس دیگر می پندارند).

* ازدواج و همسر، عامل آرامش روح و زندگی است و ناآرامی های روانی را برطرف می کند. «لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا»

* یاد خداوند مایه ی آرامش دل و روح است، «بذكر الله تطمئن القلوب» و همسر مایه ی آرامش جسم و روان. «لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا»

* زن و مرد در آفرینش وحدت دارند و هیچکدام از نظر جنسیت بر دیگری برتری ندارند. «وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا»

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ... ». (حجرات / ۱۳)

ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم

* مرد یا زن بودن، ملاک افتخار نیست که اینها کار خداوند است. «خلقنا» در این آیه به اصل مهم مساوات در آفرینش زن و مرد اشاره شده است.

« وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ». (نساء / ۱۲۴)

و هر فردی که کارهای شایسته انجام دهد، چه مرد باشد و چه زن، در حالی که مؤمن باشد، پس آنان به بهشت وارد می شوند و کمترین ستمی به آنان نمی شود.

* زن و مرد در رسیدن به کمالات معنوی برابرند. « مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ » بر خلاف اعتقادات گروهی از یهودیان و مسیحیان.

« إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ». (احزاب / ۳۵)

همانا مردان مسلمان و زنان مسلمان، و مردان با ایمان و زنان با ایمان، و مردان مطیع خدا و زنان مطیع خدا، و مردان راستگو و زنان راستگو، و مردان شکيبا و زنان شکيبا، و مردان فروتن و زنان فروتن، و مردان انفاق گر و زنان انفاق گر، و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن و مردانی که خدا را بسیار یاد می کنند و زنانی که بسیار به یاد خدا هستند، خداوند برای (همه ی) آنان آمرزش و پاداشی گرانقدر و بزرگ آماده کرده است.

* تفاوت میان زن و مرد در جسم است. روح، زن و مرد ندارد و همه ی کمالات بشری مربوط به روح اوست نه جسم او، لذا همه کمالاتی که در این آیه آمده، به صورت یکسان میان مرد و زن مطرح شده است.

* زن و مرد، در رشد کمالات معنوی و انسانی و دریافت پاداش، یکسانند. « إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... اَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ » زمانی ارزش این آیه روشن می شود که به تبعیضاتی که عرب و عجم میان زن و مرد قائل بودند بنگریم و تاریخ دلخراش زن را مطالعه کنیم.

۹. ماجرای آفرینش آدم و اعتراض ملائکه

ماجرای خلقت انسان و سجده فرشتگان، در سوره های بقره، اعراف، حجر، اسراء و کهف آمده و تکرار این داستان بیانگر تعصب و نژادپرستی ابلیس و حسادت بر انسان و خطر تکبر و عدم توبه و عذرخواهی است که در طول تاریخ، همه ی انسان ها به نحوی با آن درگیر هستند. از سوی دیگر برای توجه دادن به مقام انسانیت انسان است، انسانی که مسجود فرشتگان است باید هشیار باشد که ارزش خود را هدر ندهد.

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بر آنم که در زمین جانشینی قرار دهم. فرشتگان گفتند: آیا کسی را در زمین قرار می دهی که در آن فساد کند و خون ها بریزد؟ درحالی که ما با حمد و ستایش تو، ترا تنزیه و تقدیس می کنیم. خداوند فرمود: همانا من چیزی می دانم که شما نمی دانید. (بقره / ۳۰)

* انتصاب خلیفه و جانشین و حاکم، تنها بدست خداست. « إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً »

* انسان جانشین دائمی خداوند در زمین است. «جاعل» (کلمه «جاعل» اسم فاعل و نشانه تداوم است)

* انسان می تواند اشرف مخلوقات و لایق مقام خلیفه الهی باشد. «جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» البته ستمکاران از نیل به این مقام محروم هستند: «لاینال عهدی الظالمین»

* فرشتگان، از طریق اخبار الهی و یا مشاهده ی انسان های قبل از حضرت آدم در عوالم دیگر یا در همین عالم و یا بخاطر پیش بینی صحیحی که از انسان خاکی و مادی و تزاحم های طبیعی آنها داشتند، خون ریزی و فساد انسان را پیش بینی می کردند.

* گرچه همه ی انسان ها، بالقوه استعداد خلیفه خدا شدن را دارند؛ اما همه خلیفه ی خدا نیستند؛ چون برخی از آنها با رفتار خود به اندازه ای سقوط می کنند که از حیوان هم پست تر می شوند. چنان که قرآن می فرماید: «اولئک کالانعام بل هم اضل»

* قرارگاه این خلیفه، زمین است؛ ولی لیاقت او تا «قاب قوسین او أدنی» می باشد.

* به دیگران اجازه دهید تا سؤال کنند. خداوند به فرشتگان اذن داد تا سؤال کنند، وگرنه ملائک، بدون اجازه حرف نمی زنند و فرشتگان می دانستند که برای هر آفریده ای، هدفی عالی در کار است.

سؤال: چرا خداوند در آفرینش انسان، موضوع را با فرشتگان مطرح کرد؟

جواب: انسان، مخلوق ویژه ای است که ساخت مادی او به بهترین شکل و قالب می باشد: «احسن تقویم» و در او روح خدایی دمیده شده و بعد از خلقت او خداوند به خود تبریک گفت: «فتبارک الله» همین موضوع نشان دهنده مقام و جایگاه ممتاز انسان است. خدا هر چه می خواست خلق کند، خلق کرد و با هیچ

کس مطرح نکرد؛ اما در آفرینش انسان، مسأله را طرح کرد. انسان برای خرید قوطی کبریت یا صابون با کسی مشورت نمی کند؛ اما در انتخاب همسر یا برای خرید خانه مشورت می کند؛ یعنی چیزی که مهم است قبل از اجرا طرح می شود. انسان تنها موجودی است که خداوند موضوع آفرینش او را مطرح کرد. این خودش دلیل بر مقام انسان و اهمیت مسأله است.

* برای قضاوت درباره ی موجودات، باید تمام خوبی ها و بدی های آنها را کنار هم گذاشت و نباید زود قضاوت کرد. فرشتگان خود را دیدند که تسبیح و حمد آنها بیشتر از انسان است. ابلیس نیز خود را دید و گفت: من از آتشم و آدم از خاک؛ اما خداوند متعال مجموعه را می بیند که انسان بهتر است و می فرماید: «أَنْتَى اعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

* آفرینش ملائکه، قبل از آدم بوده است؛ زیرا خداوند آفریدن انسان را با آنان در میان گذاشت. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ

* حاکم و خلیفه ی الهی باید عادل باشد، نه فاسد و فاجر. «یفسد فی الارض»

* بخاطر انحراف یا فساد گروهی، نباید جلوی امکان رشد دیگران گرفته شود. با آنکه خداوند می دانست گروهی از انسان ها فساد می کنند؛ اما نعمت آفرینش را از همه سلب نکرد.

* مطیع و تسلیم بودن فرشتگان با سؤال کردن آنان برای رفع ابهام منافاتی ندارد. «أَتَجْعَلُ فِيهَا»

* خداوند فساد و خونریزی انسان را مردود ندانست؛ لیکن مصلحت مهمتر و شایستگی و برتری انسان را طرح نمود. «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»

* توقع نداشته باشید همه ی مردم بی چون و چرا، سخن یا کار شما را بپذیرند؛ زیرا فرشتگان نیز از خدا سؤال می کنند. «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا»

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». (بقره / ۳۱)

و خداوند همه ی اسما (حقائق و اسرار هستی) را به آدم آموخت، سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گوید، از اسامی اینها به من خبر دهید؟

« قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ». (بقره / ۳۲)

فرشتگان گفتند: پروردگارا! تو پاک و منزهی، ما چیزی جز آنچه تو به ما آموخته ای نمی دانیم، همانا تو دانای حکیمی.

«قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ». (بقره / ۳۳)

(خداوند) فرمود: ای آدم فرشتگان را از نام های آنان خبر ده. پس چون آدم آنها را از نام هایشان خبر داد، خداوند فرمود: که آیا به شما نگفتم که اسرار آسمان ها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید (نیز) می دانم.

* خداوند متعال اسما و اسرار عالم، از نام اولیای خود تا جمادات را به آدم تعلیم داد. به تعبیر امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم: تمام زمین ها، کوه ها، دره ها، بستر رودخانه ها و حتی همین فرشی که در زیر پای ماست، به آدم شناسانده شد.

* ابلیس و ملائکه هر کدام به نوعی خود را برتر از آدم می دیدند؛ ابلیس به واسطه ی خلقت؛ «انا خیر منه» و فرشتگان به واسطه ی عبادت؛ «نحن نسبح بحمدک» اما ابلیس در برابر فرمان سجده خداوند، ایستادگی کرد؛ ولی فرشتگان چون حقیقت را فهمیدند، پوزش خواستند و به جهل خود اقرار کردند. «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا»

* معلم واقعی خداست و قلم، بیان، استاد و کتاب، زمینه های تعلیم هستند. «عَلَّمَ»

* برتری انسان بر فرشتگان، بخاطر علم است. «وَعَلَّمَ آدَمَ...»

* انسان برای دریافت تمام علوم، استعداد و لیاقت دارد. «کَلَهَا»

* فرشتگان عبادت بیشتری داشتند و آدم، علم بیشتری داشت. رابطه مقام خلافت با علم، بیشتر از عبادت است. «نَسَبِحْ بِحَمْدِكَ... عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ»

* برای روشن کردن دیگران، بهترین راه، برگزاری امتحان و به نمایش گذاشتن تفاوت ها و لیاقت هاست. «عَلَّمَهُمْ... ثُمَّ عَرَضَهُمْ... فَقَالَ انبِئُونِي»

* به جهل خود اقرار کنیم. «لَا عَلِمَ لَنَا» فرشتگان عالی ترین نوع ادب را به نمایش گذاشتند: «سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا، عَلَّمْتَنَا، أَنْتَ، أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»، اینها همه نشانه ی ادب است.

* علم خداوند، ذاتی است؛ «أَنْتَ أَنْتَ الْعَلِيمُ» ولی علم دیگران، اکتسابی است. «عَلَّمْتَنَا»

* در آزمونی که خداوند برگزار نمود، آدم بر فرشتگان برتری یافت. «فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ»

۱۰. دستور سجده بر آدم

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ». (بقره / ۳۴)

و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر کرد و از کافران گردید.

* سجده چند نوع است:

الف) سجده ی عبادت که مخصوص خداست، مثل: سجده ی نماز.

ب) سجده ی اطاعت، مثل: سجده ی فرشتگان بر آدم که برای اطاعت فرمان خداوند بود.

ج) سجده ی تحیت، تکریم و تشکر از خداوند، مثل: سجده ی یعقوب بر عاقبت یوسف.

* سجده بر آدم چون به فرمان خدا بود، در واقع بندگی و عبودیت خداست؛ زیرا عبادت واقعی، عملی است که خداوند بخواهد، نه آن که طبق میل ما باشد. ابلیس حاضر بود قرن ها سجده کند؛ ولی به آدم سجده نکند.

* سجده برای آدم نه تنها بخاطر شخص او؛ بلکه بخاطر نسل و اولاد او نیز بوده است. چنان که در جای دیگر می فرماید: «خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ» و امام سجاد صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: سجده بر آدم بخاطر ذریه و نسل او بود.

* سجده فرشتگان بر آدم، یک سجده تشریفاتی نبود، بلکه به معنای خضوع آنان در برابر آدم و نسل او بود. یعنی فرشتگان نیز در خدمت بشراند.

* سجده فرشتگان موقتی بود؛ اما نزول آنها بر مؤمنان و استغفارشان برای آنان دائمی است. «الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزَّلَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»

* سجده ی بر آدم نه بخاطر جسم او؛ بلکه بخاطر روح الهی او بود. «فَإِذَا سُوِّتَهُ وَنَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»

* بی انصافی است که به فرمان خدا تمام فرشتگان بر انسان سجده کنند؛ ولی انسان برای خدا سجده نکند.

* لیاقت، از سابقه مهمتر است. فرشتگان قدیمی باید برای انسان تازه به دوران رسیده؛ اما لایق، سجده کنند. «اسْجُدُوا لِآدَمَ»

۱۱. ماجرای آدم و شیطان

« قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ». (حجر / ۳۲)

(خداوند) فرمود: ای ابلیس! چه شد تو را که همراه (فرشتگان) سجده کنان نیستی؟

« قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ». (حجر / ۳۳)

(ابلیس) گفت: من این گونه نیستم که برای بشری که او را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو آفریده‌ای، سجده کنم.

« قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَ جِيمٌ . وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ». (حجر / ۳۴ و ۳۵)

(خداوند) فرمود: پس از صف فرشتگان (و این مقام) خارج شو که همانا تو رانده و مطرودی و البته تا روز جزا بر تو لعنت خواهد بود.

* اگر روحیه تکبر در شخصی پیدا شد، محیط و عوامل دیگر، در هدایت او کارساز نیست. (ابلیس در لابلای فرشتگان و در محیط ملکوتی بود؛ لیکن بخاطر لجاجت و تکبر آنگونه شد) «الا یكون مع الساجدين»

* برتری نژادی، یک فکر ابلیسی است. « خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ...»

* بدتر از گناه کردن، توجیه گناه است. « خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ » (شیطان، گناه خود را توجیه کرد)

* غرور و تکبر که آمد، نور و روح الهی دیده نمی‌شود. شیطان جسم خاکی بشر را دید و حاضر به سجده نشد، در حالی که دستور خداوند به سجده، بخاطر روح الهی او بود. « خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ »

* اجتهاد و اظهار نظر در برابر فرمان و دستور روشن الهی، جایز نیست. در مقابل فرمان: «فقعوا له ساجدين» جایی برای گفتار « خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ » نیست.

« قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْ نِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ . قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ». (حجر / ۳۶ و ۳۷)

(ابلیس) گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردم برانگیخته شوند، مهلت بده (و زنده بدار) (خداوند) فرمود: پس همانا تو از مهلت یافتگانی.

« إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ». (حجر / ۳۸)

(اما نه تا روز قیامت، بلکه) تا روزی که وقت آن معلوم است.

* خواسته ی ابلیس، مهلت تا روز قیامت بود و این آیه مشخص نمی کند که تا چه زمانی به او مهلت داده شد؛ اما از آیه ۳۸ سوره ی حجر و آیات ۸۰ و ۸۱ سوره ی «ص» استفاده می شود که تنها برای مدتی طولانی به او مهلت داده شد، نه تا روز قیامت؛ بلکه تا روزی که زمان آن نزد خدا مشخص است و به گفته برخی از مفسران تا روزی که بشر باشد و تکلیف باشد.

* سنت خداوند، مهلت دادن به گنهکاران است. «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ»

* دعا و درخواست گنهکاران نیز اگر مصلحت باشد، مستجاب می شود. شیطان گفت: «فانظرنی» پاسخ آمد: «فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ»

سؤال: چرا خداوند به ابلیس مهلت داد و او را بر انسان مسلط کرد؟

جواب: مهلت دادن به بدکاران، از سنت های الهی و در مسیر آزمایش و امتحان انسان است، علاوه بر آن که باید اسباب خیر و شر فراهم باشد و انسان با اختیار خویش راهی را انتخاب کند؛ زیرا ابلیس انسان را مجبور به انحراف نمی کند و تنها وسوسه می کند، چنان که در آیه ی ۲۲ سوره ی ابراهیم آمده است.

از طرف دیگر رابطه ی شیطان با انسان و امکان تأثیر او در آدمی، بیشتر و زیادتر از تأثیر غرائز حیوانی در انسان نیست. خداوند در مقابل آن غرائز، اندیشه و تعقل و وجدان را عطا فرمود و بهترین وسیله ی تعدیل و تنظیم غرائز را در اختیار آدمی قرار داده است. علاوه بر آن که شیطان، بر انسان سلطه ندارد و اراده و اختیار را از انسان نمی گیرد، چنان که خودش می گوید: «ما كان لی علیکم من سلطان الاّ- أن دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم ما انا بمصرخکم و ما اتم بمصرخی» کار او کمک به غرائز حیوانی است و اگر بخواهد تأثیری بگذارد، مجبور است با یکی از قوای درونی، یعنی غرائز و توهّمات و وسوسه ها وارد

آنها دو نیروی عقل و وجدان همواره انسان را به خیرات و نیکی ها دعوت می کنند.

« قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ». (حجر / ۳۹)

(ابلیس) گفت: پروردگارا! به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، من هم در زمین (بدی ها را) برایشان می آرایم و همه را فریب خواهم داد.

« إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ». (حجر / ۴۰)

مگر بندگان اخلاص مند (و برگزیده تو را) از میان آنان.

* خداوند کسی را گمراه نمی کند؛ لیکن اگر کسی با اراده خود راه انحراف را برگزیند، خدا او را به حال خود رها می سازد و این رها کردن، بزرگترین کیفر و قهر الهی است. ابلیس نیز چون با اراده خود تکبر و لجاجت کرد، خداوند او را به حال خود رها کرد و مراد از جمله « أَغْوَيْتَنِي » نیز همین معناست؛ یعنی اکنون که بخاطر لجاجتم مرا از مَیدار لطف خود خارج کردی و به حال خودم واگذاری من چنین و چنان خواهم کرد.

* ابلیس می داند که گروهی از مردم، از برگزیدگان الهی خواهند بود، (یعنی او نبوت و امامت را پذیرفته است، همان گونه که از « رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي » معلوم می شود، خدا را پذیرفته است و از دعایش که مرا تا قیامت مهلت بده، روشن می شود که معاد را نیز قبول داشته است. بنابراین، ابلیس اصول عقائدش درست بود) لیکن عیب او تکبر و نداشتن روحیه ی تسلیم و عبودیت بود. پس علم و ایمان به تنهایی کافی نیست، عمل و تسلیم و عبودیت لازم است.

* ابزار انحراف شیطان، زیبا جلوه دادن زشتی هاست. «لأزیننَّ»

* پاکان و مخلصان از دام شیطان درامانند. « الْمُخْلَصِينَ » (البته اخلاص داشتن کافی نیست، عنایت خدا لازم است؛ زیرا «مخلص» به معنای برگزیده الهی است)

« تُمْ لَا تَيْنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ». (اعراف/ ۱۷)

سپس از روبرو و از پشت سر و از راست و چپشان بر آنان می تازم و بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت.

* در حدیث می خوانیم: آن هنگام که شیطان سوگند خورد که از چهار طرف در کمین انسان باشد تا او را منحرف یا متوقف کند، فرشتگان از روی دلسوزی گفتند: پروردگارا! این انسان چگونه رها خواهد شد؟ خداوند فرمود: «دو راه از بالای سر و پایین باز است و هر گاه دست به دعا بردارد یا صورت بر خاک نهد، گناهان هفتاد ساله اش را می بخشایم». همچنین در روایات آمده است که وقتی حضرت آدم از تسلط شیطان بر انسان آگاه شد، روبه درگاه خدا آورد و ناله زد. خطاب رسید: «ناراحت نباش! زیرا من گناه را یکی و ثواب را ده برابر حساب می کنم و راه توبه هم باز است».

* امام باقر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ورود ابلیس از پیش رو بدین شکل است که امر آخرت را برای انسان ساده و سبک جلوه می دهد و از پشت سر به این است که ثروت اندوزی و بخل و توجه به اولاد را تلقین می کند و از طرف راست با ایجاد شبهه، دین را مترزل و تباه می سازد و از طرف چپ، لذات و شهوات و منکرات را غالب می کند».

* شیطان اگر بتواند، مانع ایمان انسان می شود و اگر نتواند، راه های نفاق و ارتداد را می گشاید و اگر موفق نشود، با ایجاد شک و تردید و وسوسه، انسان را به گناه سوق می دهد تا از ایمان و عبادتش لذت نبرد و کار خیر برایش سنگین و با کراهت جلوه کند.

* شیطان دشمن قسم خورده انسان است. «لأقعدن...» چنان که در جای دیگر می گوید: «فبِعَزَّتْكَ لَأَغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»

* شیوه های اغفال ابلیس، متعدد و مختلف است. «من بین ایدیهم ومن خلفهم و..»

« قَالَ ۞ ذَا صِرَاطٍ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ». (حجر / ۴۱)

(خداوند) فرمود: این (اخلاص و نجات مخلصان) راه مستقیمی است که خود بر عهده دارم.

« إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ». (حجر / ۴۲)

همانا برای تو بر بندگان (برگزیده) من تسلطی نیست، مگر از گمراهانی که تو را پیروی کنند.

* ابلیس گفت: من همه را گمراه می کنم، جز افراد برگزیده و مخلص را. خداوند در این آیه می فرماید: این که تو حریف بندگان برگزیده ام نمی شوی، چون آنها در راه مستقیم هستند و سنت من این است که خودم حافظ آنها باشم، نه آن که تو به آنان کاری نداری، بلکه نمی توانی به آنان کاری داشته باشی.

* انسان به اختیار خود، از ابلیس پیروی می کند. «اتبعك»

* کار شیطان وسوسه است، نه سلطه. « لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ » (در قیامت نیز ابلیس در پاسخ اعتراض مردم می گوید من تنها شما را دعوت کردم؛ ولی تسلط و اجباری بر شما نداشتم)

سؤال: اگر ابلیس حریف بندگان برگزیده نمی شود، پس وسوسه آدم بر خوردن از درخت ممنوعه چه بود؟

جواب: ابلیس در انحراف آنان طمع دارد و وسوسه هم می کند و گاهی آنان را به ترک اولی وادار می کند، لیکن آنان را گمراه و منحرف نمی کند.

«فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى» (طه/ ۱۱۷)

پس گفتیم: ای آدم! همانا این (ابلیس) دشمن تو و همسر توست، پس (مواظب باش که با وسوسه هایش) شما را از بهشت بیرون نکند که به رنج و مشقت خواهی افتاد.

* گرچه شیطان در اینجا، تنها دشمن آدم و حوا معرفی شده است؛ ولی در جای دیگر به دشمنی او با همه ی انسان ها هشدار داده شده است. «عدوُّ لکم»

* جنگ و دشمنی میان حق و باطل، از ابتدای آفرینش انسان وجود داشته است. «هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ»

* زن و مرد، هر دو در تیررس تبلیغات دشمن و وسوسه های شیطان قرار دارند. «عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ»

* سنت الهی بر اتمام حجت با بندگان است. «هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ»

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ» (بقره/ ۳۵)

و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در این باغ سکونت گزین و از (هر کجای) آن هر چه می خواهید به فراوانی و گوارایی بخورید، اما به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید شد.

* در فرهنگ قرآن، «شجر» علاوه بر درخت، به «بوته» هم گفته می شود؛ مثلاً به بوته کدو می گویند: «شجره من یقطین» بنابراین اگر در روایات و تفاسیر می خوانیم که مراد از شجر در این آیه گندم است، جای اشکال نیست.

* «جنت» به باغ های دنیا نیز گفته می شود، چنان که می فرماید: «أنا بلوناهم کما بلونا أصحاب الجنة». (قلم/ ۱۷) ما صاحبان باغ را آزمایش کردیم.

آنچه از آیات دیگر قرآن و روایات استفاده می شود، باغی که آدم در آن مسکن گزید، بهشت موعود نبوده است، زیرا:

- آن بهشت، برای پاداش است و آدم هنوز کاری نکرده بود که استحقاق پاداش داشته باشد. «ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما يعلم الله الذين جاهدوا منكم»

- کسی که به بهشت وارد شود، دیگر خارج نمی شود. «و ما هم بمخرجين»

- در آن بهشت، امر و نهی و ممنوعیت و تکلیف نیست، در حالی که آدم از خوردن درخت نهی شد. به علامه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز آمده است که بهشت آدم، بهشت موعود نبوده است.

نهی حضرت آدم، نهی تکلیفی نبود که انجامش حرام باشد، بلکه جنبه ی توصیه و راهنمایی داشت.

* تخلف از راهنمایی های الهی، ظلم به خویشان است. «فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ» آدم و همسرش نیز برای توبه گفتند: «ظلمنا انفسنا» البته با توجه به عصمت انبیا مراد از ظلم در این قبیل موارد، ترک اولی است.

«فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرٍ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَى». (طه / ۱۲۰)

پس شیطان او را وسوسه کرد (و) گفت: ای آدم! آیا (می خواهی که) تو را به درخت جاودانگی و مُلک (و پادشاهی) فنا ناپذیر راهنمایی کنم!؟

* شیطان از راه آرزوها، انسان را فریب می دهد. «ما نهاکما ربُّکما... الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین» (آرزوی انسان، زندگی ابدی در فضایی آرام و فرشته گونه است، لذا شیطان گفت: اگر از آن درخت بخورید، به آرزوی خود رسیده و زندگی دائم و به دور از مزاحمت و اضطراب خواهید داشت و با استفاده از غرائز و تمایل انسان به رفاه و ابدیت، او را وسوسه کرد.)

«وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ». (اعراف / ۲۱)

و (شیطان برای آن که وسوسه اش تأثیر کند،) برای آن دو سوگند یاد کرد که به راستی من از خیرخواهان شمایم.

* حضرت آدم و همسرش در آغاز به ابلیس اعتمادی نداشتند و شیطان برای جلب اعتماد آنها سوگند یاد کرد و بر آن نیز تأکید نمود. امام رضا علیه السلام فرمود: «آدم و حوا تا آن زمان سوگند دروغ به خدا را نشنیده بودند و به همین دلیل به او اعتماد کردند و از آن درخت خوردند». بنابراین اولین سوگند دروغ از شیطان بوده است.

* گاهی دشمن با ظاهری دلسوزانه و ادعای خیرخواهانه، در اعتقادات ما نفوذ می کند و ضربه می زند. «إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ» برادران یوسف نیز برای از بین بردن یوسف و جدا کردن او از پدرشان به ظاهرسازی پرداخته و به او گفتند: «أنا له لناصحون»

« فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سُوءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى ». (طه / ۱۲۱)

پس (آدم و همسرش فریفته شده و) هر دو از آن (درخت ممنوعه) خوردند، پس (به ناگاه لباس هایشان ریخت و) شرمگاهشان برای آنان ظاهر شد و (به ناچار) هر دو به چسبانیدن برگ (درختان) بهشت بر خودشان مشغول شدند و (این چنین) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و به بیراهه رفت.

* وسوسه ی شیطان، اختیار انسان را سلب نمی کند، از این رو بعد از وسوسه شدن، انسان مورد ملامت خود و دیگران قرار می گیرد، در حالی که اگر وسوسه، اختیار انسان را سلب می کرد، دیگر کسی از او انتقاد نمی کرد.

* سید بن طاووس در بیان لطیفی می فرماید: شیطان ابتدا با شعار راهنمایی و دلالت به سراغ آدم آمد، «هل ادلک» و بعد او را تدلیه و وسوسه کرد، «فدلّاهما»

بغرور»، پس وای به حال ما که شیطان از ابتدا به قصد اغوا و فریب می آید. «فبعزتك لاغوينهم اجمعين»

* راه نفوذ شیطان، تمایلات انسانی است. «هل ادلک علی شجره الخلد» (شیطان بر نیازها و خواسته های آدمی آگاه است؛ لذا آدم را از راه میل به جاودانگی، اغفال کرد. آری آرزوهای طولانی و دراز، انسان را به گناه می کشاند) و شیاطین از نام ها و عناوین زیبا و جذاب برای انحراف مردم و مقاصد شوم خود استفاده می کنند. «هل ادلک علی شجره الخلد»

* شیطان برای ایجاد لغزش، دست به هر نوع تاکتیک روانی و تبلیغاتی زد، از جمله:

الف) برای آدم و حوا سوگند یاد کرد. «قاسمهما»

ب) قیافه ی خیرخواهانه به خود گرفت و گفت: من از خیرخواهان شما هستم. «أنی لکما لمن الناصحین»

ج) وعده ابدیت داد که اگر این گیاه را بخورید، زندگی و حکومت ابدی خواهید داشت. «شجره الخلد و ملک لا یبلی»

د) دروغ گفت و به ذات حق تهمت زد. «مانهاکما ربکما عن هذه الشجرة الا- ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین» یعنی پروردگارتان شما را نهی نکرد مگر از ترس این که شما فرشته شوید یا به زندگی ابدی برسید.

* گناه حضرت آدم:

در ارتباط با جمله «عصی آدم ربّه فغوی» چند احتمال داده شده است:

الف) آدم گناه نکرد؛ بلکه مرتکب ترک اولی شد و «غوی» یعنی رشد نکرد، نه اینکه گمراه شد.

ب) نهی آدم از درخت ممنوعه، نهی ارشادی بود، نه نهی مولوی.

ج) «عصیان» هم در ترک واجب بکار می رود و هم در ترک مستحب.

اما هیچ کدام از این احتمالات مورد پذیرش نیست، زیرا:

اولاً؛ این آیه و آیات مشابه آن صراحت در عصیان آدم دارند.

ثانیاً؛ دلیلی بر ارشادی بودن نهی نداریم.

ثالثاً؛ ادعای تکلیفی نبودن حکم (ترک واجب نکرده است) درست نیست؛ زیرا در این صورت باید بگوییم که شیطان هم مرتکب خلافی نشده و گناه نکرده است.

رابعاً؛ مگر توبه از کار منهی عنه با نهی ارشادی معنا دارد؟

خامساً؛ عصیان در قرآن، تنها به معنای گناه بکار رفته است.

بنابراین بهتر است به سراغ امام معصوم برویم آنجا که مأمون از امام رضا علیه السلام پرسید: اگر پیامبران معصومند، پس معنای آیه «و عصی آدم ربّه فغوی» چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: «کان ذلک من آدم قبل النبوه... من الذنوب الّتی تجوز علی الانبیاء قبل نزول الوحی علیهم...»؛ یعنی نافرمانی حضرت آدم قبل از بعثت او بوده است و خلافی بوده که ارتکاب آن با مقام نبوت منافاتی ندارد.

« فَأَزَلَّهُمَا »

الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخَّرَ جَهَنَّمَ مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ». (بقره / ۳۶)

پس شیطان آن دو را به لغزش انداخت و آنان را از باغی که در آن بودند، خارج کرد و (در این هنگام به آنها) گفتیم: فرود آید! در حالی که بعضی شما دشمن برخی دیگر است و برای شما در زمین قرارگاه و تا وقتی معین بهره و برخوردار است.

* خداوند اراده کرده بود که انسان به عنوان خلیفه ی او در روی زمین باشد، «أَنْتَ جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» و برای نشان دادن این شایستگی به دیگران، حقایقی را به انسان تعلیم داد، آنگاه دستور سجده بر او را داد و در بهشت قرارش داد، سپس اولین تکلیف را به او فرمان می دهد و موضوع تعهد و مسئولیت و اختیار شروع

می شود، پس از آن مجازات تخلف از تکلیف و ورود به زمین و تلاش برای تکامل صورت می گیرد و همه ی این مراحل بر پایه ی علم الهی صورت گرفت،

چنان که حضرت علی علیه السلام پس از بیان این مراحل واستقرار انسان بر روی زمین می فرماید: «علم خداوند در مورد او به وقوع پیوست».

* شیطان، دشمن دیرینه ی نسل بشر است؛ زیرا از روز اول به سراغ پدر و مادر ما رفت. «فَأَزَلَّهُمَا»

* انسان، جایزالخطا و وسوسه پذیر است. «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ»

* هر انسانی بخاطر استعدادها و لیاقت هایی که دارد، بهشتی است؛ ولی خلاف ها او را سقوط می دهد. «فاخرجهما»

* زندگی دنیا، موقتی است. «الی حین»

﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾. (بقره/ ۳۷)

پس آدم از سوی پروردگارش کلماتی دریافت کرد، (وبا آن کلمات توبه کرد) پس خداوند لطف خود را بر او بازگرداند. همانا او توبه پذیر مهربان است.

* چون آدم از غذایی که نباید بخورد، چشید، از همه نعمت‌ها و رفاه محروم شد، متوجه اشتباه خود گردید. او در اثر پشیمانی و ندامت، کلماتی را از خداوند دریافت و به وسیله ی آن کلمات، توبه نمود.

طبق آنچه از روایات شیعه و سنی استفاده می شود، مراد از کلماتی که آدم به وسیله ی آن توبه نمود، توسل به بهترین خلق خدا، یعنی حضرت محمد و اهل بیت او (علیه و علیهم السلام) است. چنان که از ابن عباس نقل شده است که آدم برای پذیرش توبه اش، خداوند را به این نام ها قسم داد: «بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ»^(۱)

البته برخی معتقدند: مراد از کلمات، همان جمله ای است که در

سوره ی اعراف آمده است: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» خدایا! ما به خود ستم کردیم و اگر تو ما را نیامرزی و مورد رحمت

ص: ۴۸

۱- . تفسیر درالمنثور، ذیل آیه.

قرار ندهی، حتماً از زیانکاران خواهیم بود. بنابراین اولین توبه در روی زمین، با توسل به محمد و آل محمد پذیرفته شد.

* گرچه خداوند توبه ی آدم و حوا را پذیرفت، «فتاب علیه»، ولی اثر وضعی آن باقی ماند. اثر وضعی آن ترک اولی و نافرمانی آدم و حوا، خروج از آن جایگاه بهشتی و هبوط به زمین بود. «اهبطوا»

* از آیه «أنتی جاعل فی الارض خلیفه» استفاده می شود که غرض اصلی از خلقت آدم این بود که وی در زمین زندگی کند؛ ولی زندگی در زمین نیازمند یک نوع آمادگی بود و باید آدم بدانند که:

۱. آزاد مطلق نیست و در زندگی او، امر و نهی و تکلیف وجود دارد.

۲. ابلیس دشمن اوست و چه بسا با سوگند و وعده های دروغ، انسان را فریب دهد.

۳. اطاعت از شیطان، عامل سقوط است.

۴. توبه، وسیله جبران است.

ص: ۴۹

فصل دوم: هدف آفرینش انسان

اشاره

ص: ۵۱

۱. آفرینش بازیچه و بدون هدف نیست

« أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ». (مؤمنون / ۱۱۵)

پس آیا گمان می کنید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و شما به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟

* در کار خداوند عبث و بیهودگی راه ندارد و آفرینش انسان، هدفدار است. « أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا »

و هدف آفرینش انسان، در این جهان خلاصه نمی شود. « أفحسبتم... لا ترجعون »

« وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ . مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ». (دخان / ۳۸ و ۳۹)

و ما آسمان ها و زمین و آنچه را بین آنهاست به بازی نیافریدیم. ما جز بر اساس حق آسمان و زمین را نیافریدیم، ولی اکثر مشرکان نمی دانند.

* هدف هستی جز حق نیست، اگر هدف از خلقت چیزی را درك نکردیم، مشکل در فهم و محدود بودن علم ماست. «الا بالحق»

* علم واقعی، پی بردن به حقایق و حکمت کارهای الهی است. «الا بالحق... لا يعلمون»

توضیح: «لعب» کار بی هدف، بی برنامه و بی نتیجه است، مثل بازی های کودکانه. قرآن می گوید: (آیا هیچ فکر کرده اید که) اگر شما بمیرید و خاک شوید، همان طور که اولش خاک بودید، در این میان (دنیا) چه می کنید؟! تلاش جهت بدست آوردن نان و نان خوردن برای کار کردن و مجدداً کار کردن برای خوردن. انسان هفتاد سال این زندگی تکراری را ادامه می دهد و بعد چه می شود؟ بعد هم پوچ می شود و می میرد و بعد از مرگ هم که خبری نیست. اگر ما بمیریم و خاک شویم، کار خدا کاری است که یک کوزه گر مست هم انجام نمی دهد، یک کوزه گر مست حاضر نیست کوزه ای که ساخته است را بشکند، مثل کار بعضی از بچه ها که بادکنک می خرنند و آن را باد می کنند و دو مرتبه بادش را خالی می کنند و خدای حکیم هرگز چنین کاری انجام نمی دهد.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا من بخورم و رفاه و مسکن و آزادی داشته باشم. به خورشید بگویم: بتاب! اقیانوس بخار شو و بخار ابر شو. ابر باران شو. جاذبه زمین باران را پایین بکش. درخت مواد غذایی را از زمین بالا بکش. من می خورم، خوب بعد از آن چه؟ هیچ! یعنی ابر و باد و مه و خورشید و فلک همه برای انسان است و انسان به سوی هیچ است. این جهان بینی مادی است. کسی که خدا را کنار گذاشت، تفسیرش از هستی این گونه خواهد بود!

یک وقت کسی از من پرسید «چرا خدا ما را خلق کرد؟» من همین طور نگاهش کردم، گفتم: آقای قرائتی با شما هستم! خدا برای چی ما را خلق کرد؟ باز نگاهش کردم! مجدداً گفتم. من به سکوت ادامه دادم. آن شخص ناراحت شد. من گفتم: برای همین آفرید! شما می گویی آقای قرائتی تو که می توانی، چرا جواب

نمی دهی؟! اگر کسی بتواند کار خوبی بکند و انجام ندهد، بخیل است. خدا می تواند از عدم به وجود بیاورد و اگر این کار را نکند، بخل ورزیده است. خدا می تواند از خاک سیب زمینی و گندم برویاند و از گندم اسپرم و نطفه درست کند و از نطفه، انسان. اگر خدا خلق نمی کرد، بخیل بود. همان طور که اگر یک مهندس بتواند از معدن، آهن استخراج کند و آهن تصفیه کند و ذوب کند و قطعه سازی کند و ماشین بسازد و انجام ندهد، این بخل است. کسی که می تواند دست یک نیازمند را بگیرد و این کار را نکند، ظالم است. اگر یک بچه ی با استعداد رفوزه شود، او را سرزنش می کنند؛ اما کسی از یک درخت را مؤاخذه نمی کند که چرا درس نخوانده است.

برای بررسی هدف دنیا باید به چند اصل توجه کنیم:

اصل اول: هدف هر چیز بیرون از او است؛ نمی شود چیزی هدفش در خودش باشد. مانند: ماشینی که حرکت می کند، هدفش در خود ماشین نیست؛ بلکه هدفش بیرون است و هندوانه که آفریده شده، هدف هندوانه در هندوانه نیست؛ بلکه هدفش رفع عطش انسان است. ما در دنیا، هدف دنیا را در خود دنیا می خواهیم. در این صورت است که به مشکل برمی ... خوریم. در نتیجه هدف دنیا هم باید بیرون از دنیا باشد. همان طور که ما هدف هر چیزی را در بیرون جستجو می کنیم، باید هدف دنیا را نیز در بیرون آن پیدا کنیم.

همچنان که امیرالمؤمنین می فرماید: «الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا». (۱)

یعنی آفرینش دنیا برای غیر دنیا است. پس هدف دنیا مال نیست؛ چون مال جزو خود دنیا است. اگر هدف زندگی مال بود، باید آدم هایی که به پول رسیده اند، دیگر مسأله ای نداشته باشند؛ اما می دانیم آدم های بسیار پول دار هم مشکل دارند. اگر

ص: ۵۴

هدف دنیا مقام باشد، باید کسی که به مقام رسید، مشکل نداشته باشد و ما می بینیم که همه مشکلات دارند. پس هدف در دنیا نیست.

اصل دوم: حالا که هدف هر چیزی بیرون از خود او است. برای شناخت هدف باید به بیرون فکر کنیم و برای شناخت، باید بیرون را بنگریم و تفکر کنیم. ماهی اگر خواست بفهمد آب چیست، باید بیاید بیرون از آب تا بفهمد.

اصل سوم: دنیا نمی تواند هدف باشد، اصلاً دنیا ارزشش بخاطر ما است، «سَخَّرَ لَكُمْ، خَلَقَ لَكُمْ، مَتَاعَ لَكُمْ»، یعنی ابر و باد و مه و خورشید و فلک برای انسان است، پس انسان اصل است.

اصل چهارم: بیش از ظرفیت خود توقع نداشته باشیم. گاهی وقت ها هدف ها عالی است؛ منتها ما ظرف مان نمی کشد. فرض کنید که در جنگلی میلیون ها درخت هست، هر درختی هزاران برگ دارد، روی یک برگش یک کرم کوچک تکان می خورد. این کرم بگوید که هدف از آفرینش چیست؟

اصل پنجم: مسأله دیگر این که از وسائل درونی موجود در یک چیز می توان هدف آن را کشف کرد. مثلاً از وسایل موجود در بخش های مختلف یک خانه می توان هدف آنجا را فهمید، در جایی که ظرف و اجاق و... گذاشته شده، می توان فهمید که هدف از به وجود آوردن این مکان پختن غذا است.

همان طور که در بازدید از خانه از چیزهایی که در اتاق هست، هدف از اتاق را کشف می کنیم، از چیزهایی که در انسان هست نیز هدف از خلقت انسان را کشف می کنیم. اگر انسان به خودش و امکاناتش نگاه کند، متوجه می شود که چیست و برای چه آفریده شده است. در انسان علاوه بر خوردن و خوابیدن، استعداد های دیگری هم هست که اگر هدف تنها زندگی مادی بود، این همه

استعداد لازم نبود. در انسان غیر از مسائل مادی نیازهای معنوی هم هست. عشق، عاطفه، فطرت، نیازهای روحی و روانی هم وجود دارد.

اگر در انسان فقط شهوت بود، این درست بود که انسان برای لذت است، اگر انسان فقط شکم بود، می توان فهمید که انسان برای خوردن است؛ اما وقتی که در وجود استعدادها و گرایش های متعدد انسان تأمل می کنیم، درمی یابیم که انسان موجودی جامع است.

اصل ششم: تمایل انسان به بی نهایت است و امور محدود او را راضی نمی کند، دنیا محدود است. حتی کره ی زمین را که تسخیر کند، می خواهد ماه را بگیرد، انسان وجودش بی نهایت طلب است، پس این که انسان وجودش بی نهایت طلب است از این هم می توانیم بفهمیم که هدف انسان بی نهایت است و محدود نیست.

اصل هفتم: اگر هدف مادیات باشد، خسارت کرده ایم. مثلاً انسان درس می خواند برای مدرک، مدرک برای استخدام، استخدام برای زندگی، زندگی برای چی؟ هیچی! اگر این باشد، سرانجام زندگی پوچ می شود. هدف اگر مادیات باشد، این گونه خواهد بود.

اصل هشتم: برای کشف هدف باید از صاحب هستی سؤال کرد. اصولاً هر صانعی و سازنده ای، هدف ساخت خودش را بهتر می داند. در مورد هر کالا- و محصولی باید از سازنده اش پرسید. یک ساعت ساز وقتی ساعت می سازد، باید از او هدف ساعت را پرسید.

اگر یک قطعه زمین را به یک کشاورز بدهند، می گوید: برای کاشتن خوب است، اگر به فوتبالیست بدهند، می گوید: چمن کاری شود، برای بازی مناسب است. اگر به بی خانه داده شود، می گوید: برای خانه ساختن.

درباره هدف آفرینش انسان، اگر از فروید پیرسیم، هدف چیست؟ می گوید: شهوت و اگر از مارکس پیرسیم، می گوید: اقتصاد. وقتی از مکتب های شرقی و غربی پرسیده شود که هدف آفرینش چیست، هر کدام نظری می دهند.

یک عده که همه کور بودند، دور فیل را گرفتند، وقتی خواستند او را توصیف کنند، یکی دست مالید به پاهای فیل، گفت: فیل ستون است، یکی دست مالید به گوشش، گفت: فیل بادبزنی است، یکی دست مالید به شکمش، گفت: فیل شکل تخت است. فیل همه اینها را دارد؛ اما هیچ کدام از اینها به تنهایی فیل نیست. انسان شهوت دارد؛ ولی انسان فقط شهوت نیست. انسان شکم دارد؛ اما انسان فقط شکم نیست. نمی شود از مارکس و انگلس پرسید؛ چون این ها عینک های خاصی گذاشته اند و همه چیز را با همان عینک می بینند؛ اما خداوند بهتر از همه آنها می داند که انسان برای چیست و برای فهم این سؤال باید به قرآن مراجعه کرد.

۲. اهداف آفرینش انسان از دیدگاه قرآن

۲-۱. عبادت

« وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ». (ذاریات / ۵۶)

و جن و انس را نیافریدم، مگر برای آن که مرا عبادت کنند.

* امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: خداوند مردم را نیافرید، مگر برای معرفت و شناخت و چون او را شناختند، او را عبادت کنند و هر که او را عبادت کند، از بندگی غیر او بی نیاز می شود.

* در قرآن، تمام آفرینش بر اساس حق است و هیچ آفریده ای باطل نیست و انسان نیز برای هدفی متعالی آفریده شده که راه رسیدن به آن عبادت خدا است. « وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ » البته عبادت معنای عام دارد و به هر کار

نیکی که با هدف الهی انجام شود، عبادت گفته می شود. اگر گفته شود: «عبادت به جز خدمت خلق نیست»، غلط است. همچنین است اگر گفته شود: «عبادت فقط نماز نیست» هم غلط است. عبادت هم نماز است. هم خدمت به خلق. هم کار است و هم تفکر و تربیت. همه این ها عبادت است. عبادت شامل خدمت به خلق و نماز و جبهه و اختراع و... است. عبادت یک مجموعه است؛ عبادت یعنی کاری که جهت خدایی دارد.

* اهمیت عبادت این است که اگر عبادت نبود، خدا انسان را خلق نمی کرد و اگر انسان خلق نمی شد، خدا هستی را خلق نمی کرد. هستی برای انسان است. مثل این که تمام آجر و سیمان و آهن و گچ و تخته و بخاری و پنکه و مدرسه و دانشگاه و... برای شاگرد است. شاگرد هم برای تحصیل است. اگر درس نبود، شاگرد هم اینجا نمی آمد. اگر شاگرد اینجا نمی آمد، مدرسه هم ساخته نمی شد. این جهان هستی مدرسه ای برای این شاگرد است.

* انسان قلباً، فطرتاً، ذاتاً، ماهیتاً می خواهد که چیزی را بپرستد. انسان می خواهد عشق بورزد. انسان می خواهد ستایش کند. انبیا آمدند و گفتند: حالا که می خواهید ستایش کنید، ستایش خدا را کنید؛ یعنی آمدند به ما خط بدهند. «لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَىٰ عِبَادَتِهِ».

امیرالمؤمنین می فرماید: انبیا آمدند برای این که بگویند: از این طرف برو. (۱) باران می بارد، توان شما این است که نهر آب هدر نرود. حالا که آب می رود، بگذار یک جایی برود و به زمینی سرازیر شود که کشت هم بشود.

* عبادت کردن بشر و الهی شدن مردم مهم است، نه عبادت خداوند. «لِيعْبُدُونَ» (نفرمود: «لأعبد» تا من عبادت شوم).

ص: ۵۸

* انسان در معرض غفلت و نسیان است و باید پیوسته هدفش را به او تذکر داد. «و ذَكَرْ... ما خلقت الجنَّ و الانس...»

سؤال: اگر هدف از آفرینش بشر عبادت است، پس چرا این هدف بطور کامل تحقق نیافته است؟

جواب: بارها خداوند در قرآن فرموده؛ اگر می خواستیم، همه را به اجبار هدایت کرده، به بندگی خود در می آوردیم؛ اما خداوند بشر را آزاد آفرید، تا آگاهانه و آزادانه عبادت کند.

سؤال: آیا خداوند به عبادت ما نیاز دارد؟

جواب: قرآن بارها می فرماید: خداوند از هر جهت غنی است، نه تنها از انسان؛ بلکه از همه هستی بی نیاز است. اگر به ما دستور دادند که منزل خود را رو به آفتاب بسازیم، نباید کسی گمان کند که خورشید به خانه ما نیاز دارد، این ما هستیم که به نور و انرژی آن محتاجیم. عبادت انسان، هدف آفرینش انسان است، نه هدف آفریننده. او نیازی به عبادت ما ندارد، اگر همه مردم زمین کافر شوند او بی نیاز است: «ان تکفروا اتم و من فی الارض جمیعاً فانّ الله لغنی...» با این که عبادت خدا بر ما واجب است؛ چون خالق و رازق و مربی انسان است؛ ولی باز هم در برابردای تکلیف، پاداش می دهد و این نهایت لطف اوست.

سؤال: چرا خدا را عبادت کنیم؟

جواب: در چند جای قرآن پاسخ این پرسش چنین آمده است:

- چون خداوند خالق و مربی شماست. «اعبدوا ربکم الذی خلقکم»

- چون تأمین کننده رزق و روزی و امنیت شماست. «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ . الذی أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ»

- چون معبودی جز او نیست. «لا اله الاّ أنا فاعبُدنی»

آنچه انسان را وادار به عبادت می کند، اموری است، از جمله:

- توجه به نعمت های او که خالق و رازق و مربی است.

- توجه به فقر و نیاز خویش.

- توجه به آثار و برکات عبادت.

- توجه به آثار ترک عبادت.

- توجه به این که همه هستی، مطیع او و در حال تسیح او هستند، چرا ما عضو ناهماهنگ هستی باشیم.

- توجه به این که عشق و پرستش، در روح انسان است و به چه کسی برتر از او عشق بورزیم.

۲-۲. رحمت

«إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (هود/ ۱۱۹)

مگر کسی که پروردگارت به او رحم کند و (خداوند) برای همین (رحمت) مردم را آفرید و فرمان پروردگارت صادر شده که دوزخ را از جن و انس پر خواهد کرد.

توضیح: فلسفه ی خلقت بشر، پذیرش و دریافت رحمت الهی است. «و لذلک خلقهم» چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: خدا انسان را آفرید تا کارهایی انجام دهد و مستحق رحمت شود. مثل این که کسی می خواهد پولی را به کارمندش که نیازمند است، بدهد و به او می گوید: دو ساعت اضافه کار بمان یا مثلاً پنج شنبه و جمعه هم بیا، «لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»؛ اما با این تفاوت که معمولاً ما که می خواهیم کاری کنیم یا می خواهیم سودی را جلب کنیم یا می خواهیم شری را دفع و رفع کنیم یا ... معمولاً هدف های ما اینهاست. خداوند نه سود می خواهد نه ضرر به خدا می رسد. پس هدف خدا چیزی جز لطف نیست. یک شعر از قدیم یاد ما داده اند:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

۲-۳. آزمایش

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ».

او مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما کار بهتری انجام می دهید و اوست عزتمند و آمرزنده.
(ملک/ ۲)

«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت/ ۲)

آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟

توضیح: خداوند می فرماید: خیال می کنید که ما شما را آفریده ایم و همین که بگویید ما مسلمانیم کافیت؟ باید امتحان شوید، دنیا خوابگاه و عشرتکده و میخانه نیست؛ دنیا میدان رشد است و شما باید در میان ناگواریها و تضادها عبور کنید تا رشد کنید. اگر این سختی ها و ناگواریها نبود، ما رشدی نداشتیم؛ درسختی ها است که آدم درگیر می شود و رشد پیدا می کند؛ باید سختی و تاریکی باشد تا اختراع برق در انسان شکوفا شود، باید ناگواری های بیماری باشد تا رشد علم داروسازی در ما شکوفا شود؛ هر پیش آمد و سختی که برای انسان پیش آمده، استعداد انسان را شکوفا کرده، همه ما باید امتحان شویم. در قرآن حدود بیست مرتبه آمده که ما همه شما را آزمایش می کنیم.

* کار «حَسَن» و نیک چه شرایطی دارد؟ کار نیک، کاری است که از نظر هدف، زمان، مکان، ضرورت، تداوم، ابزار مورد استفاده، همکاران، استقامت در کار، استحکام، نظم، آینده نگری در عمل، اولویت های مورد نیاز، نشاط، اعتدال، دقت، سرعت، مورد سنجش و برنامه ریزی قرار گرفته باشد و به دور از آفت های عجب، حبط، ریا انجام پذیرد.

* امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم ذیل آیه فرمود: مراد عمل زیاد و فراوان نیست؛ بلکه بهترین عمل مراد است و آن عملی است که همراه با خشیت الهی و نیت صادق و نیکوکاری باشد.

* آفریده ها همه هدفمندند و هیچ چیز، عبث آفریده نشده است و خداوند انسان را برای تکامل انتخابی آفریده است. «لیلوکم»

* جوهره انسان در لابلای گرفتاری ها و تلخ و شیرینی ها معلوم می شود. «خلق الموت والحياء لیلوکم»

* ملاک عمل، کیفیت است نه کمیت. «أحسن عملاً» (نه «اکثر عملاً») به خوب بودن کار، قانع نباشیم، باید بهترین کار انجام شود. «احسن عملاً»

* آزمایش الهی همیشگی و برای همه است. «لیلوکم» (فعل مضارع نشانه استمرار است)

* از شکست در آزمایش های الهی مأیوس نشوید که او بخشنده است. «الغفور»

* «آزمایش» انسان به عنوان هدف آفرینش معرفی شده است. در قرآن متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسبت داده شده است، این یک قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است.

* در بسیاری موارد امتحان الهی از همان ناحیه ای است که افراد روی آن حساسیت دارند. قرآن به داستان یعقوب اشاره می کند که نسبت به یوسف حساس بود و فراق یوسف وسیله آزمایش او شد.

* لازم نیست همه مردم با همه وسائل آزمایش شوند؛ بلکه ممکن است امتحان هر گروهی به چیزی باشد، چرا که تناسب با روحیه و وضع فردی و اجتماعی مردم شرط است.

* ممکن است یک انسان از عهده پاره ای از امتحانات به خوبی برآید؛ در حالی که در برابر امتحانات دیگر سخت روزه شود و نیز ممکن است امتحان فردی، وسیله امتحان دیگری باشد، مثلاً خداوند کسی را با مصیبت فرزند دلبندهش مورد آزمایش قرار می دهد، این آزمایش پای دیگران را هم به میدان امتحان می کشد که آیا آنها در مقام هم دردی برمی آیند و در تخفیف آلام شخص مصیبت زده می کوشند یا نه؟

سؤال: مگر هر آزمایشی برای سنجش افراد نیست و اگر خدا همه چیز را می داند، پس چرا انسان را آزمایش می کند؟

جواب: آزمایش بندگان توسط خداوند برای دانستن و آگاهی خداوند نیست؛ زیرا او همه چیز را از قبل می داند؛ بلکه برای آن است که با اعمالی که انجام می دهیم، جایگاه خویش را بشناسیم. «لیلوکم ائکم احسن عملاً» (مثل استادی که معلومات شاگردش را می داند؛ ولی او را امتحان می کند تا استحقاق نمره شاگرد جلوه کند) خدا همه چیز را درباره بندگانش می داند؛ اما بنا نیست خدا روی دانستن و علم خودش مزد بدهد. مگر شما نمی دانید که این آقا لحاف دوزی بلد است، آیا تا ندوزد پولش می دهید؟ می دانم لحاف دوز است؛ اما تا ندوزد پولش را نمی دهم. می دانیم ساخت و ساز بلد است، تا نسازد پول به او نمی دهیم. همین طور که شما بر اساس دانش و علمت، پول به لحافدوز نمی دهی، خدا هم بر اساس دانستنش مزد به کسی نمی دهد. در نهج البلاغه داریم که امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید: خدا می داند، می داند، می داند؛ اما اجر بر اساس دانستن نیست. بر اساس عمل است.

گرچه امتحانات الهی متفاوت است، بعضی مشکل، بعضی آسان و بالطبع نتایج آنها نیز با هم فرق دارد؛ اما آزمایش برای همه هست، قرآن مجید به امتحان عمومی انسان اشاره کرده و در آیات مکرری از عباراتی مانند: «لَنَبْلُوَنَّكُمْ» (قطعاً شما را آزمایش می کنیم) «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (بدون تردید کسانی را که پیش از ایشان بودند، آزمودیم) استفاده می کند تا حتمی بودن آزمایش را به همه انسان ها یادآوری کند. در این آزمایشگاه همه انسان ها حتی پیامبران نیز آزمایش می شوند؛ بلکه آزمایشات آنها بسیار دشوارتر از بقیه انسان هاست:

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ». (بقره/ ۱۲۴)

خداوند ابراهیم را امتحان کرد.

* از موارد امتحان خداوند از ابراهیم، دستور ذبح فرزندش اسماعیل بود؛ دست کشیدن از فرزند، از سخت ترین آزمایش های الهی بود که درجه ایمان و اخلاص ابراهیم را در این امتحان روشن نمود و خداوند در این آیه از آن با عنوان آزمایش آشکار یاد کرده است:

«فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ . وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ». (صافات/ ۱۰۳ و ۱۰۴)

پس چون هر دو تسلیم (فرمان ما) شدند و ابراهیم، گونه ی فرزند را بر خاک نهاد (تا ذبحش کند)، او را ندا دادیم که ای ابراهیم!

«قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ». (صافات/ ۱۰۵)

حَقّاً که رؤیایت را تحقق بخشیدی (و امر ما را اطاعت کردی)، همانا ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم (و نیت عمل خیر آنان را به جای عمل قبول می کنیم).

«إِنَّ هَـذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ». (صافات/ ۱۰۶)

همانا این همان آزمایش آشکار بود.

* ابراهیم علیه السلام در هر آزمایشی که موفق می شد، به مقام بالاتری می رسید: در مرحله نخستین، عبدالله شد. سپس به مقام نبی الهی رسید و پس از آن رسول الله و خلیل الله شد و در نهایت زمانی که در همه امتحانات الهی موفق شد، به مقام امامت و رهبری مردم منصوب گردید.

در مورد سایر انبیا نیز بحث آزمایش مطرح شده است:

«... وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ». (ص / ۲۴)

و داود متوجه شد که ما او را (با این صحنه و طرح نزاع) آزمایش کردیم، پس (از قضاوت خود قبل از شنیدن سخن طرف مقابل پشیمان شد و) از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع در افتاد و توبه و انابه کرد.

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَيَّ كُزِّ سِيِّهٍ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ». (ص / ۳۴)

و به راستی ما سلیمان را آزمودیم و بر تخت او جسدی افکندیم، پس به درگاه خدا انابه و توبه کرد.

۲-۳-۲. طرق آزمایش

خداوند متعال، همه ی انسان ها را بدون استثنا آزمایش می کند و آزمایش و امتحان همه یکسان نیست؛ وسایل آزمایش الهی نیز تمام حوادث تلخ و شیرین زندگی انسان را در برمی گیرد. قرآن کریم نمونه های مختلفی از امتحانات الهی را بیان می دارد تا ما با شیوه آزمون الهی آشنا شویم:

آزمایش به وسیله جان و مال

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ». (بقره / ۱۵۵)

و قطعاً شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود محصولات، آزمایش می کنیم و صابران (در این حوادث و بلاها را) بشارت بده.

* در آیه فوق نمونه‌هایی از اموری که انسان با آنها امتحان می‌شود، بیان شده، از قبیل: ترس، گرسنگی، زیان‌های مالی و مرگ... ولی وسائل آزمایش خداوند منحصر به این‌ها نیست؛ بلکه امور دیگری نیز در قرآن به عنوان وسیله امتحان آمده است.

آزمایش به وسیله مال و فرزند

«وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ». (انفال / ۲۸)

و بدانید که اموال و فرزندانان آزمایشی (برای شما) هستند و البته نزد خداوند (برای کسانی که از عهده‌ی آزمایش برآیند)، پاداشی بزرگ است.

* عامل بسیاری از لغزش‌های انسان و ریشه‌ی بسیاری از گناهان علاقه به مال و فرزند است. پس اینها عامل امتحان و لغزشند؛ قرآن با تعبیرات مختلفی به فتنه بودن مال و فرزند و دل‌ن بستن به آنها و امکان انحراف به واسطه‌ی آنها هشدار داده است، از جمله:

الف) امکان شرکت شیطان در مال و فرزند انسان. «شارکهم فی الاموال و الاولاد»

ب) افزون‌خواهی در مال و فرزند و آثار منفی آن. «تکاثر فی الاموال و الاولاد»

ج) بازدارندگی فرزند و مال از یاد خدا. «لا تلهکهم أموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله»

د) نجات بخش نبودن اموال و اولاد در قیامت. «لن تغنی عنهم أموالهم و لا اولادهم»

مال سبب آزمایش است؛ زیرا باید از راه حلال بدست آید و باید به مصرف حلال برسد و باید حقوق واجب آن پرداخت شود و شکر آن ادا شود.

فرزند، سبب آزمایش است؛ زیرا والدین باید درانتخاب همسر، درپرداخت مهریه حلال به همسر، در تغذیه فرزند، در محبت و نظارت بر تعلیم و تربیت، در ازدواج، در اشتغال، در گرایش‌های گوناگون او کمال دقت را داشته باشند که عبور از تمام

این مراحل امتحانی سخت است؛ البته اگر والدین وظیفه خود را به خوبی انجام دهند و از عهده آزمایش برآیند، در تمام کارهای خوب فرزند شریک خواهند بود.

* در آیه نکاتی به چشم می خورد که نشان می دهد، آزمایش مال و فرزند بسیار سخت و جدی و سربلند شدن در آن بسیار مهم است.

اولاً؛ آیه با جمله ی هشدار «و اعلموا» آغاز شده است.

ثانیاً؛ کلمه ی «انما» نشان می دهد که آزمایش با مال و فرزند حتمی است.

ثالثاً؛ خود مال و فرزند فتنه شمرده شده اند، نه آن که وسیله آزمایش و فتنه باشند.

آزمایش به وسیله نعمت ها

* امتحانات الهی همیشه به وسیله حوادث سخت و ناگوار نیست؛ بلکه گاه خدا بندگانش را با فراوانی نعمت و کامیابی ها آزمایش می کند، چنان که قرآن می فرماید: «وَنَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً». (انبیاء/ ۳۵) ما شما را به وسیله بدی ها و خوبی ها امتحان می کنیم.

* از این رو در بینش قرآنی نعمت های الهی وسیله ی بندگی و آزمایش اند، نه کامیابی و لذت جویی. آزمایش الهی، گاهی با نعمت است و گاهی با بلا؛ ولی مسلم است که آزمایش به وسیله بلاها سخت تر و مشکل تر است. همان طور که در این آیه، «شر» مقدم بر «خیر» ذکر شده است.

آزمایش به وسیله احکام و دستورات دینی

«... وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلٰی عَقْبَيْهِ...». (بقره/ ۱۴۳)

... و ما آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی برنگردانیدیم، مگر برای آن که افرادی را که از پیامبر پیروی می کنند از آنها که به جاهلیت باز می گردند، بازشناسیم.

* این آیه به دستور تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه، اشاره می کند و این تغییر حکم را وسیله ای برای امتحان مردم می داند.

از نمونه های آزمایش مردم؛ ماجرای نهی بنی اسرائیل از ماهی گیری در روز شنبه است که قرآن از آن به عنوان آزمایش یاد کرده است:

«وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ».

و (ای پیامبر!) از آنان درباره ی (مردم) آن آبادی که کنار دریا بود، سؤال کن! آن گاه که (به قانون) در روز شنبه تجاوز می کردند، هنگامی که روز تعطیل (شنبه)، ماهی ها (به روی آب در) کناره های دریا نزد آنان می آمدند، و(لی) روزی که تعطیل نبودند، ماهیان آشکار نمی شدند. ما این گونه آنان را بخاطر تجاوز و فسقشان آزمایش می کردیم. (اعراف/ ۱۶۳)

* خداوند، گرچه ماهی را برای استفاده ی مردم آفریده است؛ ولی در ایام هفته، روز شنبه، صید ماهی را به عنوان امتحان منع فرمود، ماهی روز شنبه با روزهای دیگر از نظر مواد پروتئینی فرقی ندارد. همچنین گاهی آزمایش الهی، در صحنه هایی است که تمایلات انسان به اوج می رسد، چنان که در این آیه منع از صید و آزمایش در حالی است که ماهی ها بیشتر خود را نشان می دهند.

آزمایش به وسیله فرستادن انبیا

«وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ». و همانا ما قبل از این، کفار قوم فرعون را آزمودیم و پیامبر با کرامتی به سراغشان آمد. (دخان/ ۱۷)

* بر اساس این آیه آمدن انبیا برای مردم نوعی آزمایش است تا مشخص شود، چه کسانی حق را می پذیرند و چه کسانی لجاجت می کنند.

«وَقَالُوا مَالِ هَذِهِ الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا . أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا...». (فرقان/ ۷ و ۸)

(کفار) گفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای به سوی او نازل نشده است تا همراه او بیم دهنده باشد (و ادعای او را

تأیید کند؟ یا (چرا) به او گنجی عطا نشده، یا چرا برای او باغی نیست تا از (محصولات) آن بخورد (و امرار معاش کند)؟

* حضرت علی علیه السلام می فرماید: اگر خداوند می خواست هنگام مبعوث شدن پیامبران، درهای گنج ها و معادن طلا و باغ های سرسبز و خرم را به روی آنان بگشاید، چنین می کرد؛ ولی اگر این کار را می کرد مسأله ی آزمایش مردم از میان می رفت و همه ی آنان به عشق مال و رفاه، گرد انبیا جمع می شدند و نیت ها خالص نبود.

آزمایش مردم به وسیله یکدیگر

اشاره

« وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَـؤُلَاءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللّٰهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِیْنَ » . (انعام/ ۵۳)

واین گونه بعضی از مردم را به وسیله ی بعضی دیگر آزمایش کردیم، تا (از روی استهزا) بگویند: آیا اینانند آنهایی که خداوند، از میان ما بر آنها منت نهاده است؟ آیا خداوند به حال شاکران داناتر نیست؟

* ممکن است منظور از آزمودن عمومی مردم به وسیله یکدیگر این باشد که افراد از کار افتاده و ناتوان و بیمار و یتیم و دردمند و... آزمونی هستند، برای اقویا و افراد سالم و تندرست و به عکس افراد تندرست و قوی، آزمونی هستند، برای افراد ضعیف و ناتوان که آیا گروه دوم صبر می کند و راضی به رضای خدا هستند یا بر ثروت ثروتمند حسد می ورزد؟ آیا گروه اول شکر می کنند و وظیفه و تعهد

انسانی خود را در برابر گروه دوم انجام می دهند یا نه؟ لذا تفاوت های اجتماعی، گاهی وسیله ی آزمایش و شکوفا شدن خصلت ها و رشد آنهاست.

« مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ - وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ - يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ». (تغابن / ۱۱)

هیچ مصیبتی، جز با اذن خداوند به کسی نرسد و هر کس به خداوند ایمان آورد، خداوند قلب او را (به صبر و شکیبایی) هدایت کند و خداوند به همه چیز آگاه است.

* انسان مؤمن، چون به علم و حکمت و رحمت خداوند ایمان دارد، می داند که بدون دلیل و حکمت و عدالت، به کسی مصیبتی نمی رسد و هر مصیبتی یا نتیجه عمل خود انسان است «ما اصابتکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم» و یا اسباب آزمایش و امتحانی است برای رشد و کمال او. «فاخذناهم بالأساء و الضراء لعلهم یتضرعون»

نمونه هدایت قلب که مایه آرامش مؤمنان مصیبت زده می شود، در سوره بقره آمده است: «الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون . اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمہ و اولئک هم المہتدون» کسانی که هنگام برخورد با مصیبت می گویند: ما برای خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم، آنان علاوه بر دریافت صلوات و رحمت الهی، هدایت یافتگان واقعی هستند.

* خداوند، به مؤمنان مصیبت زده، راه علاج و درمان و تحمل و صبر را الهام می کند. «و من یؤمن بالله یهد قلبه»

« لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ... ». (حدید / ۲۳)

تا بر آنچه از دست دادید، تأسف نخورید و به آنچه به شما داده شد، (سرمستانه) شادمانی نکنید... .

* از این آیه می فهمیم که نعمت ها امانت الهی است که به شما سپرده شده است، به مواهب الهی پشت پا نزنید و از آنها بهره بگیرید؛ ولی اسیر آن نشده و آن را هدف و مقصد خود ندانید.

تمام حوادث تلخ و شیرین، همچون پله هایی از سنگ های سیاه و سفید، برای بالا رفتن و به کمال رسیدن است بدون توجه به رنگ پله ها، باید به سرعت از آنها گذشت. کارمند بانک، یک روز مسئول گرفتن پول از مردم و روز دیگر مسئول پرداخت است. نه روز اول خود را می بازد و نه روز دوم خوشحالی می کند؛ زیرا می داند که او کارمندی امین بیش نیست. خداوند با مقرر کردن حوادث و فراز و نشیب ها، می خواهد روح انسان را به قدری بالا ببرد که تلخی ها و شیرینی ها در آن اثر نکند، چنان که حضرت زینب سلام الله علیها بعد از حوادث کربلا فرمود: من به جز زیبایی چیزی ندیدم، «و ما رأیت الا جمیلاً» و امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم در گودال قتلگاه و در آخرین لحظات زندگی اش فرمود: خداوندا! راضی هستم به حکم تو و بردبارم بر بلا و امتحان تو، «رضاً بقضائک، صبراً علی بلائک» و امام علی علیه السلام اشتیاق و انس خود را به شهادت از انس کودک به سینه مادر بیشتر می داند. «و الله لابن ابی طالب انس بالموت من الطفل بشدی امه»

* اگر حوادث را بر اساس علم و حکمت خدا بدانیم نه اتفاقی و بی دلیل و اگر حکمت بروز حوادث را بدانیم، حسد نمی ورزیم، حرص نمی زنیم، دشمنی نمی کنیم و عصبانی نمی شویم؛ زیرا می دانیم که صحنه ها حکیمانه طراحی شده است. اگر بدانیم عطای نعمت، مسئولیت و وظیفه به دنبال می آورد، از داشتن آن شاد نمی شویم و اگر بدانیم نعمتی که از ما گرفته می شود، در این دنیا ما را رشد می دهد و در قیامت خداوند جبران می کند، از فوت شده ها غمناک نمی شویم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: «تمام زهد در دو کلمه قرآن است، سپس این آیه را تلاوت کرده و فرمودند: و آنچه از دست دادید، تأسف نخورید و بر آنچه به شما داده می شود، دلخوش نباشید و کسی که چنین باشد، زاهدی جامع الاطراف است».

« مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ». (حدید / ۲۲)

هیچ مصیبتی در زمین و نه در جسم و جانان به شما نرسد، مگر آن که پیش از آن که آن را پدید آوریم در لوحی ثبت است، همانا این امر بر خداوند آسان است.

* در حدیث می خوانیم: بلاها برای ظالم وسیله ادب و هشدار است؛ ولی برای مؤمنان وسیله آزمایش و رشد و برای انبیا وسیله دریافت درجات و برای اولیای خدا وسیله ی دریافت کرامت است. «البلاء للظالم أدب و للمؤمن امتحان و للانبیاء درجه و للاولیاء کرامه»

* حوادث طبیعی همچون سیل و زلزله که موجب تخریب منازل و مزارع «مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ» و یا جراحات و مرگ و میر «فی أنفُسکم» می شود، بر اساس نظام از پیش پایه گذاری شده الهی است، نه اموری تصادفی که از تحت قدرت خداوند خارج باشد. «إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا»

* البته برخی از مصیبت ها بخاطر عملکرد خود انسان است.

« وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ». (شوری / ۳۰)

و آنچه از مصیبت به شما رسد پس بخاطر دست آورد خودتان است و او از بسیاری (گناهانتان) در می گذرد.

سؤال: اگر مصیبت ها بخاطر عملکرد خود انسان است، پس مصائب اولیای خداوند چه توجیهی دارد؟

جواب: برنامه ها و سنت های الهی متعدد است، یکی از سنت ها الهی چشاندن مزه تلخ عمل انسان گناهکار به او است که درآیه آمده است؛ ولی یکی دیگر از سنت های الهی رشد مردم در لابلای حوادث و آزمایش های پی در پی است، لذا حوادث تلخ که برای معصومین رخ می دهد برای رشد معنوی و دریافت درجه و الگو بودن آنان برای دیگران است. در حدیث می خوانیم: «البلاء للظالم ادب و

للمؤمن امتحان و للاولياء درجه» حوادث تلخ برای ظالم وسیله ادب و برای مؤمن وسیله آزمایش و برای اولیای الهی وسیله قرب بیشتر است.

۲-۴. آگاهی از علم و قدرت خداوند

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا». (طلاق / ۱۲)

خداست آن که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن‌ها (بیافرید) فرمان الهی میان آن‌ها نازل می‌شود تا بدانید که خداوند بر هر چیزی تواناست و علم او بر همه چیز احاطه دارد.

* در این آیه، آفرینش آسمان‌ها و زمین و تدبیر امور آنها برای آگاهی انسان به علم و قدرت الهی و معرفت و رشد توحیدی او مطرح شده است. «لتعلموا...» در نتیجه هدف آفرینش در این آیه آگاهی انسان از علم و قدرت خداوند است.

فلسفه ی آفرینش انسان، در آیات قرآن با عناوین مختلفی مطرح شده است؛ عبادت، آزمایش، برخورداری از رحمت الهی، آگاهی از علم و قدرت خداوند. در ظاهر به نظر می‌رسد که فلسفه ی آفرینش انسان، سه عنوان متفاوت یعنی: عبادت، آزمایش و رحمت است؛ اما با کمی دقت متوجه می‌شویم که هر سه موضوع دارای یک نقطه ی مشترک هستند و آن تکامل روحی و معنوی انسان

است، یعنی هدف از آفرینش هستی، تکامل است و تکامل در گرو عبادت و اثر عبادت، رسیدن به تقوا و نهایت تقوا، رستگاری است.

در جمع بندی این آیات به این نتیجه می‌رسیم که هدف اصلی، بندگی خداوند است؛ لیکن عبادت نیازمند معرفت است که در جمله «لتعلموا» بیان شده است و در عبادت که همان پذیرفتن راه الهی و رها کردن راه‌های غیر الهی است، انسان آزمایش می‌شود که در جمله «لیبکوکم» آمده است.

۳. سعادت و رستگاری انسان

در قرآن کریم به موضوع سعادت انسان اشاره شده است و در موارد متعددی کلمه ی «فلاح» (رستگاری) به کار رفته است؛ برترین و آخرین هدف تمام برنامه های اسلام، فلاح و رستگاری است. در بسیاری از آیات قرآن از تقوا سخن رفته است و هدف از احکام دین هم رسیدن به تقوا است: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» و آخرین هدف تقوا نیز فلاح است: «وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» مهم ترین و آخرین هدف دین اسلام در اولین شعار آن که از زبان پیامبر به مردم گفته می شد؛ آمده است: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» به یگانگی خداوند ایمان آورید و «لا اله الا الله» بگوئید تا رستگار شوید. هر شبانه روز، در اذان و اقامه ی نمازهای یومیه جمله ی «حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ» را بیست بار بر زبان می آوریم و هدف نهایی را با فریاد رسا اعلام می کنیم، تا راه را گم نکنیم.

اما این که سعادت و رستگاری انسان در چیست و از نظر قرآن کریم چه کسانی رستگارند؟ آیاتی اعمالی را به عنوان راه رسیدن به رستگاری بیان کرده و کسانی را به عنوان سعادت‌مند معرفی کرده است:

مؤمنان

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ». (مؤمنون / ۱)

قطعا مؤمنان رستگار شدند.

در آیات بعدی برای مؤمنان صفاتی را ذکر می کند؛ از جمله خشوع در نماز، رویگردانی از لغو و بیهودگی، پرداخت زکات و پای عهد و امانت بودن.

ص: ۷۴

حمایت از پیامبر و پیروی از قرآن

« الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (اعراف / ۱۵۷)

(رحمت الهی، شامل کسانی است که علاوه بر ایمان، زکات و تقوا) از رسول و پیامبر درس نخوانده ای پیروی می کنند که (نام و نشانه های او را) نزد خویش در تورات و انجیل نوشته می یابند. (پیامبری که) آنان را به نیکی فرمان می دهد و از زشتی باز می دارد و آنچه را پاکیزه و پسندیده است، برایشان حلال می کند و پلیدی ها را بر ایشان حرام می کند و از آنان بار گران (تکالیف سخت) و بندهایی را که بر آنان بوده برمی دارد (و آزادشان می کند). پس آنان که به او ایمان آورده و او را گرامی داشته و یاری کنند و از (قرآن) نوری که همراه او نازل شده است، پیروی کنند، آنان همان رستگارانند.

تسلیم بودن در برابر خدا

« إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (نور / ۵۱)

(ولی) چون مؤمنان را به خدا و پیامبرش فراخوانند، تا میانشان داوری کند، سخنشان جز این نیست که می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، اینان همان رستگارانند.

خشنودی خداوند

« فَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (روم / ۳۸)

پس حق خویشاوند و تنگدست و در راه مانده را ادا کن. این (انفاق) برای کسانی که خواهان خشنودی خدا هستند بهتر است و آنان همان رستگارانند.

کسانی که میزان سنگینی دارند

« وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (اعراف / ۸)

و در آن روز (قیامت) سنجش (اعمال بر پایه ی) حق است. پس هر کس کارهای سنجش شده اش سنگین باشد، پس آنان همان رستگارانند.

سعادت انسان در گرو اعمال صالح اوست و توقع رستگاری و پاداش بدون عمل بیهوده است.

عبادت کنندگان و نیکوکاران

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ». (حج / ۷۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید و سجده نمایید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید، باشد که رستگار شوید.

سعادت و رستگاری انسان در انجام دادن چند عمل است:

الف) برنامه های ثابت؛ مانند: رکوع و سجود و عبادت های دیگر.

ب) برنامه های متغیر و تابع زمان و مکان که در هر زمان کار خیر مصداق خاصی دارد.

همچنین از این آیه استفاده می شود که فلاح و رستگاری، آخرین مرحله ی تکامل است که بعد از انجام عبادات و کارهای خیر باید امیدوار بود. دیگر این که حتی

با رکوع و سجود و تعبد و کار خیر، رستگاری خود را قطعی ندانیم؛ زیرا آفاتی چون غرور و حبط عمل در کار است.

حزب الله

« أَلَا إِنَّ جِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (مجادله / ۲۲)

حزب خدا رستگارانند.

در دو آیه از قرآن به «حزب الله» اشاره شده و در یک آیه اشاره به «حزب شیطان» شده است. در دو موردی که از حزب خدا سخن می گوید، روی مسأله «حب فی الله و بغض فی الله» و ولایت اولیای حق تکیه کرده است، در آیات مورد بحث نیز روی قطع رابطه دوستی با دشمنان خدا تکیه می کند، بنابراین خط حزب الله همان خط ولایت و بریدن از غیر خدا و پیامبر و اوصیای او است. در مقابل هنگام توصیف حزب شیطان که در همین سوره به آن اشاره شده، بارزترین نشانه های آنها را نفاق و دشمنی با حق و فراموشی یاد خدا و دروغ و نیرنگ می شمرد.

یاد خدا و نعمت های او

«وَاذْكُرُوا اللَّهَ - كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (انفال / ۴۵)

خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.

«... فَادْكُرُوا اللَّهَ - لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (اعراف / ۶۹)

پس نعمت های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید.

یاد نعمت های الهی، رمز رستگاری است. زیرا یاد نعمت ها عشق و محبت می آورد و محبت، اطاعت در پی دارد و اطاعت نیز رستگاری را به دنبال دارد.

تقوا و پرهیزکاری

«فَاتَّقُوا اللَّهَ - يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (مائده / ۱۰۰)

ای خردمندان! تقوا پیشه کنید تا رستگار شوید.

تزکیه نفس

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى». (اعلی / ۱۴)

به راستی رستگار شد آن کس که خود را (از پلیدی ها) پاک گردانید.

تزکیه آن است که فکر از عقاید فاسد و نفس از اخلاق فاسد و اعضا از رفتار فاسد پاک شود و زکات پاک کردن روح از حرص و بخل و مال از حقوق محرومان

است. در مکتب انبیا، رستگاران پاکان هستند: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» ولی در مکتب طاغوتیان، رستگاران پیروز شدگانند حال به هر طریقی که باشد فرقی نمی‌کند. فرعون می‌گفت: هر کس پیروز شود، رستگار است. «قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى»

مصلحان و آمران به معروف

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». (آل عمران / ۱۰۴)

و از میان شما باید گروهی باشند که (دیگران را) به خیر دعوت نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنها همان رستگارانند.

جهاد در راه خدا

«وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (مائده / ۳۵)

در راه خدا جهاد کنید تا رستگار شوید.

توبه به سوی خدا

«وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ - جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (نور / ۳۱)

ای اهل ایمان! همگی توبه کنید تا رستگار شوید.

«فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ». (قصص / ۶۷)

اما هر کس (در این دنیا) توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته‌ای انجام دهد، پس امید است که از رستگاران باشد.

دوری از بخل

«وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ». (حشر / ۹)

کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته رستگارند.

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ». (مائده / ۹۰)

ای کسانی که ایمان آورده اید! همانا شراب و قمار و بت ها و تیرهای قرعه، پلید و از کارهای شیطان است، پس از آنها پرهیزید، تا رستگار شوید.

بر اساس این آیه اعمال انسان و دوری از حرام خواری، در سعادت و رستگاری او مؤثر است.

در ابتدای سوره بقره نیز مؤمنانی که صفات پنجگانه را در خود جمع کرده اند، به عنوان رستگار معرفی شده اند:

□ « ذَلِكِ الْكِتَابِ لِمَا رَبَّ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ . الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ . وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ . أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ». (بقره / ۲-۵)

این کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد و مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) آنها هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند و نماز را بر پا می دارند و از تمام نعمت ها و مواهبی که به آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند. آنها به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده) ایمان می آورند، و به رستاخیز یقین دارند. آنان را خداوند هدایت کرده و آنها رستگاراند.

در حقیقت هدایت مؤمنان و همچنین رستگاریشان از سوی خدا تضمین شده است و تعبیر «به مِنْ رَبِّهِمْ» اشاره به همین حقیقت است. تعبیر «عَلَىٰ هُدًى مِنْ»

رَبِّهِمْ» اشاره به این است که هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که آنها بر آن سوارند و به کمک این مرکب به سوی رستگاری و سعادت پیش می روند (زیرا کلمه «علی» معمولاً در جایی به کار می رود که مفهوم تسلط و علو و استیلا را می رساند) همچنین تعبیر به «هُمُ الْمُفْلِحُونَ» دلیل بر انحصار است، یعنی تنها راه

رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه مشمول هدایت الهی گشته اند.

بر اساس این آیه پاداش اهل تقوا که به غیب ایمان دارند و اهل نماز و انفاق و یقین به آخرت هستند، رستگاری و فلاح است. رستگاری، بلندترین قله سعادت است؛ زیرا خداوند هستی را برای بشر و بشر را برای عبادت و عبادت را برای رسیدن به تقوا و تقوا را برای رسیدن به فلاح و رستگاری قرار داده است.

همچنین قرآن به کسانی اشاره می کند که رستگار نخواهند شد؛ از جمله:

- کافران. «لا یفلح الکافرون»

- ستمگران. «لا یفلح الظالمون»

- گنهکاران. «لا یفلح المجرمون»

- جادوگران. «لا یفلح الساحرون»

- آنها که به خداوند دروغ می بندند. «انّ الذّین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون»

از مجموعه آیات مربوط به رستگاری انسان، می توان چنین نتیجه گرفت که از نظر قرآن کریم رستگاری انسان در یک کلام عبارت است از «ایمان به خدا و عبودیت او» و در آیات متعدد، اموری به عنوان لوازم و ملزومات ایمان به خدا مطرح شده اند؛ مانند: تسلیم بودن در برابر خدا، پیروی از قرآن، در خط ولایت پیامبر و جانشینان او بودن، کسب خشنودی خدا به وسیله عمل خالصانه، تزکیه

نفس، عبادت، نیکوکاری، تقوا، خشوع در نماز، رویگردانی از لغو، عفت، پای بند بودن به عهد و امانت، جهاد، توبه، دوری از بخل، اجتناب از پلیدی ها.

همچنین در برخی آیات به نتایج عبودیت خداوند اشاره شده است؛ مانند سنگینی اعمال نیکو در آخرت که موجبات سعادت جاودان را برای انسان فراهم می کند.

جایگاه انسان در نظام آفرینش

با مراجعه به قرآن کریم، آیاتی که به جایگاه انسان در نظام آفرینش دلالت می‌کند و بیان‌گر منزلت انسان و نسبت او با جهان می‌باشد را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد.

۱. جانشین خداوند در زمین

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (بقره / ۳۰)

و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بر آنم که در زمین جانشینی قرار دهم.

* گرچه همه ی انسان‌ها، استعداد خلیفه خدا شدن را دارند؛ اما همه به این مقام نمی‌رسند؛ چون برخی از آنها با رفتار خود به اندازه ای سقوط می‌کنند که از حیوان هم پست تر می‌شوند. چنان که قرآن می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغُوا مِنْهُمْ أَضَلُّ» قرارگاه این خلیفه، زمین است؛ ولی لیاقت او تا «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» می‌باشد. اگر گفته شود، این باغ میوه می‌دهد، معنایش این نیست که همه میوه هایش قابل خوردن است.

* انسان، جانشین دائمی خداوند در زمین است. «جَاعِلٌ»

* انسان می تواند، اشرف مخلوقات و لایق مقام خلیفه الهی باشد. «جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»

سؤال: خدایی که دائماً حاضر و ناظر و قیوم است چه نیازی به جانشین و خلیفه دارد؟

جواب: اولاً؛ جانشینی انسان نه بخاطر نیاز و عجز خداوند است؛ بلکه بخاطر کرامت و فضیلت انسان است، یعنی تو این قدر عزیز هستی که لیاقت جانشینی من را داری. مانند افرادی که منزلت و جایگاه و مقامی دارند که آنها را به عنوان مشاور برمی گزینند.

ثانیاً؛ نظام آفرینش بر اساس واسطه هاست، یعنی با این که خداوند بدون واسطه قادر بر انجام هر کاری است؛ ولی برای اجرای امور، واسطه هایی را قرار داده که نمونه هایی را بیان می کنیم:

- با این که مدبر اصلی اوست: «اللَّهُ الَّذِي... يَدَبِّرُ» لیکن فرشتگان را مدبر هستی قرار داده است. «فَالْمَدَبِّرَاتِ أَمْرًا»

- با این که شفا بدست اوست؛ «فَهَوِّشْفِينَ» اما درعسل شفا قرار داده است. «فِيهِ شِفَاءٌ»

- با این که علم غیب مخصوص اوست؛ «أَنَّمَا الْغَيْبُ لَلَّهِ» لیکن بخشی از آن را برای بعضی از بندگان صالحش ظاهر می کند. «الَّذِينَ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ»

پس انسان می تواند جانشین خداوند شود و اطاعت از او، همچون اطاعت از خداوند باشد. «مَنْ يَطْعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطَّاعَ اللَّهَ» و بیعت با او نیز به منزله بیعت با خداوند باشد. «أَنَّ الْمَدِينِ يَبِيعُونَكَ... أَنَّمَا يَبِيعُونَ اللَّهَ» و محبت به او مثل محبت خدا باشد. «مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ»

سؤال: آیا این خلافت ویژه حضرت آدم است یا آن که به انسان های دیگر نیز منتقل می شود؟

جواب: آیه شریفه نه تنها دلالتی بر انحصاری بودن خلافت در حضرت آدم ندارد؛ بلکه با اعتراض ملائکه به خدا درباره خون ریزی و فساد او متوجه می شویم که مقصود منحصر در آدم علیه السلام نیست؛ البته مسلم است که منظور از این آیه خلافت بالفعل همه انسان ها نیست؛ چرا که مقام خلافتی که فرشتگان لایق آن نبودند؛ به طریق اولی به انسان های فاسد و خون ریز نمی رسد و این مقام ویژه آدم علیه السلام و برخی از فرزندان اوست که علم به همه اسما را دارا هستند. کسانی چون انبیا و ائمه معصومین (علیهم السلام) که در زیارت جامعه کبیره می خوانیم: «رضیکم خلفاء فی ارضه» و تا پایان خلقت انسان، خلیفه خدا بر زمین وجود خواهد داشت.

به این ترتیب انسان جانشین دائمی خدا در زمین قرار داده شد. گرچه زمینه و شأن و استعداد خلیفه خدا شدن در فطرت همه ی انسان ها وجود دارد؛ اما همه انسانها به مقام «خلیفه الهی» نیستند.

۲. انسان برتر از سایر مخلوقات

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا». (إسراء / ۷۰)

و همانا فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب ها) حمل کردیم و از چیزهای پاکیزه روزی شان دادیم و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

* کرامت، گاهی کرامت معنوی و اکتسابی است، مثل کرامتی که اهل تقوا کسب می کنند. «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ» و گاهی کرامت در آفرینش (تکوینی)

است،

نظیر «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» که در خلقت انسان آمده است. مراد از «كَرَّمْنَا» در این آیه، احتمالاً وجه دوم باشد. کرامت انسان هم در خلقت و هوش و عقل و استعداد است و هم در دارا بودن قانون آسمانی و رهبری معصوم و مسجود فرشتگان واقع شدن.

* انسان برتر از فرشته است، زیرا:

الف) انسان مسجود فرشتگان است.

ب) فرشته عقل محض است و شهوت ندارد و از این روارزش کمالی او به اندازه ارزش کمال انسان نیست. هر که عقلش بر شهوتش غلبه دهد، برتر از فرشته است.

ج) در شب معراج، جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: تو امام جماعت باش تا به تو اقتدا کنم؛ زیرا خداوند شما را بر ما برتری داده است.

* با آن که خداوند بشر را بر همه ی موجودات؛ حتی فرشتگان برتری داد، «فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا» ولی انتخاب بد و عمل ناپسند انسان، او را به پست ترین درجه «أَسْفَلَ سَافِلِينَ» و به مرتبه ی حیوانات و پست تر از آن پایین می آورد. «كَمَثَلِ الْحِمَارِ»، «كَمَثَلِ الْكَلْبِ»، «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»، «كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ» ...

* در آیه، برای انسان هم کرامت مطرح است، هم فضیلت. «كَرَّمْنَا، فَضَّلْنَاهُمْ» شاید تفاوت این دو، عبارت باشد از:

الف) کرامت، امتیازی است که در دیگران نیست؛ اما فضیلت امتیازی است که در دیگران نیز هست.

ب) کرامت اشاره به نعمت های خدادادی در وجود انسان است، بدون تلاش؛ ولی فضیلت اشاره به نعمت هایی است که با تلاش خود انسان همراه با توفیق الهی بدست آمده است.

ج) کرامت مربوط به نعمت های مادی است؛ ولی فضیلت مربوط به نعمت های معنوی است.

* نه تنها حضرت آدم، بلکه نسل انسان مورد کرامت و برتری و گرامیداشت است. «كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»

* تفاوت انسان با جانداران دیگر و برتری او، بسیار زیاد است. «لَقَدْ كَرَّمْنَا ... فَضَّلْنَاهُمْ ... تَفْضِيلًا» (کلمه تفضیلاً به معنای فضیلت بسیار مهم است و خداوند آفرینش و کمال و رزق انسان را به خود نسبت داده است)

* زمینه های رشد و کمال انسان از سوی خداست. «كَرَّمْنَا، حَمَلْنَا، رَزَقْنَا، فَضَّلْنَا، خَلَقْنَا»

توضیح: دلیل برتری انسان بر سایر موجودات برخورداری از قدرت شناخت و انتخاب است. خیلی از انسان ها اصول دینشان سه تاست، خوراک، پوشاک و مسکن. اگر انسان تنها این باشد، ما امتیازی بر حیوان نداریم! چون حیوان هم همین خوراک و پوشاک و مسکن را دارد.

امتیازاتی هم حیوان دارد که ما نداریم؛ یعنی حیوان راحت تر می خورد. سرخ کردن و پوست کندن و مسمومیت غذایی هم ندارد. لباسش هم دوخت و اتو نمی خواهد. مسکنش هم صف سیمان و پروانه ساخت نمی خواهد. شرافت ما به خوراک و پوشاک و مسکن نیست.

انسان بخاطر داشتن قدرت شناخت و انتخاب، انسان است. اگر کسی آگاهانه پا روی انتخاب و شناخت صحیح گذاشت با این که فهمید، گفت: نمی فهمم. با این

که می داند راه حق کدام است؛ ولی لج کرد. از حیوان پست تر است؛ چون امتیاز انسانیش را از دست داده است. شخصی الاغی داشت و شکستی بار الاغ کرده بود و می رفت، کسی به او رسید و با چماغی که دستش بود، زد به یک طرف

خورجین. گفت: اینها چیست؟ گفت: اگر یکی دیگر هم آن طرفش بزنی، هیچی! اگر ارزش انسان به این است که انسان شناخت دارد و انتخاب صحیح دارد، در صورتی که او شناختش را نادیده گرفت یا شناخت، یا شناخت و لجاجت کرد، یا نفهمید که انتخاب کند و یا نفهمید و نرفت و پا روی فهم و تشخیص خویش گذاشت، امتیاز انسانیت را از خودش سلب کرده است.

۳. انسان امانت دار الهی

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. »
(احزاب / ۷۲)

همانا ما امانت (الهی) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت، اما او بس ستمکار و نادان است.

* بین حمل و تحمیل فرق است. انسان امانت الهی را پذیرفت و آن را حمل کرد، نه آن که بر او تحمیل شده باشد.

* شاید این آیه واقعیت هایی را در مورد انسان بیان می کند که هنوز عقل بشر به آن نرسیده است؛ اما آنچه از ظواهر آیه فهمیده می شود این است که خداوند ویژگی ها و امتیازات خاصی به بشر داده که هیچ یک از موجودات در آسمان و زمین آن را ندارند و این امتیازات امانت الهی است و برای انسان مسئولیت آور است؛ اما بسیاری از انسان ها در این امانت خیانت کرده، در مسیر خلاف خواست خداوند بهره می برند.

* آنچه انسان پذیرفت؛ ولی آسمان و زمین نپذیرفتند، چیزی غیر از قنوت و تسبیح و سجده بود؛ زیرا تسبیح و قنوت را زمین و آسمان ها به راحتی پذیرفته اند. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»، «كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ»

* عقل و اراده که باید در مسیر شناخت حق و انتخاب آن به کار رود تا مایه ی رشد و کمال بشر شود، در راههای باطل به کار گرفته شده و منجر به گسترش ظلم و ستم گشته است، تا آنجا که رفتار بشر جاهلانه و نابخردانه شمرده می شود.

* انسان برتر از آسمان ها و زمین است. انسان، امین خدا در هستی است. « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... فَأَبَيْنَ... وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ »

* نعمت های الهی به انسان (عقل، اراده، فطرت، هدایت پیامبران و ...) امانت الهی است. در امانت خیانت نکنیم که از بزرگ ترین ظلم ها است. « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ... ظُلُومًا »

۴. آفرینش هستی برای انسان

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که آفرینش تمام هستی را برای انسان در راستای بهره گیری او می داند و این موضوع را با عبارات صریحی چون «لکم = برای شما»، «خلق لکم = برای شما آفرید»، «جعل لکم = برای شما قرار داد» و «سخر لکم = برای شما مسخر نمود»، «أنشأ لکم = برای شما به وجود آورد» اظهار کرده است:

« هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ». (بقره / ۲۹)

اوست آن کس که آنچه در زمین است، همه را برای شما آفریده، سپس به آفرینش آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان، استوار نمود و او بر هر چیزی آگاه است.

« وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ». (جاثیه / ۱۳)

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، همه از اوست که برای شما رام نمود، همانا در این تسخیر برای کسانی که فکر کنند، قطعاً نشانه هایی است.

علاوه بر تصریح خداوند به آفرینش هستی برای انسان، در آیات متعددی از قرآن

پس از ذکر موردی نعمت ها، بلافاصله تأکید می کند که اینها برای انسان آفریده شده است:

زمین و راه های آن

«الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ضَمًّا مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ» (طه / ۵۳)

خدایی که زمین را برای شما بستر آسایش قرار داد و راه هایی را در آن برای شما ایجاد کرد و از آسمان آبی فرستاد، پس به واسطه ی آن، انواع زوج های گوناگون گیاهان را (از خاک) بیرون آوردیم.

«وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ» (نحل / ۱۳) و (همچنین) آنچه را در زمین با رنگ های گوناگون برای شما پدید آورد. البته در این آفریده ها برای پندگیران عبرت و نشانه ای روشن است.

آسمان و رزق پاکیزه

«اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَ كُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمُ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ» (غافر / ۶۴)

خداوند کسی است که زمین را محل استقرار شما و آسمان را سر پناه قرار داد و شما را نقش بندی کرد، پس صورت های شما را نیکو نمود و از پاکیزه ها به شما روزی داد، این است خدایی که پروردگار شماست، پس پر برکت و بلند مرتبه است خدایی که پروردگار جهانیان است.

شب و روز، ماه و خورشید و ستارگان

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (نحل / ۱۲)

و خداوند شب و روز و خورشید و ماه را در خدمت و بهره دهی شما قرار داد و ستارگان به فرمان او تسخیر شده اند البته در این امر برای گروهی که تعقل می کنند، نشانه هایی قطعی (از عظمت و قدرت و حکمت و رأفت) اوست.

مراد از تسخیر خورشید و ماه در این آیه بهره گیری انسان از آنهاست؛ یعنی خداوند آنها را در خدمت بشر و رشد و کمال او قرار داده است.

دریا و منافع آن

«اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (جاثیه / ۱۲)

خداوند کسی است که دریا را برای شما رام کرد تا به فرمان او کشتی ها در آن جریان پیدا کنند و تا از فضل او جستجو کنید و شاید شکرگزاری کنید.

باغها و درختان میوه

«فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ»

پس به وسیله ی آن (آب) برای شما باغ هایی از خرما و انگور پدید آوردیم که در آن باغ ها برای شما میوه های فراوانی است و از آنها می خورید. (مؤمنون / ۱۹)

حیوانات

اشاره

«وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ» (نحل / ۵)

و چهارپایان را آفرید که برای شما در آنها وسیله گرمی و بهره هایی است و از (گوشت و شیر) آنها می خورید.

* کل آفرینش، هدفدار است. کارهای خداوند، حکیمانه و در راستای بهره گیری انسان است و آفرینش با این همه عظمت برای فراهم کردن زمینه رشد انسان آفریده شده است و همه این منافع مادی، باید مقدمه حرکت انسان به سوی خدا باشد؛ چنانچه قرآن کریم این مفهوم را با بیان های مختلف اظهار می دارد؛ مانند برخی آیات بالا که در آن پس از ذکر نعمت های الهی در پایان آیه می فرماید: «...»

لعلکم تشکرون؛ شاید شکرگزاری کنید». خدا همه این پدیده ها را برای انسان مسخر نمود تا انسان نیز با اختیار خود مسخر پروردگارش باشد. (کلمه ی «لعل» به معنای شاید، نشانه تردید خداوند نیست؛ بلکه نشانه اختیار انسان است که می تواند شاکر باشد و یا ناسپاس)

۵. آیاتی که انسان را جدای از سایر مخلوقات قرار می دهد

« اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ . خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ». (علق / ۱ و ۲)

بخوان به نام پروردگارت که (هستی را) آفرید. (او که) انسان را از خون بسته آفرید.

* خداوند آفرینش همه هستی را در یک طرف «الذی خلق» و آفرینش انسان در یک طرف دیگر «خلق الانسان من علق» قرار داده است و این بیانگر این است که جایگاه انسان در ردیف بقیه مخلوقات نیست.

« وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ . وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ». (ذاریات / ۲۰ و ۲۱)

و در زمین برای اهل یقین، نشانه هایی است. و در (آفرینش) خودتان (نیز نشانه هایی از قدرت، عظمت و حکمت الهی است). پس چرا (به چشم بصیرت) نمی نگرید؟

* وجود انسان به قدری با عظمت است که خدا آن را هم ردیف کره زمین قرار داده است و در یک آیه از نشانه ها در زمین سخن می گوید: «فی الارض...» و در آیه بعد نشانه های موجود در انسان را مطرح می نماید: «فی أنفسکم» و همه این ها

نشان گر برتری انسان در نظام خلقت است و در تعالیم قرآنی شأن انسان بسیار بالاتر از آن است که هم ردیف سایر مخلوقات پنداشته شود.

« أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِالْحَقِّ إِنَّ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ». (ابراهیم / ۱۹)

آیا ندیدی که خداوند آسمان ها و زمین را به حق آفرید؟ اگر بخواهد شما را می برد و آفریده ای جدید (به جای شما) می آورد.

* جهان بدون انسان باطل است؛ چرا که حتی اگر انسان های کنونی از بین بروند؛ انسان های دیگری جایگزین می شوند تا آفرینش آسمان ها و زمین بیهوده نباشد.

ص: ۹۲

فصل چهارم: رابطه خدا با انسان

اشاره

ص: ۹۳

۱. خداوند و اداره شئون انسان (ربوبیت)

«رب» به معنای پروردگار و تدبیر کننده است و خداوند علاوه بر این که تنها خالق و مالک هستی است، تنها مدبّر و پرورنده جهان و انسان است. رب کسی است که اختیار کامل مربوب خود را دارد و می تواند هر گونه که بخواهد در آن تصرف کند.

ربوبیت الهی اقتضا می کند که:

اولاً؛ همه موجودات از جمله انسان، لحظه به لحظه، هستی خود را از او دریافت می کنند و نه از خود هستی دارد و نه از چیز دیگری می تواند هستی بگیرد.

ثانیاً؛ او کمال بخش موجودات است و هر موجودی کمالات شایسته خود را از وی می یابد. این همان ربوبیت تکوینی خداوند است که بر اساس آن انسان از راه اراده و اختیار خویش کامل شود. به همین جهت خداوند به انسان هم نیروی تشخیص خوب و بد و هم گرایش به هر یک از خوبی ها و بدی ها را عطا کرده است و از آنجا که عقل آدمی به تنهایی برای فهم همه خوبی ها و بدی ها کافی نیست؛ خداوند احکام و قوانینی مقرر کرده است تا توسط آنها انسان به کمال

واقعی خویش دست پیدا کند که همان ربوبیت تشریحی خداوند است که از ربوبیت تکوینی او جدا نیست. خداوند هم انسان را با راهنمایی انبیا تربیت می کند، (تربیت تشریحی) و هم انسان و نباتات و حیوانات را رشد و پرورش می دهد. (تربیت تکوینی)

ربوبیت تنها برای خدا است و اعتقاداتی که دیگران برای ستارگان و بت ها و افرادی همچون فرعون و عالمان یهود و نصارا قائل بودند، منفور و مطرود است.

« اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ... » (توبه / ۳۱)

(اهل کتاب)، دانشمندان و راهبان خود و مسیح فرزند مریم را به جای خداوند به خدایی گرفتند...

ربوبیت الهی اقتضا می کند که خداوند همه شئون انسان را از ابتدا تا انتها اداره کند؛ لذا خداوند در جاهای متعددی در قرآن کریم به این مطلب اشاره می کند.

« مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ . ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ . ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ . ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ . »

از نطفه ناچیزی او را آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت. سپس راه را برای او آسان ساخت. بعد او را میراند و در قبر پنهان نمود. سپس هر زمان بخواهد او را زنده می کند. (عبس / ۱۹-۲۲)

* این آیه می فرماید: انسان از ابتدا تا انتها تحت تدبیر خداوند است و تمام امور انسان منسوب به اوست. مراحل آفرینش، مرگ و دوباره برانگیخته شدن انسان را به طور مستقیم به خدا نسبت می دهد و علاوه بر مراحل اصلی زندگی انسان، آیات دیگری نیز وجود دارد که حتی تدبیر امور جزئی انسان و نیازهای مادی و معنوی انسان از آغاز تا پایان زندگی را به خدا نسبت می دهد.

«الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ . وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ . وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ . وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ . وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ.» (شعراء / ۷۸-۸۲)

همان پروردگاری که مرا آفرید و همو راهنمایم می کند. او که م-را (هنگام گرس-نگی)

طعام می دهد و (هنگام تشنگی) سیرابم می نماید و هر گاه بیمار شوم، همو مرا شفا می بخشد. او کسی است که مرا می میراند، سپس زنده ام می کند. او کسی است که امید دارم روز جزا خطاهای مرا ببخشد.

* آب و نان و دارو وسیله است، سیراب شدن و تأثیر امور به اراده اوست. (او سبب ساز و سبب سوز است) از سیاق آیات «يَهْدِين . يَسْقِين . يَشْفِين . يُحْيِين»

متوجه می شویم که همه کاره ی هستی خداست و این یکی از مراتب توحید است. (توحید افعالی) هر کجا زمینه شرک وجود دارد، شرک زدایی لازم است. (در نعمت هدایت، اطعام و شفا، سه بار ضمیر «هو» به کار رفته است؛ ولی در خلقت و مرگ و حیات، به کار نرفته، شاید به این خاطر است که در ذهن همه انسانها خلقت و مرگ دست خداوند است و جای هیچ شک و شبهه و شرک نیست؛ ولی هدایت و اطعام و شفا به دارو، پزشکی و غذا نسبت داده می شود، لذا قرآن در اینگونه امور ضمیر «هو» به کار برده است)

« قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلِيمٌ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ». (آل عمران / ۲۶)

بگو: خداوند! تو صاحب فرمان و سلطنتی به هر کس (طبق مصلحت و حکمت خود) بخواهی حکومت می دهی و از هر کس بخواهی حکومت را می گیری و هر که را بخواهی عزت می بخشی و هر که را بخواهی ذلیل می نمایی، همه خیرها تنها بدست توست. همانا تو بر هر چیز توانایی.

« الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ». (نساء / ۱۳۹)

آنان که کافران را به جای مؤمنان، سرپرست و دوست خود می گیرند آیا عزت را نزد آنان می جویند؟ همانا عزت به تمامی از آن خداست.

* نه تنها مواهب مادی از الطاف خداوند است؛ بلکه توفیقات و صفات معنوی نیز از جانب خداوند است؛ مانند عزت که تنها بدست خداست؛ چون

سرچشمه ی عزت، یا علم است یا قدرت و دیگران از علم و قدرت بی بهره اند. در مناجات شعبانیه می خوانیم: «الهی بیدک لایید غیرک زیادتی و نقصی» خداوندا! زیادی و کاستی من تنها در دست توست؛ البته منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل چیزی را به کسی می بخشد و یا از او می گیرد؛ بلکه مشیت او از روی حکمت و مصلحت است. گاه حکومت ها بخاطر شایستگی ها است و گاه حکومت ظالمان هماهنگ با ناشایستگی و خواست خود امت ها است. چنانچه می فرماید.

« مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ». (فاطر / ۲)

هر رحمتی را که خداوند (به روی) مردم بگشاید، بازدارنده ای برای آن نیست و هر چه را خدا دریغ دارد، پس غیر او فرستنده ای برای آن نیست و اوست عزیز و حکیم.

اگر خداوند نعمتی را عطا و یا از نعمتی جلوگیری کند، هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند در اراده خداوند تغییری ایجاد کند و در پایان آیه صفت حکیم خداوند بیان شده است؛ یعنی دادن ها و گرفتن های خداوند، همراه با حکمت است.

* از دیگر شئون ربوبیت خداوند حفاظت از انسان است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است.

« قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ».

بگو کیست که شما را در شب و روز از (عذاب) خدای رحمان نگاه می دارد؟! اما (باز) آنان از یاد پروردگارشان روی می گردانند. (انبیاء / ۴۲)

* از این آیه می فهمیم که:

اولاً؛ انسان دائماً نیاز به حفاظت و حمایت الهی دارد.

ثانیاً؛ بدون خواست خداوند، هیچ قدرتی نمی تواند انسان را از خطرات حفظ کنند.

ثالثاً؛ حفاظت خداوند، دائمی و نسبت به همه انسانها؛ حتی کفار است. از حفاظت آسمان ها تا رام بودن حیوانات، تا دفاع در برابر میکروب هایی که وارد بدن می شود، صدها نوع حفاظت در هر لحظه برای انسان وجود دارد.

۲. ولایت و سرپرستی خداوند

«ولی» یکی از اسمای حسناى خداوند است و به معنای «سرپرست و تدبیرکننده امور» است.

تنها ولی و سرپرست انسان

« وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ».

و شما نمی توانید (خدا) را در زمین به عجز آورید (و از سلطه او خارج شوید) و برای شما از غیر خداوند هیچ سرپرست و یابوری نیست. (شوری / ۳۱)

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (بقره / ۲۵۷)

خداوند دوست و سرپرست مؤمنان است، آنها را از تاریکی ها (ی گوناگون) بیرون و به سوی نور می برد. لکن سرپرستان کفار، طاغوت ها هستند که آنان را از نور به تاریکی ها سوق می دهند، آنها اهل آتشند و همانان همواره در آن خواهند بود.

* در آیه الکرسی می خوانیم که او مالک همه چیز است؛ «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ...» و همچنین نسبت او به مؤمنان، نسبت خاص و ولایی است. «وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»

* مؤمنان یک سرپرست دارند و آن خداست و کافران سرپرستان متعدد دارند که طاغوت ها باشند و پذیرش یک سرپرست آسان تر است. درباره مؤمنان می فرماید:

«اللَّهُ وَلِيُّ» اما درباره ی کفار می فرماید: «أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ» یوسف علیه السلام نیز در دعوت کفار به همین معنا استدلال کرد: «أَأَرَأَيْتَ مَتَفَرِّقُونَ خَيْرَ أُمِّ اللَّـهِ الْوَاحِدَةَ الْقَهَّارَةَ» (یوسف / ۳۹) آیا صاحبان متعدد و پراکنده بهترند یا خدای یگانه و قدرتمند؟!

* آیه قبل فرمود: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» این آیه نمونه ای از رشد و غی را بیان می کند که ولایت خداوند، رشد و ولایت طاغوت انحراف است. «اللَّهُ وَلِيُّ ... أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»

* راه مستقیم و حق یکی است؛ ولی راههای انحرافی متعدد. قرآن درباره راه حق کلمه ی نور را به کار می برد، ولی از راههای انحرافی و کج، به ظلمات و تاریکی ها تعبیر می کند. «النور، الظلمات»

* هر کس تحت ولایت خداوند قرار نگیرد، خواه ناخواه طاغوت ها بر او ولایت می کنند. «اللَّهُ وَلِيُّ ... أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»

* هر ولایتی غیر از ولایت الهی، ولایت طاغوت است. «اللَّهُ وَلِيُّ ... أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»

* توجه به عاقبت طاغوت پذیری، انسان را به حق پذیری سوق می دهد. «أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ»

* گوشه ای از سیمای کسانی که ولایت خدا را پذیرفته اند:

- آن که ولایت خدا را پذیرفت، کارهایش رنگ خدایی پیدا می کند. «صَبَّغَهُ اللَّهُ»

- برای خود رهبر الهی برمی گزیند. «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا»

- راهش روشن، آینده اش معلوم و به کارهایش دلگرم است. «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ»، «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، «لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»

- در جنگ ها و سختی ها به یاری خدا چشم دوخته و از قدرت های غیر خدایی نمی هراسد. «فَزَادَهُمْ إِيمَانًا»

- از مرگ نمی ترسد و کشته شدن در تحت ولایت الهی را سعادت می داند. امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أَنْتِي لَأَرَى الْمَوْتَ أَلَّا السَّعَادَةَ».

- تنهایی در زندگی برای او تلخ و ناگوار نیست؛ چون می داند او زیر نظر خداوند است. «ان الله معنا»

- از انفاق و خیر کردن مال خویش نگران نیست؛ چون مال خود را به ولی خود می سپارد. «يُقْرِضُ اللَّهُ قَرْضًا حَسَنًا»

- تبلیغات منفی در او بی اثر است؛ چون دل به وعده های حتمی الهی سپرده است: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

- غیر از خدا همه چیز در نظر او کوچک است. امام علی علیه السلام فرمود: «عظم الخالق في أنفسهم فصغر مادونه في أعينهم...».

- از قوانین و دستورات متعدد متحیر نمی شود؛ چون او تنها قانون خدا را پذیرفته و فقط به آن می اندیشد. اگر صدها راه درآمد برایش باز شود، تنها با معیار الهی آن راهی را انتخاب می کند که خداوند معین کرده است. «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ»

«إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ».

آن گاه که دو گروه از شما بر آن شدند که (در جنگ) سستی کنند، اما خداوند ولی آنان بود (و به آنان کمک کرد که از این فکر باز گردند)، پس مؤمنان تنها به خدا توکل کنند. (آل عمران/ ۱۲۲)

* اگر انسان تحت ولایت خدا نباشد، سست می شود. «أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا»

* خداوند مؤمنان را به حال خود رها نمی کند و در مواقع حساس دست آنان را می گیرد. «وَاللَّهُ وَلِيَهُمَا»

«بَلِ اللّٰهُ-هُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ». (آل عمران/ ۱۵۰)

بلکه خداوند مولای شماست و او بهترین یاوران است.

* ولایت و اطاعت، در خداوند منحصر است. «بَلِ اللّٰهُ مَوْلَاكُمْ»

* ولی گرفتن خداوند، سبب پیروزی شماست. «مَوْلَاكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ»

« وَاللَّهِ أَغْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ». (نساء / ۴۵)

و خداوند به دشمنان شما داناتر است و کافی است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد.

* با وعده های الهی، نباید از توطئه ها و دشمنی ها ترسید. « وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا »

« وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ». (مائده / ۵۶)

و هر کس که خدا و پیامبرش و چنان مؤمنانی را ولی خود بگیرد (از حزب خداست) همانا حزب خدا پیروز است.

* این آیه که لزوم پذیرش ولایت خدا و رسول و امامان را بیان می کند، می فهماند که مراد از «وَلِيَّكُمْ» در آیه ی قبل، سرپرست و حاکم است نه دوست و یاور، چون تعبیر «حزب الله» و غالب بودن آنان، اشاره به نظام قدرتمند و حکومت دارد.

* حزب الله، کسانی هستند که فقط ولایت خدا، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را پذیرفته باشند. «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ ... فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ»

* پیروزی با کسانی است که ولایت خدا، پیامبر و اهل بیت علیهم السلام را بپذیرند. «وَمَنْ يَتَوَلَّ ... هُمُ الْغَالِبُونَ» چون خداوند غالب است، «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ»، وابستگان به او هم غالبند. «حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»

«قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ - أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ». (أنعام / ۱۴)

بگو: آیا غیر از خدا را سرپرست خود بگیرم؟ در حالی که او آفریدگار آسمان ها و زمین است، او همه را طعام می دهد، ولی کسی به او طعام نمی دهد.

* انسان به دلیل نیازها و محدودیت ها به طور فطری به سراغ سرپرست و پناهگاه می رود؛ لیکن بحث اصلی آن است که به سراغ چه کسی برویم. «قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ - أَتَّخِذُ...»

* چون خداوند هم خالق بشر است و هم رازق و نیازهایش را برطرف می کند، به همین دلیل انسان باید نسبت به خدا تعبد و ولایت پذیری داشته باشد. «فَاطِرٍ ... وَهُوَ يُطْعِمُ ... إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ»

«لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (أنعام / ۱۲۷)

سرای سلامت نزد پروردگارشان، تنها برای آنان است و او به پاداش اعمالی که انجام می دادند، سرپرست و پشتیبان و دوست آنان است.

* رسیدن به ولایت الهی، در سایه ی عمل و تلاش انسان است. « وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »

« اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ».

آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده، پیروی کنید و از سرپرستانی جز او پیروی نکنید. چه اندک پند می پذیرید! (اعراف / ۳)

* نتیجه ی پیروی از وحی، پذیرفتن ولایت الهی است. « وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ »

* اطاعت و پیروی از دیگران، در حقیقت پذیرش ولایت آنهاست. « وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ » با آن که می توانست بگوید: « لَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِي أَحَدًا »

* کسی که ولایت خدای یکتا را نپذیرد، «رَبُّكُمْ» باید چندین «ولی» را از خود راضی کند. «أَوْلِيَاءَ»

« إِنَّ وَليَّيَ اللّٰهَ - هُوَ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ». (اعراف / ۱۹۶)

همانا ولی و سرپرست من، خدایی است که این کتاب آسمانی را نازل کرده است و او همه ی صالحان را سرپرستی (و هدایت) می کند.

* نزول کتاب آسمانی، پرتوی از ولایت الهی است. « وَليِّي ... نَزَّلَ »

* مشکلات انسان، یا نداشتن برنامه است و یا نداشتن سرپرست و مؤمن هیچ یک از این دو مشکل را ندارد. «نَزَّلَ الْكِتَابَ ... يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»

* ولایت الهی نسبت به اولیای صالح همیشگی و عمومی است. «يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» و کافر، از مدار حمایت ها و امدادهای الهی محروم است. «وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»

« وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعَمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعَمَ النَّصِيرِ ». (أنفال / ۴۰)

و اگر (باز هم) سرپیچی کرده و روی بگردانند، بدانید که خداوند، مولی و سرپرست شماست، چه خوش مولایی و چه نیکو یآوری است.

* خداوند، بهترین مولاست؛ چون نه ما را به دیگری می سپارد، نه ما را فراموش می کند، نه ما را برای نیاز خودش می خواهد و نه حق و اجر کسی را ضایع می سازد. «نِعَمَ الْمَوْلَىٰ»

* یاری خداوند، برتر از هر یآوری است. «نِعَمَ النَّصِيرِ»

ممنوعیت پذیرش ولایت غیر خدا

« لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ... ». (آل عمران / ۲۸)

نباید اهل ایمان، بجای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود برگزینند

* پذیرش ولایت کفار از سوی مؤمنان، ممنوع است. «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ» (اگر مسلمانان جهان تنها به این یک آیه عمل می کردند الآن وضع کشورهای اسلامی این چنین نبود).

« وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصِّهِ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ». (نساء / ۱۱۵)

و هرکس پس از آن که هدایت برایش آشکار شد با پیامبر مخالفت کند و راهی جز راه مؤمنان را پیروی کند، او را بدان سوی که روی کرده بگردانیم و او را به دوزخ افکنیم که سرانجام بدی است.

* نتیجه ی مخالفت با رسول خدا و امت اسلامی، تحت ولایت غیر خدا در آمدن و سقوط در جهنم است. «نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ»

«...وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ - فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا». (نساء / ۱۱۹)

و هر کس به جای خدا، شیطان را دوست و سرپرست خود بگیرد، بی گمان زیان کرده است، زبانی آشکار.

* اطاعت از شیطان در حقیقت پذیرش ولایت اوست. «يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا»

* تنها خداوند شایسته ولایت بر انسان است. «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ - فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا»

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ». (مائده / ۵۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! یهودیان و مسیحیان را سرپرست و یاور نگیرید، (زیرا) بعضی از آنان یار و یاور بعض دیگرند و هر کس از شما که آنان را ولی خود قرار دهد، پس قطعاً از آنان است. همانا خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

* ذکر یهود و نصارا در آیه، از باب نمونه است، و گرنه شکی نیست که ولایت هیچ کافری را هم نباید پذیرفت.

«... إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (اعراف / ۲۷)

ما شیاطین را دوستان و سرپرستان کسانی که ایمان نمی آورند قرار دادیم.

* سلطه ی شیطان، بخاطر اعمال خود انسان است. «أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»

* سنت خداوند آن است که شیطان بر کافران و منکران حاکم شود. «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»

* ایمان به خداوند، مانع ولایت و حاکمیت شیطان بر انسان می شود. «أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»

« مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ - أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنُكِبِوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنُكِبِوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ». مَثَلِ
کسانی که غیر خدا را سرپرست خود

برگزیدند، همانند مثل عنکبوت است که (برای خود) خانه ای ساخته؛ و البته سست ترین خانه ها خانه ی عنکبوت است اگر می دانستند. (عنکبوت / ۴۱)

* ولایت الهی، بنیانی مرصوص و بنایی آهین دارد، «كَانَتْهُمْ بُيُوتًا مَرْصُوصًا» اما ولایت غیر خدا، بسیار سست است. «أَوْهَنَ الْبُيُوتِ»

ولایت انبیا و امامان در طول ولایت خدا است

اشاره

«... الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا». (نساء / ۷۵)

... آنان که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهری که مردمش ستمگرند بیرون بر و از جانب خود رهبر و سرپرستی برای ما قرار ده و از سوی خودت، یآوری برای ما تعیین فرما.

* سرپرستی و ولایت بر مسلمانان باید از طرف خدا باشد. «مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا»

«وَمُضِيًّا دَقًّا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَجْلِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ». (عیسی فرمود:) من تصدیق کننده توراتی هستم که پیش روی من است و (آمده ام) تا برخی از چیزهایی که بر شما (به عنوان تنبیه) حرام شده بود برایتان حلال کنم. (آل عمران / ۵۰)

* همان گونه که انبیا دارای ولایت تکوینی هستند و قدرت تصرف در هستی را دارند؛ «أَخْلَقُ لَكُمْ» صاحب ولایت تشریحی نیز هستند و قانون وضع می کنند. «لِأَجْلِ لَكُمْ...»

«إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّـهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ». (مائده / ۵۵)

ولی و سرپرست شما، تنها خداوند و پیامبرش و مؤمنانی هستند که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع، زکات می دهند.

* در شأن نزول آیه آمده است: سائلی وارد مسجد شد و از مردم درخواست کمک کرد. کسی چیزی به او نداد. حضرت علی علیه السلام در حالی که به نماز مشغول

بود، در حال رکوع، انگشتر خود را به سائل بخشید. در تکریم این بخشش، این آیه نازل شد و شیعه و سنی در این شأن نزول، توافق دارند.

عمار یاسر می گوید: پس از انفاق انگشتر در نماز و نزول آیه بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ».

* کلمه ی «ولی» در این آیه، به معنای دوست و یاور نیست، چون دوستی و یاری مربوط به همه مسلمانان است، نه آنان که در حال رکوع انفاق می کنند.

* امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «مَنْظُورُ الَّذِيْنَ آمَنُوا...، عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَالِدَاؤُهُ» (منظور از الّذین آمنوا...، علی علیه السلام و اولاد او) (علیهم السلام) تا روز قیامت هستند. پس هر کس از اولاد او به جایگاه امامت رسید، مثل اوست، آنان در حال رکوع صدقه می دهند. مرحوم فیض کاشانی در کتاب نوادر، حدیثی را نقل می کند که بر اساس آن سایر امامان معصوم نیز در حال نماز و رکوع به فقرا صدقه داده اند که این عمل با جمع بودن کلمات «يُقِيمُونَ، يُؤْتُونَ، رَاكِعُونَ» سازگارتر است.

* ولایت فقیه در راستای ولایت امام معصوم است. در مقبوله ی عمر بن حنظله از امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم می خوانیم: «به آن کس که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر کند و احکام ما را بشناسد، بنگرید. پس به حکومت او راضی باشید که من او را بر شما حاکم قرار دادم. فانی قد جعلته علیکم حاکماً...»

* از این که به جای «اولیائکم»، «ولیکم» آمده، ممکن است استفاده شود که روح ولایت پیامبر و علی ۸ شعاع ولایت الهی است. «وَلِيَّتُكُمْ»

* هر گونه ولایت، حکومت و سرپرستی که از طریق خدا و رسول و امام نباشد، باطل است. «إِنَّمَا وَلِيَّتُكُمْ اللَّهُ...» («إِنَّمَا» علامت حصر است)

* ولایت ها در طول یکدیگرند، نه در عرض یکدیگر. ولایت بر مردم، ابتدا از آن خداوند است، سپس پیامبر و آنگاه امام. «إِنَّمَا وَلِيَّتُكُمْ اللَّهُ - هُوَ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...».

۳. خداوند و تسلط بر اراده انسان (قهاریت)

« وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ». (انعام/ ۱۸)

اوست که بر بندگان خود قاهر و مسلط است و اوست حکیم آگاه.

کلمه ی «قهر»، به آن نوع غلبه ای گفته می شود که مقهور، ذلیل قاهر باشد.

* از دیگران هراسی نداشته باشیم که قدرت خدا فوق همه ی قدرت هاست. «وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ»

* قدرت و قهاریت خدا، همراه با حکمت و علم اوست. «الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ» در حالات فرعون می خوانیم که: به هنگام تهدید بنی اسرائیل به کشتن فرزندان می گوید: «وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ» ما بر آنها کاملاً مسلطیم؛ یعنی این قدرت قاهره خود را که در واقع قدرت ناچیزی بیش نبود، دلیلی بر ظلم و ستم و عدم اعتنا به حقوق دیگران می گرفت؛ ولی خداوند حکیم و خبیر با آن قدرت قاهره، منزه تر از آن است که کمترین ستم و خلافی درباره کوچکترین بندگان روا دارد.

* نفع و ضرر رساندن خداوند، بر اساس حکمت و آگاهی اوست. «يَمْسَسُ شُكَّ اللَّهِ بَصُورًا... يَمْسَسُ شُكَّ الْخَبِيرِ... وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ»

« وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ». (انعام/ ۶۱)

و تنها اوست که قهر و اقتدارش مافوق بندگان است و نگهبانانی بر شما می فرستد، تا آن که چون مرگ یکی از شما فرا رسد، فرستادگان ما (فرشتگان) جان او را باز گیرند و در کار خود، هیچ کوتاهی نکنند.

* گرفتن روح در شب و برگرداندن آن در روز، یکی از نمونه های قاهر بودن خدا بر انسان است.

* خداوند، قدرت و سلطه ی کامل بر جهان دارد و اگر ما را آزاد گذاشته، بخاطر مهلتی است که از روی لطف به انسانها داده است. «و هو القاهر...»

* تسلط خدا بر بندگان چنان است که کسی را تاب مقاومت نیست. « وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ »

۴. علم خداوند به مقدرات انسان

« قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَالْتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ».

بگو: هرگز جز آنچه خداوند برای ما مقرر کرده است، به ما نخواهد رسید. او مولای ماست و مؤمنان باید تنها بر خداوند توکل کنند. (توبه / ۵۱)

* از این آیه و آیات دیگر برمی آید که مقدرات انسان، از پیش توسط خداوند نوشته شده است و او تقدیر همه انسان ها را از پیش می داند. البته شك نیست که سرنوشت ما تا آنجا که با کار و کوشش و تلاش ما مربوط است، بدست خود ما است و آیات قرآن نیز این موضوع را بیان می کند: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى». (نجم / ۳۹) انسان بهره ای جز سعی و کوشش خود ندارد؛ ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما و آنجا که از حریم قدرت ما خارج است، دست تقدیر تنها حکمران است و آنچه به مقتضای قانون علیت که منتهی به مشیت و علم و حکمت پروردگار می شود، مقدر شده است و انجام پذیر خواهد بود.

برخلاف کسانی که می گویند خداوند تنها به کلیات علم دارد، او به همه چیز دانا و از همه ی جزئیات هستی آگاه است؛ قرآن کریم در این باره می فرماید:

« وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لِمَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ».

و گنجینه های غیب، تنها نزد خداست و جز او کسی آن را نمی داند و آنچه را در خشکی و دریاست می داند و هیچ برگگی از درخت نمی افتد، جز آن که او می داند و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر آن که (علم آن) در کتاب مبین ثبت است. (انعام / ۵۹)

هدایت انسان از جانب خداوند از جمله موضوعات مهمی است که در قرآن تأکید زیادی بر آن شده است و یکی از موارد مهم رابطه خداوند با انسان است؛ آنچه درباره هدایت انسان در قرآن ذکر شده را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

اول: هدایت از جانب خداوند، امری حتمی است:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ». (لیل / ۱۲) مسلماً هدایت کردن بر عهده ما است.

* از این آیه استفاده می شود که هدایت انسان از اموری است که خداوند بر اساس حکمتش آن را بر خود واجب کرده و راه را بیان نموده و آنها را به آن راه هدایت می کند؛ هم از طریق تکوینی (فطرت و عقل) و هم از طریق تشریح (کتاب و سنت) که در این زمینه آنچه لازم بوده، از جانب خداوند گفته شده و حق آن ادا گردیده است. از این رو مخلوقات از جمله انسان بدون هدایت آفریده و رها نشده اند.

دوم: هدایت انسان تنها بدست خداست:

«وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ -هُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلِيًّا وَجُوهِهِمْ عُمِيًّا وَبُكْمًا وَصِيْمًا مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا».

و هر که را خدا هدایت کند، پس همو هدایت یافته است و هر که را گمراه سازد، هرگز یاورانی جز خدا برای آنان نخواهی یافت و ما در روز قیامت، آنان را واژگون (به صورت خزنده) کور و کر و لال محشور می کنیم و جایگاهشان دوزخ است که هرگاه خاموش شود، آتش آنان را بیافزاییم. (اسراء / ۹۷)

* آیات بسیاری در قرآن کریم دلالت بر این دارند که هدایت بشر تنها بدست خداست و هدایت تنها به علم، عقل و استدلال نیست، توفیق الهی نیز می خواهد. خداوند، ضلالت را به خود نسبت نمی دهد، مگر آنکه انسان خود زمینه ی آن را

فراهم کرده باشد، مانند آیه ی «يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» خداوند «ستمگران» را گمراه می کند و آیه «و ما يضلُّ به الا الفاسقين» خداوند جز «فاسقان» را گمراه نمی کند.

سوم: هدایت خداوند به نور تشبیه شده است:

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِ هِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَمْ يَشْرُ قَبْلَهُ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَيَّ نُورٌ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ». (نور/ ۳۵)

خداوند، نور آسمان ها و زمین است. مثل نور او همچون چراغدانی است که در آن چراغی (پرفروغ) باشد. آن چراغ در میان حبابی شیشه ای و آن شیشه همچون ستاره ای تابان و درخشان، چراغ از روغن درخت پربرکت زیتونی برافروخته شده که نه شرقی است و نه غربی. (روغنش به قدری صاف و شفاف است) که بدون تماس آتش نزدیک است (شعله ور شود و) روشنی دهد. نوری است بر فراز نور دیگر. هر کس را خداوند بخواهد به نور خویش هدایت می کند و خداوند برای مردم مثل ها می زند و خداوند به هر چیزی آگاه است.

* «نور» یعنی چیزی که هم خودش روشن است و هم سبب روشنی اشیای دیگر می شود.

* در فرهنگ اسلام اموری به عنوان «نور» معرفی شده است: قرآن، علم، عقل، ایمان، هدایت، اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امامان معصوم (علیهم السلام).

* «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» یعنی: خداوند هدایت کننده ی آسمان و زمین است؛ در میان تمام اقوالی که برای «نور» گفته شده است، از قبیل روشنگر، زینت بخش و هادی، معنای هدایت بهتر به نظر می آید، چون هدایت آفرینش، در آیات دیگر نیز آمده است. «أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» و جمله ی «نُورٌ عَلَيَّ نُورٌ» به معنای هدایت های دایمی و پی درپی است و در پایان آیه نیز می فرماید: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ»

* در این آیه خداوند به نور تشبیه شده است. با مطالعه اجمالی روشن می شود که نور دارای خواص و ویژگی های زیر است:

۱. نور، لطیف ترین موجود در جهان ماده و سرچشمه زیبایی ها و لطافت ها است.

۲. نور، بالاترین سرعت را در جهان ماده دارد و با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می تواند در یک چشم بر هم زدن (یعنی کمتر از یک ثانیه) کره زمین را هفت بار دور بزند، به همین دلیل مسافت های فوق العاده عظیم و سرسام آور نجومی را فقط با سرعت نور می سنجند و واحد سنجش آنها سال نوری است، یعنی مسافتی که نور در یک سال می پیماید.

۳. نور، وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات است و بدون آن چیزی را نمی توان دید، بنابراین هم «ظاهر» است و هم «مظهر»، (ظاهر کننده غیر)

۴. نور آفتاب که مهم ترین نور در دنیای انسان است، پرورش دهنده گلها و گیاهان؛ بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است.

۵. تمام انرژی های موجود در محیط (به جز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می گیرد، حرکت بادها، ریزش باران و جریان نهرها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می شود.

سرچشمه گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگه می دارد، همان نور آفتاب است؛ حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا ذغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می آید نیز از گرمی آفتاب است.

۶. نور آفتاب نابود کننده انواع میکروب ها و موجودات موزی است و اگر تابش این نور پر برکت نبود، کره زمین، تبدیل به بیمارستان بزرگی می شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند.

خلاصه هر چه در این پدیده عجیب عالم، یعنی نور می نگریم و دقیق تر می شویم، آثار گرانبها و برکات عظیم آن آشکارتر می شود؛ اما عجیب است که بشر با این همه پیشرفت علمی از شناخت حقیقت نور که یک امر مادی است، عاجز مانده و آن وقت در پی شناخت ذات و حقیقت خداست و چه بسا این نیز یکی از وجوه تشبیه خدا به نور باشد.

حال اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی انتخاب کنیم (گر چه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیری برتر است) آیا جز از واژه «نور» از واژه دیگری می توان استفاده کرد؟ همان خدایی که پدید آورنده تمام هستی است، روشنی بخش عالم است، همه موجودات به برکت او زنده اند و همه مخلوقات بر سرخوان نعمت او هستند که اگر لحظه ای لطف خود را از آنها باز گیرد، همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می روند.

* موجودات به هر نسبت که با او ارتباط دارند به همان اندازه نورانیت کسب می کنند:

- قرآن نور است؛ چون کلام اوست.

- اسلام نور است؛ چون آئین او است.

- پیامبران نورند؛ چون فرستادگان اویند.

- امامان انوار الهی هستند؛ چون حافظان آئین او بعد از پیامبرانند.

- ایمان نور است؛ چون رمز پیوند با او است.

- علم نور است؛ چون سبب آشنایی با او است.

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ». (ابراهیم / ۱)

(این) کتابی است که آن را به سوی تو نازل کردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکی های شرک و جهل) به سوی نور (ایمان) خارج کنی، به سوی راه خداوند عزیز حمید.

* خارج کردن مردم از ظلمات به نور، در قرآن بارها تکرار شده است؛

- گاهی به خدا نسبت داده شده. «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»

- گاهی به پیامبران نسبت داده شده. «أن اخرج قومک من الظلمات الی النور»

- و گاهی به کتاب نسبت داده شده است. «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»

* تشبیه کفر و تفرقه و جهل و شرک و شک به «ظلمات» بخاطر آن است که انسان در آن حالت ها متحیر است، مثل زمانی که در تاریکی به سر می برد. نور وسیله بینایی، بیداری، حرکت و رشد است همان گونه که همه ی این ها در کتاب آسمانی و راه خدا موجود است.

نکته دیگری که از آیات مربوط به نور و ظلمت می توان استفاده کرد، این است که واژه «نور» در همه آنها مفرد و واژه «ظلمت» به صورت جمع (ظلمات) آمده است؛ در نتیجه معلوم می شود که ظلمت ها بسیارند؛ اما نور یکی است. چرا که حق یکی است، ولی باطل بسیار.

چهارم: هدایت الهی همگانی است:

« قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ». (طه / ۵۰)

گفت: پروردگار ما کسی است که به هر چیزی آفرینش خاص آن را عطا کرده و آن گاه (آن را به راه کمال) هدایت فرمود.

* از این آیه استفاده می شود که همه ی موجودات، مشمول هدایت الهی هستند. تمام قوانین حاکم بر هستی و غرایز موجود در انسان ها و حیوانات، از هدایت الهی است و خداوند هم می آفریند و هم با هدایت تکوینی اداره می کند. هدایت برای همه انسان هاست و حتی پیامبران نیز از هدایت خداوند بی نیاز نیستند؛ چنان چه حضرت ابراهیم می فرماید:

« وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ». (صافات / ۹۹)

و (ابراهیم) گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم، او مرا راهنمایی خواهد کرد.

و نیز موسی و هارون مشمول هدایت الهی شدند:

« وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ». (صافات / ۱۱۴)

و به راستی ما بر موسی و هارون منت نهادیم

« وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ». (صافات / ۱۱۸)

و آن دو را به راه راست هدایت کردیم.

پنجم: همیشگی است و خداوند در همه دوران های بشر از هدایت انسان غافل نبوده؛ تا جایی که اولین انسان، پیامبر بوده تا بشر هیچ گاه بدون هدایت نماند.

« إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ». (آل عمران / ۳۳)

به راستی که خدا، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.

و جریان ارسال پیامبران برای بشر در طول تاریخ همواره ادامه داشته است:

« إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا ». (نساء / ۱۶۳)

(ای پیامبر!) ما به تو وحی کردیم، آن گونه که به نوح و پیامبران پس از او وحی کردیم و (همچنین) به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، اسباط (- فرزندان یعقوب)، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم و به داود «زبور» دادیم.

« وَرُؤُوسًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُؤُوسًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ... » (نساء / ۱۶۴)

و به پیامبرانی که پیش از این داستان آنان را برایت باز گفته ایم و پیامبرانی که ماجرای آنان را برای تو نگفته ایم نیز وحی کردیم ...

ششم: هدایت تشریحی خداوند در مورد انسان جبری نیست و علی رغم این که از جانب خداوند حتمی است؛ ولی پذیرش آن از طرف انسان اجباری نیست و در گرو اراده خود انسان است؛ چنان که می فرماید:

« وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ... » (فصلت / ۱۷)

و اما قوم ثمود، آنان را هدایت کردیم، ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند.

* مشیت و خواست خداوند این گونه است که هدایت همه ی مردم را می خواهد، لذا پیامبران و کتب آسمانی را فرستاده؛ اما از طرف دیگر خواسته است که مردم بر اساس اراده و اختیار خود، راه را انتخاب کنند، نه آن که مجبور به پذیرش دین باشند، لذا مشیت و اراده ی الهی بر آزاد گذاشتن انسان هاست و وجود مشرکان، نشانه ای از این آزادی است. «و لو شاء الله ما أشركوا» و همچنین می فرماید:

« قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَـٰنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ... ».

بگو: هر که در گمراهی است، خداوند رحمان (طبق سنت خود) مدتی به او مهلت و مدد می دهد، تا زمانی که آنچه را وعده داده می شوند، ببینند. (مریم / ۷۵)

* سنت خداوند بر این است که زمینه ی حرکت و رشد را برای همه ی انسان ها فراهم کند و این انسان است که اگر گمراهی را برگزید، خداوند مدتی به او مهلت می دهد، «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ» و اگر راه هدایت را در پیش گرفت،

خداوند بر هدایتش می افزاید. «و یزید الله الذین اهتدوا هدی». قرآن کریم در این باره تشبیه زیبایی دارد:

« وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًّا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ » (اعراف / ۵۸)

و سرزمین پاک (و آماده)، گیاهش به اذن پروردگارش بیرون می آید؛ اما زمینی که خبیث (و شوره زار) است، جز محصولی اندک و بی فایده بیرون نمی دهد. ما این چنین آیات خویش را برای گروه شکرگزار، گونه گون بیان می کنیم.

هفتم: هدایت خدا دارای مراحل و درجاتی است:

«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا». (مریم / ۷۶)

کسانی که هدایت یافته اند، خداوند بر هدایتشان می افزاید و نیکی های ماندگار، ثوابش نزد پروردگارت بهتر و خوش فرجام تر است.

* همان طور که گمراهان، در گمراهی بیشتری قرار می گیرند. این آیه می فرماید: هدایت یافتگان نیز در هدایت و نورانیت بیشتری قرار می گیرند. از این آیه متوجه می شویم که هدایت، مراحل و درجاتی دارد.

«وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ». (محمد / ۱۷)

و کسانی که هدایت یافته اند، خداوند هدایتشان را بیافزاید و روح پرهیزگاری به آنان عطا کند.

* از این آیه علاوه بر این که هدایت، دارای مراحل و مراتب است؛ می توان فهمید که پذیرش هدایت از طرف انسان، زمینه ساز فزونی هدایت از طرف خداوند است و یک گام از طرف انسان، چند گام از طرف خداوند را به دنبال دارد. («اهتدوا» از طرف انسان، «زادهم... و آتاهم» از طرف خدا)

هشتم: هدایت به نفع انسان است:

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا». (اسراء / ۱۵)

هر کس هدایت یافت، پس همانا به سود خویش هدایت یافته است و هر کس گمراه شد، تنها به زیان خویش گمراه شده است و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش

نمی کشد و ما هرگز عذاب کننده نبوده ایم، مگر آن که پیامبری بفرستیم. (و اتمام حجت کنیم)

به همین دلیل قرآن کریم از کسانی که بخاطر ایمان آوردنشان بر پیامبر منت گذاشتند؛ انتقاد می کند:

«يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». (حجرات / ۱۷)

آنان بر تو منت می گذارند که اسلام آورده‌اند. بگو: اسلام آوردنتان را بر من منت ننهید، بلکه این خداوند است که بر شما منت دارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد، اگر راست می گوئید.

* خداوند در این آیه، نعمت ایمان و در آیه ی ۱۶۴ سوره آل عمران، فرستادن انبیا و در آیه ی ۵ سوره قصص، وارث کردن مستضعفان را منت بر مردم شمرده است و این نشان می دهد که مهم ترین نعمت ها، نعمت هدایت الهی، رهبری معصوم و حکومت حق می باشد.

نهم: هدایت الهی مستمر و در همه مراحل زندگی است. چنانچه می فرماید:

«الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ». (شعراء / ۷۸)

همان پروردگاری که مرا آفرید و همواره راهنمایم می کند.

* آفریدن یک بار است؛ ولی هدایت در هر لحظه و همیشگی. («خلقنی» به صورت ماضی و «یهدین» به صورت مضارع و استمرار آمده است) و نیز می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ». (یونس / ۹)

به یقین آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، پروردگارشان آنان را بخاطر ایمانشان هدایت می کند و در باغ های پر نعمت که نهرها از زیر پایشان جاری است، اقامت دارند.

* از این آیه و آیات دیگر استفاده می شود که هدایت الهی، جریانی مداوم است و خداوند هر لحظه بر هدایت مؤمنان می افزاید و آنان را از پرتگاه ها حفظ می کند و در بن بست دنیا راهی به رویشان باز می کند: «يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا»، راه را برایشان نمایان می کند: «نوراً يمشى به»، گره از کارشان می گشاید: «اصحح بالهم»، همه جا کفایتشان می کند: «فهو حسبه» و در قیامت هم به بهشت رهنمونشان می کند: «يسعى نورهم بين ايديهم»

لذا گرچه مؤمن هدایت یافته است؛ ولی همواره نیازمند هدایت الهی است. همه ی این هدایت ها از مفهوم کلی «یهدیهم» بر می آید که شامل همه ی این موارد می شود.

* انسان بدون هدایت و تربیت:

- مغزش: «لَا يَعْقِلُونَ». (بقره / ۱۷۱)

- چشمش: «لَا يُبْصِرُونَ». (بقره / ۱۷)

- گوشش: «وَأَلْهَمَ آذَانَ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا». (اعراف / ۱۷۹)

- قلبش: «كَالْحِجَارَةِ». (بقره / ۷۴)

- شکمش: «وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ». (محمد / ۱۲)

- علمش: «كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَثْقَارًا». (جمعه / ۱۱)

- کارش: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ». (علق / ۶) «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (عصر / ۲)

- امیدش: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ». (قصص / ۷۹)

دلخوشی اش: «فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ». (غافر / ۸۳) «وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا». (رعد / ۲۶) «فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا». (انعام / ۴۴)

مقدر کردن روزی برای همه موجودات

« وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَيَّ الْيَوْمِ رِزْقُهَا... » (هود / ۶)

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست، مگر آن که روزی او بر خداست... .

* رزق یعنی چیزی که حیات موجود زنده یا اصل هستی آن را تأمین می کند. موجود زنده، حق تغذیه دارد و به همین خاطر خداوند این حق را بر خود واجب کرده است؛ البته این تقدیر الهی منافاتی با تلاش انسان ندارد؛ چنان چه می فرماید: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ». (جمعه / ۱۰) و از فضل الهی طلب کنید.

* در فرهنگ قرآن، مال دنیا، فضل الهی است و خداوند دستور می دهد که انسان باید برای به دست آوردن آن تلاش کند و در آیه بعد بر نقش رازقیت خدا تأکید می کند: «وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ». (جمعه / ۱۱) و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

* خداوند علاوه بر سنت روزی رسانی، سنت دیگری دارد به نام سنت اجرای امور از طریق اسباب و وسایل، لذا مراد آیه آن نیست که گوشه ای بنشینیم و منتظر نزول مائده آسمانی باشیم؛ بلکه منظور آن است که هم کار و تلاش داشته باشیم و هم آنچه را بدست می آوریم، رزقی از جانب خدا بدانیم.

سؤال: اگر خداوند برای همه روزی مقدر کرده است، چرا این همه گرسنه وجود دارد؟

جواب: در سوره ی ابراهیم آیات ۳۲ تا ۳۴ خداوند می فرماید: ما باران فرستادیم و میوه ها رویاندیم تا رزق شما باشد. کشتی ها، نهرها، خورشید و ماه و شب و روز را مسخر شما کردیم و هر چه خواستید دادیم و اگر بخواهید نعمت های الهی را بشمارید، نمی توانید:

« وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ». (ابراهیم / ۳۴)

و (خداوند) از هر آنچه که از او خواستید (و نیاز داشتید) به شما داده است، و اگر (بخواهید) نعمت خدا را بشمارید، نمی توانید آنها را به دقت شماره کنید. همانا انسان بسیار ستمگر و ناسپاس است.

عوامل تولید در اختیار انسان است. (آب، خاک و نور خورشید ...) و خداوند هم منابع رزق را در اختیار ما قرار داده و هم عقل و وسیله ی استخراج، اکتشاف و تحویل آن را به ما عطا کرده است و اگر نارسایی و کمبودی وجود دارد، بخاطر، تنبلی مدیریت های ناقص و توزیع های ناعادلانه و اسراف و تبذیرها و کارهای ظالمانه است. چنانچه در پایان می فرماید: «وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ... إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»

* قرآن کریم می فرماید؛ روزی انسان منحصرأً بدست خداست و سایر امور تنها وسیله هستند:

«لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

کلیدهای آسمان ها و زمین برای اوست، برای هر که بخواهد رزق را توسعه می دهد و یا تنگ می گیرد، همانا او به هر چیز آگاه است (و توسعه و تضییق او بر اساس علم و حکمت است). (شوری / ۱۲)

* «مقالید» جمع «مقلید» به معنای کلید است. کلید وسیله بستن و باز کردن است و کسی که کلید زمین و آسمان را دارد، می تواند رزق را کم و زیاد کند. کلیدهای هستی گاهی عوامل مادی است که واسطه فیض می شوند، نظیر باران که وسیله زنده شدن خاک و زمین می گردد، «فاحیی به الارض» گاهی نیز اسمای الهی است که نمونه آن را در دعای سمات می خوانیم: «اسئلك باسمك الذی اذا دُعیت به علی مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت...» خداوندا! تو را به آن اسمی می خوانم که اگر بر درهای بسته ی آسمان ها خوانده شود، با رحمت تو گشوده می شود.

* در حالی که رزق در دست خداست؛ اما انسان ها عمدتاً از این حقیقت غافل اند و روزی را از جانب اسباب و وسایل می دانند:

« قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَـكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ».

بگو: همانا پروردگار من برای هر که بخواهد روزی را گشایش می دهد یا تنگ می گرداند، ولی بیشتر مردم نمی دانند. (چرا که عامل رزق را واسطه ها، تدبیرها و کار خود می دانند و از خداوند غافلند) (سبأ/ ۳۶)

* قرآن کلیدهای توسعه رزق را به ما آموخته و می فرماید:

- تلاش: « وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ » و از فضل الهی طلب کنید.

- حرکت: « رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ » الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه است.

- شکر: « لئن شكرتم لازيدنكم » اگر شکر کنید، شما را (روزی) بیشتر می دهد.

- استغفار: « استغفروا ربكم... يرسل السماء عليكم مدراراً » از پروردگارتان استغفار کنید، او برای شما باران می فرستد.

- تقوا: « و مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ » هر که نسبت به خدا پروا داشته باشد، او را از بن بست نجات داده و از راهی که محاسبه نمی کند، روزی می دهد.

مفهوم مقدر شدن روزی

در آیات متعددی آسمان منشاء رزق انسان دانسته شده است؛ از جمله این آیه:

« وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ». (ذاریات / ۲۲)

روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می شود.

* این که قرآن می فرماید: روزی شما در آسمان است، چند معنا می تواند داشته باشد:

الف) مراد باران باشد که از آسمان نازل می شود و همچنین نور و ابر و باد و...

ب) تقدیر امور زمینیان در آسمان هاست.

ج) رزق ابدی که بهشت است، در آسمان هاست.

د) تحقق وعده های الهی (نزول رحمت یا عذاب) از سمت آسمان است.

رزق مادی و رزق معنوی

از آنجایی که خداوند روزی را برای همه مخلوقات مقدر کرده است و مخلوقات نیز اعم از مادی و معنوی هستند؛ رزق نیز شامل رزق مادی و معنوی می شود.

در رزق مادی انسان با موجودات دیگری مانند حیوانات مشترک است و قرآن در مواردی که از برخی نعمت های مادی سخن به میان می آورد، می فرماید: ما این نعمت ها را آفریدیم تا هم شما و هم دام هایتان از آن برخوردار شوید: «متاعاً لکم و لانعامکم». اما رزق معنوی مخصوص انسان و مجردات است، لذا رزق همیشه مادی نیست؛ چرا که در دعا می خوانیم: «اللهم ارزقنی توفیق الطاعة و بعد المعصیه» خداوندا! توفیق بندگی خودت و دوری از گناه را روزی من کن. یا در زیارت

عاشورا می خوانیم: «اللهم ارزقنی شفاعه الحسین» خدایا! شفاعت امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم را روزی من بفرما. بدیهی است که توفیق بندگی و شفاعت امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم امور مادی نیستند؛ بلکه دراز معنویات زندگی انسان به شمار می روند.

تفاوت انسان در رزق

اشاره

گرچه سعی و تلاش و دانش بشری، شرط لازم برای کسب رزق و روزی است؛ ولی شرط کافی و علت نهایی نیست. خداوند در آیات متعددی کم و زیاد شدن روزی انسان را به خود نسبت می دهد:

«وَاللَّهُ هُوَ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ...» (نحل / ۷۱)

و خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است.

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ». (رعد/ ۲۶)

خداوند برای هر که بخواهد روزی را گسترش می دهد و (یا) تنگ می گرداند و (مردم) به زندگی دنیا دل خوشند، در حالی که زندگی دنیا در (برابر زندگی) آخرت جز یک کامیابی (موقت و اندک) نیست.

* یکی از برنامه های حکیمانه الهی تفاوت در رزق است، زیرا:

- اگر همه مردم یکسان و یکنواخت بهره می بردند، کمالات معنوی آنان ظاهر نمی شد، مثلاً: سخاوت، صبر، ایثار، حمایت، شفقت، تواضع و... زمانی معنی پیدا می کند که تفاوت هایی در میان انسان ها باشد.

- زندگی اجتماعی نیازهای انسان را برطرف و جبران می کند و در میان آنان دارا و ندار وجود دارد، لذا انسان ها در بوته آزمایش که قرار می گیرند، هر کدام یکی از صفات خویش را به نمایش می گذارند. در بعضی سخاوت و ایثار و در بعضی دیگر صبر و قناعت شکوفا می شود؛ در صورت مساوی بودن معیشت و زندگی،

این صفات شکوفا نمی شود، اگر کسی نعمتی داشت و دیگری کمتر یا آن نعمت را نداشت، صفت تعاون و سخاوت از طرف دارنده نعمت و صفت قناعت و عفت و صبر از سوی فاقد آن نعمت شکوفا می شود.

- به هر فرد و قبیله و منطقه ای، سهمی و چیزی از ارزاق داده می شود که در مناطق دیگر نیست یا کم است و چیز دیگری داده نمی شود، تا برای جبران کمبود، مسئله مشارکت، رقابت، تجارت، حرکت و ابتکار راه افتد و هیچ فرد و قبیله ای، خود را از هر جهت بی نیاز نبیند و دست به طغیان نزند.

- گرچه در این آیه، توسعه و تنگی رزق به خدا نسبت داده شده، اما بدیهی است که کارهای خداوند حکیم، از روی مصلحت و حکمت صادر می شود. کم یا زیاد شدن رزق و روزی، تصادفی نیست و همه این امور از روی حکمت است.

در برخی آیات و روایات، بعضی علل و حکمت های آن بیان شده، از جمله:

- گاهی کمبودها جنبه کیفری دارد، چنان که قرآن می فرماید: «فَظَلَمَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَمَنَا» بخاطر ظلمی که یهود کردند، بخشی از خوردنی ها را بر آنان حرام کردیم. وجود گناه در زندگی افراد که باعث تغییراتی در رزق آنها می گردد. در دعای کمیل می خوانیم: «اللهم اغفر لي الذنوب التي تغير النعم» خداوند! ببخشای بر من آن گناهایی که نعمت ها را دگرگون می سازد.

- گاهی تفاوت در رزق و روزی بخاطر آزمایش افراد است، «و لنبلونكم بشىء... و نقص من الاموال...» ما هر آینه شما را با نقص اموال امتحان می کنیم. حضرت علی علیه السلام می فرماید: «قَدَّرَ الْأَرْزَاقَ فَكَثَّرَهَا وَقَلَّلَهَا وَقَسَمَهَا عَلَى الضَّيِّقِ وَالسَّيِّعِ فَعَدَلَ فِيهَا لِيَبْتَلِيَ مَنْ ارَادَ بِمِيسُورِهَا وَمَعْسُورِهَا وَليَخْتَبِرَ بِذَلِكَ الشُّكْرَ وَالصَّبْرَ مِنْ غَتِيهَا وَفَقِيرِهَا» خداوند، روزی مردم را با کم و زیاد کردن، تقدیر کرد تا هر که را بخواهد در تنگناها و گشایش ها بیازماید و غنی و فقیر را با شکر و صبری که از خود بروز می دهد، امتحان و گزینش کند.

- در روایات می خوانیم: گاهی خداوند رزق افراد تیزهوش را تنگ و رزق افراد کم هوش را زیاد قرار می دهد تا ثابت کند، همه ی چیزها با زرنگی نیست!

- گاهی محروم شدن به جهت محروم کردن دیگران از حقوق آنهاست، نظیر داستان باغی که در آتش سوخت که سوره ی قلم به آن اشاره فرموده است و گاهی هم بی توجهی به یتیمان باعث تنگی روزی است. «کلا- بل لا تکرمون الیتیم» مهم آن است که ما نه از بسط رزق، یاغی شویم و همه چیز را از یاد ببریم و نه به هنگام قبض آن، از همه چیز ناامید و مأیوس گردیم که نظام الهی، نظامی است حکیمانه و بر پایه آزمایش، نه بر اساس شانس و بخت و اقبال.

- گاهی جنبه تربیتی دارد: «فاخذناهم بالأساء... لعلهم يتضرعون» ما برای تضرع و برگشت آنان به سوی خداوند، آنها را از طریق ناگواری ها گوشمالی می دهیم.

- گاهی نتیجه برخورد نادرست انسان با طبیعت است، همچون تخریب جنگل ها، آلوده ساختن آب رودخانه ها و به هم زدن تعادل محیط زیست که در طول زمان، مشکلات بسیاری از جمله قحطی را به دنبال می آورد.

- دادن و گرفتن نعمت، نشانه ی مهر یا قهر الهی نیست. (ممکن است از مؤمن بگیرد و به کافر بدهد.) توسعه یا تنگی رزق نشانه ی مهر یا قهر الهی نیست؛ زیرا قرآن می فرماید: «فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما يريد الله ليعذبهم بها» سرمایه و فرزند کفار سبب شگفتی تو نشود؛ زیرا که خداوند اراده کرده، آنان را با همین امکانات در همین دنیا عذاب کند.

- برنامه ها و سنت های الهی متعدد و دارای مراحل است. همان گونه که کنترل رزق برای جلوگیری از فساد یک سنت عمومی است، توسعه رزق و مهلت دادن به مرفهان نیز یک سنت است و برای آزمایش به کار می رود. پس قانون عمومی و کلی، کنترل رزق است؛ ولی گاهی برای آزمایش مردم توسعه ای داده می شود.

همان گونه که عطاهای الهی لطف است، گاهی محرومیت ها نیز لطف است. رزق بدست او و سبب تربیت و تکامل انسان است. کم یا زیاد کردن روزی افراد به وسیله ی خداوند، عالمانه و حکیمانه و بر اساس معیارهای پیدا و ناپیداست. در حدیث می خوانیم: مصلحت بعضی بندگان خدا، گسترش روزی است و اگر در تنگنای معیشت قرار گیرند، فاسد می شوند و بر عکس این گروه، صلاح گروهی دیگر در تنگنا بودن است که اگر در توسعه واقع شوند، به فساد کشیده می شوند.

- البته گاهی کمبود رزق به دلیل تن پروری انسان است که حساب جداگانه دارد.

* سنت روزی رسانی توسط خداوند دائمی است و شامل همه مراحل حیات انسان می شود. هم در دنیا روزی می دهد: «خلقکم ثم رزقکم» هم در برزخ روزی می دهد: «بل احياء عند ربهم يرزقون» هم در قیامت روزی می دهد. «یرزقون فیها بغير حساب»

۷. خداوند و مالکیت جهان و انسان

« وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهٗ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا... ». (زخرف / ۸۵)

پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که مالک و حاکم آسمان ها و زمین و آنچه در میان آن دو است، می باشد.

قرآن مالکیت همه هستی از جمله انسان را تنها از آن خدا می داند و از سایر موجودات، مانند: بت ها، سلب مسئولیت می کند:

« قُلْ اَدْعُوا الَّذِيْنَ رَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَمَّا يَمْلِكُوْنَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْاَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيْهَا مِنْ شَيْءٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظٰهِيْرٍ ». (سبأ / ۲۲)

بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره ای در آسمان ها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند و نه یاور او (در آفرینش) بوده اند.

۸. مسئول بودن انسان در برابر خدا

مسئولیت پاسخگویی انسان در قبال کارهایی که انجام می دهد، بارها در قرآن مطرح شده است و انسان در قبال کارهایش مسئول و متعهد است. از جمله:

« فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ . عَمَّا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ». (حجر / ۹۲ و ۹۳)

پس به پروردگارت سوگند ما از همه آنان (در قیامت) بازخواست خواهیم کرد . از آنچه انجام می داده اند.

و یا در جایی دیگر می خوانیم:

« وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ». (صافات / ۲۴)

آنها را متوقف کنید، آنها باید بازخواست شوند.

* به هر حال در روز قیامت، از افکار و نیات، از جوانی و عمر، از درآمد و مصرف، از انتخاب رهبر و اطاعت از بزرگان، سؤال خواهد شد. از این آیات متوجه می شویم که انسان در برابر خداوند مسئول بوده و در این دنیا رها نشده است؛ اما متقابلاً خداوند، مالک حقیقی و مطلق هستی است و مالک برای تصرف در محکومش، مورد مؤاخذه واقع نمی شود؛ چرا که کسی می تواند سؤال کند که طلبی و یا حقی داشته باشد و هیچ کس از خداوند طلبی و یا حقی ندارد و کسی می تواند از خداوند بازخواست کند که مافوق او و برتر از او باشد و چنین موجودی نیست.

« لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ». (انبیاء / ۲۳)

او (خداوند) از آنچه انجام می دهد، سؤال نمی شود، اما آنها (مردم، در انجام کارهایشان) مورد بازخواست قرار می گیرند.

۹. حرکت انسان به سوی خدا

« يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ». (انشقاق / ۶)

هان، ای انسان! تو به سوی پروردگارت تلاش بسیاری داری و سرانجام به لقای او خواهی رسید.

* در باره «ملاقات پروردگار» چند احتمال وجود دارد: ملاقات صحنه قیامت که صحنه حاکمیت مطلقه او است، باشد یا ملاقات جزا و پاداش او یا ملاقات خود او از طریق شهود باطن، نشان می دهد که این رنج و تعب تا آن روز ادامه خواهد یافت و زمانی به پایان می رسد که پرونده این دنیا بسته شود و انسان با عملی پاک خدای خویش را ملاقات کند.

* «الانسان» شامل همه انسان‌ها می‌شود؛ بنابراین خداوند نیروهای لازم را برای حرکت مستمر الهی در وجود انسان آفریده و تکیه بر عنوان «رب» (پروردگار) اشاره به این که این سعی و تلاش جزئی از برنامه تکامل و تربیت انسان است.

۱۰. نیازمندی انسان و بی‌نیازی خدا

صریح‌ترین آیه‌ای که به این اصل مهم اشاره می‌کند، آیه شریفه زیر است:

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ». (فاطر / ۱۵)

ای مردم! این شماست که به خدا نیاز دارید و (تنها) خداوند، بی‌نیاز و ستوده است.

* دعوت خدا از مردم، نشانه‌ی نیاز او به مردم نیست. همان‌گونه که اگر گفتیم: مردم خانه‌های خود را رو به خورشید بسازند، این دعوت نشانه‌ی نیاز خورشید به انسان نیست؛ بلکه نشانه‌ی نیاز ما به نور است. چنان‌چه می‌فرماید:

□ « ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ». (تغابن / ۶)

این (کیفر) بخاطر آن است که پیامبران‌شان همراه با دلایل روشن (و معجزات) به سراغ آنها آمده بودند و آنان (به جای پذیرش و ایمان به آنها) گفتند: آیا انسانی (مثل خودمان) ما را هدایت کند؟ از این رو کفر ورزیدند و (به پیامبران و دستورات الهی) پشت کردند و خداوند (از ایمان آنان) بی‌نیاز است و خداوند بی‌نیاز و ستوده است.

* «استغنی» از ریشه «غنی» به معنای بی‌نیازی است. این امر برای خداوند به جا و به حق است. «واستغنی الله و الله غنی» اما برای انسانی که سر تا پا نیاز است، بدترین صفت، بی‌نیاز پنداشتن خویش است، چنان که قرآن در سه مورد به آن اشاره کرده است:

- «أما من استغنی . فانت له تصدی» آیا کسی که خود را مستغنی می‌پندارد، تو متصدی او می‌شوی؟

- «أما من بخل و استغنى . و كذب بالحسنى . فسيسره للعسرى» اما كسى كه بخل و رزدد و بى نيازى جويد و پاداش برتر الهى را تكذيب كند، به زودى او را در دشوارى قرار مى دهيم.

- «إنّ الانسان ليطغى . أن رآه استغنى» انسانى كه خود را بى نياز پندارد، دست به طغيان خواهد زد.

۱۱. بندگی و عبودیت انسان

انسان باید به حکم عقل، بندگی خداوند را بپذیرد. ما انسان ها عاشق کمال و نیازمند رشد و تربیت هستیم و خداوند نیز جامع تمام کمالات است. اگر به مهر و محبت نیازمندیم؛ او رحمان و رحیم است و اگر از آینده دور نگرانیم، او صاحب اختیار و مالک آن روز است؛ پس چرا به سوى دیگران برویم؟! عقل حکم مى کند تنها باید او را پرستید و از او کمک خواست. نه بنده هوى و هوس خود بود و نه بنده زر و زور دیگران. لذا فلسفه عبادت، ربوبیت خداوند است؛ چنانکه قرآن کریم مى فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ رَبُّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ - ذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ». (آل عمران / ۵۱)

به راستی كه خداوند، پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را پرستید كه این راه مستقیم است.

بندگان شایسته خدا و فرشتگان هرگز از عبودیت خداوند سرپیچی نکردند:

«لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا». (نساء / ۱۷۲)

و هرگز مسیح از این كه بنده خدا باشد، استنكاف ندارد و فرشتگان مقرب نیز (سرپیچی ندارند) و هر كس از بندگی خداوند سرپیچی كند و تكبر و رزدد، پس (بداند كه) بزودی همه را به نزد خود محشور مى كند.

۱۲. یاری خواستن انسان از خدا و توکل به او

یاری خواستن و پناه بردن به خداوند در سختی ها و مشکلات از موارد مهم نیازمندی انسان است:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ». (بقره / ۱۵۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر حوادث سخت زندگی) از صبر و نماز کمک بگیرید، همانا خداوند با صابران است.

* اصولاً انسان محدود، در میان مشکلات متعدد و حوادث ناگوار، اگر متصل به قدرت نامحدود نباشد، متلاشی و منکوب می شود و انسان مرتبط با خداوند، در حوادث و سختی ها، خود را نمی بازد و حوادث برای او، بزرگ نیست.

« قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ».

بگو: اگر می دانید (بگویید) فرمانروایی همه ی موجودات بدست کیست؟ او که (به همه) پناه می دهد، ولی کس در برابر او پناه ندارد. (مؤمن / ۸۸)

* اولیای خدا، به خدا پناه می برند و نتیجه می گیرند:

- موسی از شر فتنه های فرعون به خدا پناه برد: « وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ». (غافر / ۲۷) و موسی گفت: من به پروردگار خود

و پروردگار شما از (شر) هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می برم.

- مادر مریم می گوید: « وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ». (آل عمران / ۳۶)

من مریم و نسل او را در پناه تو قرار می دهم.

- در این آیه یوسف به خدا پناه می برد، «قال معاذ الله» و خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دستور پناهندگی به خودش را می دهد. «قل اعوذ برب...»

* واژه ی «توکل» و مشتقاتش هفتاد بار در قرآن آمده است. توکل به معنای تکیه کردن بر خدا و وکیل گرفتن او در کارها است.

« وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَى بِهِ بُدْنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا ۱ ».

و بر (خدای) زنده ای که هرگز نمی میرد توکل کن و به ستایش او تسبیح گوی همین بس که او به گناهان بندگانش آگاهی دقیق دارد. (فرقان / ۵۸)

دعوت به پرستش خدا و دوری از توجه به دیگران و تنها او را مؤثر دانستن، بارها در قرآن تذکر داده شده است. از جمله این که خدا می فرماید، اگر انسان، تنها از من درخواست کند، من حتماً او را پاسخ می دهم.

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره / ۱۸۶)

و هر گاه بندگانم از تو درباره من پرسند (بگو): همانا من نزدیکم دعای نیایشگر را آن گاه که مرا می خواند، پاسخ می گویم. پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند، باشد که به رشد رسند.

اما اگر به سراغ دیگران رفت و از آنها حاجت خواست، بداند آنها نمی شنوند و اگر هم بشنوند، اجابت نمی کنند:

«إِن تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ» (فاطر / ۱۴)

اگر آن (بت)ها را بخوانید، دعای شما را نمی شنوند و اگر بشنوند پاسخی به شما ندهند و روز قیامت شرک شما را انکار خواهند کرد و هیچ کس مانند (خداوند) خبیر، تو را (به حقیقت کارها) آگاه نکند.

* انسان در زندگی پرحادثه دنیا، نیازمند پناهگاهی مطمئن است، انبیا پناهگاه واقعی را به او معرفی می کنند، «له دعوه الحق» اما کمک های دیگران (طاغوت ها) یا برای استحمار است یا استعمار یا برای تبلیغات و حفظ موقعیت خود است و یا... در واقع آنچه برای آنها مطرح نیست، انسان است.

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». (رعد/ ۲۸)

(هدایت شدگان) کسانی هستند که ایمان آورده و دل هایشان به یاد خدا آرام می گیرد. بدانید که تنها با یاد خدا دل ها آرام می گیرد.

* انسان، بی نهایت طلب است و کمال مطلق می خواهد؛ ولی چون هر چیزی غیر از خداوند محدود است و وجود عارضی دارد، دل را آرام نمی گرداند. در مقابل کسانی که با یاد خدا آرامش می یابند، عده ای هم به متاع قلیل دنیا راضی می شوند. «رضوا بالحياه الدنيا و اطمأنوا بها»

«أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» ممکن است به این معنا باشد که به واسطه ذکر و یادی که خدا از شما می کند، دل هایتان آرام می گیرد، یعنی اگر بدانیم خداوند ما را یاد می کند و ما در محضر او هستیم، دل هایمان آرامش می یابد. چنان که

حضرت نوح به واسطه کلام الهی «اصنع الفلک باعیننا» آرام گرفت و امام حسین صلی الله علیه و آله وسلم به هنگام شهادت علی اصغرش با عبارت «هتین علیّ انه بعین الله» این آرامش را ابراز فرمود و یا در دعای عرفه آمده است: «یا ذاکر الذاکرین»

* یاد خدا مایه آرامش است؛ فراموش کردن خدا موجب هلاکت و نابودی است:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ». (حشر / ۱۹)

همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا نیز آنان را به خود فراموشی گرفتار کرد. آنان همان فاسقانند.

* غفلت، خطرناک ترین آفت انسان است. قرآن می فرماید: گروهی از مردم، از چهارپایان بدترند؛ زیرا غافلند، «أولئک کالانعام بل هم أضلّ أولئک هم الغافلون» کسی که خدا را فراموش می کند، فردی بی راهه، بی پناه، بی هدف و بی قانون، غرق در شهوات می شود و تمام هدف ها و عملکردش سلیقه ای و مطابق تمایلات و هوس های خودش می شود و این بزرگ ترین خطر برای انسان است.

- کسی که لطف او را فراموش کند، مأیوس شده و به بن بست می رسد.

- کسی که عفو او را فراموش کند، خود را قابل اصلاح نمی بیند و دست به هر کاری می زند.

- کسی که رسولان الهی را فراموش کند، دنبال هر طاغوتی می رود و فاسد می شود.

- کسی که قانون او را فراموش کند، هر روز به سراغ صدایی می رود و سر درگم می شود.

- کسی که راه او را فراموش کند، در میان صدها راه دیگر گم شده و به بی راهه می رود.

- کسی که اولیای او را فراموش کند، دوستان ناباب او را به بازی می گیرند.

- کسی که نعمت های خدا را فراموش کند، تملق دیگران را می گوید.

- کسی که خدا را فراموش کند، اهداف حکیمانه ی او در مورد آفرینش انسان را فراموش خواهد کرد و هر که هدف خلقت را فراموش کند، عمر، سرمایه و استعدادش را هدر می دهد.

* بررسی تفاوت نقش خداوند با غیر خدا در زندگی بشر

الف) نقش خدا در زندگی انسان،

- آفریدگار انسان است. «خلق الانسان»،

- پروردگار او و همه جهانیان است. «رَبِّ الْعَالَمِينَ»،

- او را بسیار دوست دارد. «بِالنَّاسِ لِرُؤْفٍ»،

- دعای او را می شنود. «سَمِيعُ الدَّعَاءِ»،

- فریادرس اوست. «يَجِيبُ الْمُضْطَرَّ»،

- او را به خوبی راهنمایی می کند. «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»،

- او را حمایت و سرپرستی می کند. «و هو يتولّى الصّالحين»

- او را رشد و تکامل می دهد. «يهدى الى الرّشد»

- به او آرامش و اطمینان می دهد. «ألا بذكر الله تطمئنّ القلوب»

- به او آموزش می دهد. «الّذى علّم بالقلم»

- به او وسعت و فزونی می دهد. «لئن شكرتم لازيدنّكم»

- بیماریش را شفا می دهد. «و اذا مرضت فهو يشفين»

- امید آینده ی اوست. «والّذى أطمع أن يغفرلى خطيئتي يوم الدين»

(ب) نقش غیر خدا در زندگی انسان؛

- قدرتی در آفرینش ندارد. «لن يخلقوا ذُبَاباً»

- از خواسته های انسان بی خبر است. «و هم عن دعائهم غافلون»

- دعای او را نمی شنوند. «لا يسمعون دعائكم»

- توان پاسخگویی ندارد. «يدعوا من دون الله من لا يستجيب له»

- دشمن انسان است. «كانوا لهم اعداء»

- در برابر حوادث ناتوان است. «لا يملكون كشف الضّر عنكم»

- نه قدرت نفع رسانی دارد و نه توان جلوگیری از ضرر. «ما لا يضرّهم و لا ينفعهم»

با این حال چگونه ممکن است یک انسان آگاه او را رها کند و به دنبال موجودات و اشخاص دیگر برود؟ اما با این که مرگ و حیات و گذشته و حال و آینده انسان بدست خداوند است؛ ولی باز انسان سرکشی و ناسپاسی می کند.

فصل پنجم: انسان و سایر مخلوقات

اشاره

ص: ۱۳۵

۱. جمادات، نباتات و حیوانات

قرآن می فرماید: تمام هستی اعم از جمادات و گیاهان و حیوانات برای انسان آفریده شده اند.

* موجودات نیز مرحله ای از شعور را دارا هستند؛ چرا که:

اولاً؛ در قرآن درباره آنها لفظ «مَنْ» به کار رفته است (حرف «مَنْ» برای موجودات دارای عقل و شعور به کار برده می شود):

«وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ». (آل عمران / ۸۳)

در حالی که هر که در آسمان ها و زمین است، خواه ناخواه فقط تسلیم اوست و به سوی او بازگردانده می شوند.

ثانیاً؛ در برابر خدا خوف و خشیت دارند:

«... وَإِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَلْبِطُ مَنْ خَشِيَهِ اللَّهُ...». (بقره / ۷۴)

... و بعضی از سنگ ها از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتند... .

ثالثاً؛ همواره در حال تسبیح خداوند هستند:

«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...». (حدید / ۱)

آنچه در آسمان ها و زمین است، برای خداوند تسبیح گویند.

* درباره تسبیح موجودات هستی، به چند نکته بایستی توجه شود:

الف) قرآن، تسبیح موجودات را آگاهانه و از روی علم و شعور می داند: «كُلُّ قَدِّ عِلْمٍ صَلَاتَةٌ وَ تَسْبِيحَةٌ»

ب) هر کسی نمی تواند تسبیح سایر موجودات را درک کند: «و لکن لا تفقهون تسبیحهم»

ج) تسبیح موجودات، گوناگون است. امام سجاد صلی الله علیه و آله وسلم از امیرالمؤمنین نقل فرمود که مرغان در هر صبحگاه خدا را تسبیح نموده و قوت روز خود را مسئلت می کنند.

* بعضی گفته اند: مراد از تسبیح موجودات، تسبیح تکوینی است، نه تشریحی، یعنی همه ی موجودات به زبان حال، نه زبانِ قال، خدا را تسبیح و تنزیه می کنند؛ زیرا آفرینش هر موجودی، دلیل بر علم و حکمت و قدرت خداوند و منزّه بودن او از هر گونه جهل و لغو و عجز است؛ پس نیازی نیست که موجودات، به زبان تسبیح بگویند؛ بلکه وجودشان، تسبیح خداوند است؛ اما به نظر می رسد مراد قرآن از تسبیح موجودات، تسبیح با زبان باشد؛ زیرا اگر آفرینش حکیمانه موجودات، نشانه تسبیح باشد، ما این نشانه را می فهمیم؛ در حالی که در آیه ای دیگر می فرماید: شما تسبیح موجودات را نمی فهمید. «لا تفقهون تسبیحهم»

- مثل ساختمان زیبا که مهندس و معمار خود را ستایش می کند؛ آیا آفرینش نیز تکوینی خدا را تسبیح می گوید، اگر اینگونه است، پس چرا خداوند می فرماید: «كُلُّ قَدِّ عِلْمٍ صَلَاتَةٌ وَ تَسْبِيحَةٌ» (موجودات به نماز و تسبیح خود علم دارند) ما می گوئیم که: این امر از روی درک و شعور است، نه تکوینی و ناآگاهانه.

در نتیجه، تمام موجودات هستی، نوعی شعور دارند و طبق همان شعور، به تسبیح الهی مشغولند؛ ولی گوش ما صدای آنها را نمی شنود. این نظر با ظاهر آیات سازگارتر است. نطق داشتن اجسام محال نیست؛ چون در قیامت تحقق می یابد،

«أَنطِقَ كُلَّ شَيْءٍ» حتی سنگ هم علم و خشیت دارد و از خوف خدا از کوه سقوط می کند، «وَإِنَّ مِنْهَا لَمَنْ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ» حضرت سلیمان سخن مورچه را می فهمید و منطق الطیر می دانست. هدهد انحراف مردم را تشخیص می داد که نزد سلیمان آمد و گزارش داد. خداوند کوه ها را مخاطب قرار داده: «یا جبال اؤی بی معه» (ای کوه ها! همراه با داود نیایش کنید) در قرآن علاوه بر این موارد از تسبیح دیگر موجودات نیز سخن به میان آمده است.

* تسبیح گویی حیوانات و موجودات، در روایات هم آمده است، از جمله:

- به چهره ی حیوانات سیلی نزنید که تسبیح خدا می گویند.

- هر گاه صید تسبیح نگوید، شکار صیاد می شود.

- هیچ درختی قطع نمی شود، مگر به خاطر اینکه تسبیح را ترک کرده است.

- سنگریزه در دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به نبوت او گواهی داد.

- زنبور عسل تسبیح می گوید.

- صدای گنجشک ها تسبیح آنهاست. همه ی این روایات، گویای تسبیح واقعی است، نه زبان حال.

رباعاً؛ همه کارهای آنها بر اساس راهی است که خداوند پیش رویشان گذاشته است و با هدایت الهی است. چنانچه خداوند درباره زنبور عسل می فرماید:

«تُمْ كَلِيٌّ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْتَلِمِكِي سَبِيلَ رَبِّكَ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرًّا ابًّا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل / ۶۹)

سپس از همه میوه ها بخور، پس راههای پروردگارت را خاضعانه طی کن. از

شکم های آنها نوشیدنی رنگارنگ بیرون می آید که در آن شفای مردم است، البته در این (زندگی زنبور) برای کسانی که فکر می کنند، قطعاً عبرتی است.

۲. فرشتگان

قرآن کریم درباره ی فرشتگان مطالبی دارد که می توان آنها را اینگونه بیان کرد:

۲-۱. ویژگی های فرشتگان

فرشتگان، موجودات گرامی و نیکوکار

«عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ». (انبیاء / ۲۶)

(فرشتگان) بندگانی گرامی هستند.

(برخلاف باور نادرست کافران که آنها را فرزندان خدا می دانستند)

فرشتگان تسلیم محض هستند

«وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ».

و آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از جنبه و فرشتگان، تنها برای خداوند سجده می کنند و تکبر و سرپیچی نمی کنند. (نحل / ۴۹)

* فرشتگان، اطاعت مطلق از خداوند دارند و هر چه را مأمور شوند، انجام می دهند و هرگز نافرمانی ندارند. اطاعت آنان آگاهانه است و در اطاعت، گزینش نمی کنند؛ بلکه هر کاری که به آنان محول شود، انجام می دهند.

«يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ». (نحل / ۵۰)

و از پروردگارشان که حاکم و محیط بر آنهاست، می ترسند و آنچه را فرمان داده شده اند، انجام می دهند.

* ترس ما از خدا، بخاطر گناهانمان است؛ اما ترس فرشتگان از خدا ناشی از مقام و عظمت پروردگار است.

«لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ». (انبیاء / ۲۷)

(فرشتگان) در کلام بر او سبقت نمی گیرند و (تنها) به فرمان او عمل می کنند.

* تسلیم فرمان خدا بودن، رمز کرامت بندگان است. «مکرمون - لایسبقون» کسانی مورد کرامت واقع می شوند که نه در قول و نه در عمل، از دستور خدا پیشی

نگیرند و به این دلیل خداوند از فرشتگان با عنوان بندگان گرامی خود یاد کرده است. «بل عباد مکرمون . لایسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون»

فرشتگان درجات متفاوت دارند

« وَ مَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ . وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ . وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ . »

(فرشتگان گویند:) و هیچ کس از ما نیست مگر آن که برای او (مرتبه و) جایگاهی معین است و این ما هستیم که (برای اطاعت فرمان خداوند) صف کشیده ایم و این ماییم که تسبیح گوی (خداوند) هستیم. (صافات/ ۱۶۴-۱۶۶)

* این آیه بیان می کند که فرشتگان هر کدام رتبه و منزلتی دارند که از آن تجاوز نمی کنند و در دنیای فرشتگان، برای هر یک، مقام و منزلت و مسئولیت خاص و سلسله مراتب وجود دارد. خداوند، همان گونه که بعضی از انبیا را بر برخی دیگر برتری داده، از میان فرشتگان نیز بعضی را برگزیده است. «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ». (حج/ ۷۵) خداوند از میان فرشتگان و مردم رسولانی برمی انگیزد، همانا خداوند شنوا و بیناست.

* هم مقام فرشتگان تفاوت دارد و هم مسئولیت آنان. مقام بعضی مانند جبرئیل و میکائیل و عزرائیل از سایرین برتر است. قدرت تمام فرشتگان نیز یکسان نیست و ظرفیت های متفاوتی دارند. بعضی فرمانبرند و بعضی فرمانده؛ ولی همه معصوم و امین هستند. «مطاع تَمَّ امین»

« الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْلَىٰ ثُلَاثٍ وَرُبَاعٍ... » (فاطر / ۱)

ستایش، مخصوص خداوندی است که آفریدگار آسمان ها و زمین است؛ فرشتگان را که دارای بال های (قدرت) دوتادوتا و سه تاسه تا و چهار تا چهارتا هستند، رسولانی قرار داد.

* «اجنحه» به معنی بال پرندگان است و از آنجا که بال وسیله نقل و انتقال پرندگان و حرکت و فعالیت آنها است، گاهی این کلمه در فارسی یا در عربی به عنوان کنایه از «وسیله حرکت و اعمال قدرت و توانایی» به کار می رود؛ مثلاً گفته می شود: «فلائی بال و پرش ریخته»، کنایه از این که نیروی حرکت و توانایی از او سلب گردید، در موارد دیگر نیز در قرآن تعبیراتی مانند: «عرش» و «کرسی» و «لوح» و «قلم» دیده می شود که معمولاً توجه به مفاهیم معنوی آنها است، نه جسم مادی.

منظور از این آیه، وجود سلسله مراتب قدرت در فرشتگان و وجود تفاوت در نقش و قدرت آنها است.

در همه حال تسبیح گوی خدا هستند

آیات بالا اشاره می کند که فرشتگان برای اطاعت فرمان خداوند، گوش به فرمان هستند و در حال تسبیح خداوند. از پیامبر اکرم نقل شده است: در تمام آسمان ها حتی به اندازه یک وجب مکانی وجود ندارد، مگر این که در آنجا فرشته ای است که نماز می خواند و تسبیح خدا می گوید؛ سپس این آیات را قرائت فرمود: «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ . وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ». (صافات / ۱۶۵ و ۱۶۶)

* از امتیازات فرشتگان، عبادت دائمی آنهاست.

«وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُ وَنَعْنُ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِبُ وَنَعْنُ . يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ». (انبیاء / ۱۹ و ۲۰)

و برای اوست هر که در آسمان ها و زمین است و کسانی که نزد او هستند (فرشتگان) از (برای) عبادت او تکبر نمی ورزند و خسته و درمانده نمی شوند.

آنان شبانه روز بی آن که سستی ورزند، خدا را به پاکی می ستایند و اگر انسان ها از عبادت خدا کوتاهی کنند، آنها هرگز از عبادت کوتاهی نمی کنند:

« فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ ».

و اگر (گروهی از مردم از عبادت خداوند) تکبر ورزیدند، پس (باکی نیست زیرا) کسانی (از فرشتگان) که نزد پروردگارت هستند، شب و روز برای او تسبیح می گویند و خسته نمی شوند. (فصلت / ۳۸)

* از جمله « يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ » استفاده می شود که فرشتگان خواب ندارند. چنانچه در خطبه ی اول نهج البلاغه درباره ی ملائکه آمده است: «لایغشاهم نوم العیون و لاسهو العقول و لافتره الابدان و لاغفله النسیان» یعنی خواب، فراموشی، خستگی و غفلت در ملائکه نیست.

امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: فرشتگان، اهل خوردن و آشامیدن و آمیزش جنسی نیستند. «انّ الملائکه لا یأکلون و لا یشربون و لا ینکحون»

فرشتگان، کارگزاران و مأموران انجام فرامین خداوند

اشاره

* تدبیر این عالم از سوی پروردگار (به حکم این که عالم، عالم اسباب است) بر عهده فرشتگان گذارده شده است. درست است که ما تحقق اموردنیا را با عوامل و علت های طبیعی مشاهده می کنیم؛ اما فراسوی آن کارها با تأثیر فرشتگان و به اذن الهی است که تدبیر امور را بر عهده دارند.

* در قرآن برای هر دسته از فرشتگان مأموریت و نقش خاصی تعیین شده است و با همان مأموریت نام گذاری شده اند: «النّازعات»، «الصّافات»، «الزّاجرات»، «النّاشرات»، «الفارقات»، «المدبّرات».

* فرشتگان، لشکر الهی هستند و تعدادشان را جز خداوند، هیچ کس نمی داند. «و ما يعلم جنود ربّك الا هو» و اگر گاهی سخن از تعداد به ظاهر اندک آنان مطرح است، نظیر آیه «علیها تسعه عشر» که می فرماید: مأموران دوزخ نوزده نفرند، دلایل دیگری دارد، نه آن که بخاطر نداشتن نیرو باشد.

* پیامبر اسلام فرمود: آفرینش فرشتگان، همه از نور است. «انّ الله عزّوجل خلق الملائکه من النور» و خداوند هیچ موجودی را به اندازه فرشتگان نیافریده است. «ما من شیء مما خلق الله اکثر من الملائکه»

سؤال: به چه دلیل خداوند فرشتگان را مأمور انجام امور اداره هستی قرار داده است؛ مگر خود به تنهایی نمی تواند هستی را تدبیر کند؟

جواب: در جواب این سؤال باید گفت: مگر فرشتگان خودشان جزئی از عالم هستی و مخلوق نیستند و مگر نه این است که خدا وجود ملائکه را نیز تدبیر می کند؟ پس آفرینش ملائکه به این معنی نیست که خدا برای تدبیر عالم نیاز به کمک دارد. انجام امور با واسطه فرشتگان، مانند استفاده انسان از وسایل نیست؛ بلکه خداوند خود به آنها وجود می دهد و ضامن استمرار بقای آنهاست. خداوند، بی نیاز مطلق است و به هیچ یآوری در اداره امور جهان ندارد و اگر اموری را به دیگران می سپارد، مانند واگذاری تدبیر به فرشتگان، از روی عجز و ناتوانی نیست؛ بلکه از روی حکمت و در مسیر تربیت و رشد انسان است.

ایمان به فرشتگان

* انسان مؤمن باید به ملائکه خداوند نیز ایمان بیاورد؛ «كُلَّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ» و انکار آنان در کنار انکار خداوند آمده است. «و من یکفر بالله و ملائکته».

* نقل شده است؛ وقتی پیامبر اسلام به مدینه آمد، روزی ابن صوری (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهودیان فدک، نزد پیامبر آمده، سؤالاتی پرسید. حضرت همه ی سؤالات را پاسخ داد، هر نشانه ای که خواست، بیان کرد. آخرین سؤالش این بود که نام فرشته وحی تو چیست؟ حضرت فرمود: جبرئیل. او گفت: اگر میکائیل بود ما به تو ایمان می آوردیم، چون جبرئیل، دستورات مشکلی مثل جهاد می آورد؛ ولی دستورات میکائیل ساده و راحت است. قرآن در پاسخ این بهانه جویی ها چنین می گوید: به آنها بگو هر کس دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او بفرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است و در آیه بعد می فرماید:

« مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ».

هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و بداند که) خداوند دشمن کافران است. (بقره/ ۹۸)

برتری انسان بر فرشتگان

با توجه به آیات آفرینش آدم و ماجرای فرشتگان، تردیدی باقی نمی ماند که انسان از فرشته برتر است، زیرا:

الف) انسان، مسجود فرشتگان است.

ب) فرشته، عقل محض است و شهوت ندارد و از این رو کمالش به ارزش کمال انسان نیست. هر که عقلش را بر شهوتش غلبه دهد، برتر از فرشته است.

ج) در شب معراج، جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: تو امام باش تا به تو اقتدا کنم؛ زیرا خداوند شما را بر ما برتری داده است.

د) یک جهت دیگر برتری انسان بر فرشتگان، بخاطر ظرفیت فراگیری علم است که خداوند در سرشت انسان قرار داده است:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». (بقره/ ۳۱)

و خدا همه اسما (حقائق و اسرار هستی) را به آدم آموخت، سپس آن ها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گوئید، از اسامی این ها به من خبر دهید؟

ارتباط فرشتگان با انسان

قرآن کریم می فرماید: فرشتگان، در همه احوال دنیا و آخرت (برزخ و قیامت) با انسان ارتباط دارند، گاهی بر او درود و صلوات می فرستند، «یصلی علیکم و ملائکته» گاهی برای او استغفار و طلب بخشش می کنند، «و یتغفرون للذین آمنوا» و زمانی هم برای او دست به دعا برمی دارند، «ربنا و ادخلهم جنّات عدن» در هنگام مرگ و شروع عالم برزخ نیز با شعار و تلقین «الاتخافوا و لا تحزنوا» و با جمله «سلام علیکم» جان آنها را می گیرند. «الذین تتوفّاهم الملائکه طیبین یقولون سلام علیکم» و در آخرت نیز از هر سو بر آنان سلام می کنند.

در این جا به برخی از این آیات اشاره می شود:

حفاظت از انسان و ثبت اعمال او

فرشتگان هم از جان و اعمال انسان ها حفاظت می کنند «ان علیکم لحافظین یرسل علیکم حفظه» وهم از ایمان و فکر آنها در برابر انحرافات و وسوس شیطانی؛ زیرا «یحفظونه» هم شامل روح می شود و هم شامل جسم. چنان که می فرماید:

« لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ...» (رعد/ ۱۱)

برای انسان فرشتگانی است که پی در پی او را از پیش رو و از پشت سر از فرمان خداوند حفاظت می کنند.

« إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلِيهَا حَافِظٌ ». (طارق / ۴)

هیچ کس نیست مگر آن که بر او نگهبانی است.

و در جای دیگر می خوانیم:

« وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ . كِرَامًا كَاتِبِينَ . يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ». (انفطار / ۱۰-۱۲)

بر شما نگهبانانی گماشته شده که بزرگوارانه، بدون کینه و سوء ظن، کارهای شما را می نویسند و آنچه انجام می دهید، می دانند.

* منظور از «حافظین» در اینجا فرشتگانی هستند که مأمور حفظ و نگهداری اعمال انسان ها اعم از نیک و بد هستند که از آنها تعبیر به «رقیب و عتید» شده است:

« مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ». (ق / ۱۸)

انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی کند، مگر این که نزد او فرشته ای است مراقب و آماده برای انجام مأموریت.

در آیه قبل می فرماید:

« إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ». (ق / ۱۷)

بخاطر بیاورید، هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم شما هستند، اعمال شما را تلقی و ثبت می کنند.

دعا و استغفار برای مؤمنان و لعن کفار

« الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ». (غافر / ۷)

کسانی که عرش (خدا) را حمل می کنند و آنان که اطراف آن هستند، پروردگارشان را با سپاس و ستایش تسبیح کرده (و به پاکی یاد می کنند) و به او ایمان دارند و برای کسانی که ایمان آورده اند (از خداوند) آمرزش می خواهند (و می گویند): پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته است، پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را پیروی کرده اند، بیامرزد و آنان را از عذاب دوزخ حفظ کن.

* بر اساس این آیه، فرشتگان حامل عرش به انسان درود می فرستند و امام سجاد صلی الله علیه و آله وسلم در صحیفه ی سجادیه به گروه هایی از فرشتگان دعا و درود می فرستد. همچنین ملائکه در برابر افکار و اعمال زشت انسان نیز واکنش نشان می دهند و بر کافران لعنت می فرستند.

«أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ - وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ». (آل عمران / ۸۷)

آنان (که با آن همه دلایل روشن و سابقه ی ایمان، مرتد شدند)، کیفرشان آن است که لعنت خدا و فرشتگان و عموم مردم بر آنان باشد.

یاری رساندن به مؤمنان

* فرشتگان در زندگی انسان ها تأثیر گذار و مؤثرند. در قرآن بارها نزول فرشتگان امدادگر برای یاری مؤمنان مطرح شده است. از جمله در جنگ بدر:

«إِذِ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ».

(به یاد آورید) زمانی که (در جنگ بدر) از پروردگارتان فریادرسی می طلبید، پس او دعا و خواسته ی شما را اجابت کرد (و فرمود): من یاری دهنده شما با فرستادن هزار فرشته ی پیاپی هستم. (انفال / ۹)

* یاری مستقیم فرشتگان از مؤمنان از مسائلی است که در قرآن کریم به آن اشاره شده است؛ مانند آیه فوق که فرشتگان تنها برای دلگرمی و تقویت روحیه ی مؤمنان نازل شدند؛ چنانچه در آیه بعد می فرماید:

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ - إِلَّا بُشْرَى □ وَتَطْمَئِنُّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ - إِنَّ اللَّهَ - عَزِيزٌ حَكِيمٌ». (انفال / ۱۰)

و خداوند، آن (پیروزی و نزول فرشتگان) را جز برای بشارت و این که دل هایتان با

آنان آرامش یابد قرار نداد و نصرت و پیروزی، جز از سوی خدا نیست، (به قدرت

خود و امداد فرشته هم تکیه نکنید) همانا خداوند، شکست ناپذیر حکیم است.

* در هستی دو ن-وع الق-ا وج-ود دارد: یک-ی الق-ای آرام-ش است که از س-وی

فرشتگان صورت می گیرد:

« إِذْ يُوحَىٰ رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ ... » (انفال / ۱۲)

خداوند به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم، پس شما مؤمنان را پایدار و ثابت قدم سازید، من در دل کفار وحشت خواهم افکند....

خداوند حتی هنگام جان دادن هم فرشتگان را می فرستد تا با القای حق، مؤمن را از وسوسه های شیطان حفظ کند.

دیگری هم القای ترس و وحشت است که از سوی شیطان انجام می شود:

« إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ... » (آل عمران / ۱۷۵)

سخنان شیطان در هوادارانش تأثیر گذارده و آنان را می ترساند.

قبض روح

قرآن کریم در موارد متعددی به موضوع قبض روح انسان بدست فرشتگان اشاره می کند:

« إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ... » (نساء / ۹۷)

همانا کسانی که فرشتگان، جانشان را می گیرند....

* قرآن به فرشتگانی که مأمور گرفتن جان انسان ها هستند، سوگند یاد می کند: (۱)

« وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا . وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا . وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا . فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا . فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا » . (نازعات / ۱-۵)

سوگند به فرشتگانی که جان (کافران) را به سختی می گیرند. سوگند به فرشتگانی که جان (مؤمنان) را به آسانی و نشاط می گیرند. سوگند به فرشتگانی که (در انجام

فرمان الهی) به سرعت شناورند. و (در انجام مأموریت) بر یکدیگر سبقت گیرند. و امور (بندگان) را تدبیر کنند.

ص: ۱۴۸

۱- . سوگند خداوند به فرشتگان، هم نشانه اهمیت و جایگاه فرشتگان در نظام هستی است و هم اهمیت امری که برایش سوگند یاد شده است.

* «نازعات» و «ناشاطات» دو وصف برای طایفه ای از فرشتگان است. «نزع» به معنای جدا کردن با کشیدن است. «نشط» به معنای گشودن گره است. «ناشط» به کسی گویند که کاری را با رغبت انجام می دهد.

به فرموده امام علی علیه السلام فرشتگان با آرامی و رفاقت جان مؤمنین را می گیرند: «يقبضون ارواح المؤمنین یسلونها سلاً رفیقاً»

* از آیات استفاده می شود که:

اولاً؛ هر دسته از فرشتگان مأمور کاری مخصوص اند و با این که تدبیر هستی با خداست: «یدبّر الامر» ولی خداوند به فرشتگان نیز اجازه تدبیر داده است: «فالمدبّرات امرأ»

ثانیاً؛ تمام هستی میدان کار فرشتگان است و فرشتگان، کار خود را به نحو احسن انجام می دهند.

برخی از مأموریت‌های فرشتگان

خوشامدگویی به مؤمنان

«... وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ». (رعد/ ۲۳)

... و فرشتگان از هر دری (برای تبریک و تهنیت) بر آنان وارد می شوند.

شفاعت

«... وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ». (انبیاء/ ۲۸)

...و آنان (فرشتگان) جز برای کسی که خداوند رضایت دهد، شفاعت نمی کنند و از ترس او (پروردگار) بیمناکند.

مأموران عذاب

«... عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ».

...آتشی که بر آن فرشتگانی درشتخو و سخت گیر نگهبانند و خدا را در آنچه فرمانشان دهد، نافرمانی نکنند و آنچه را فرمان یابند، انجام دهند. (تحریم/ ۶)

« فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا ». (ذاریات / ۴)

پس به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند، سوگند.

امام رضا علیه السلام فرمود: مراد از «المقسّمات امرًا» ملائکه ای هستند که هر روز ارزاق مردم را بین طلوع فجر تا طلوع خورشید تقسیم می کنند.

رابط بین ملک و ملکوت

« تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ». (قدر / ۴)

در آن شب، فرشتگان و روح به اذن پروردگارشان برای انجام هر کاری فرود آیند.

* با توجه به این که «تنزل» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد؛ روشن می شود که شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و نزول قرآن مجید نبوده؛ بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در همه سال تکرار می شود. منظور از «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند و هدف از نزول آنها انجام این امور است یا این که هر امر خیر و هر سرنوشت و تقدیری را با خود می آورند.

* از امام باقر سؤال شد: آیا شما می دانید شب قدر کدام شب است؟ فرمود: چگونه نمی دانیم، در حالی که فرشتگان در آن شب، اطراف ما دور می زنند.

با نزول فرشتگان بر قلب پیامبر و امام معصوم در شب قدر، ارتباط زمین با آسمان، ملک با ملکوت و طبیعت با ماوراء طبیعت برقرار می شود. در روایات آمده است که با منکران امامت، با سوره قدر احتجاج کنید؛ زیرا بر اساس این سوره، فرشتگان هر سال در شب قدر نازل می شوند. در زمان حیات پیامبر بر وجود شریف حضرتش وارد می شدند. پس از آن حضرت بر چه کسانی نازل

می شوند؟ روشن است که هر کسی نمی تواند میزبان فرشتگان الهی در شب قدر

باشد و باید او همچون پیامبر، معصوم بوده، ولایت امور بشر به عهده او باشد و او کسی جز امام معصوم نیست که در زمان ما، حضرت مهدی علیه السلام می باشد و فرشتگان در شب قدر

شرفیاب محضرش می شوند.

بشارت می دهند و با اولیای الهی سخن می گویند

با حضرت زکریا سخن گفتند و او را به فرزندى به نام یحیی بشارت دادند «ناده الملائکه» و همین فرشتگان با حضرت مریم گفتگو کردند: «اذ قالت الملائکه یا مریم»

بشارت دهنده به رزمندگان در جنگ هستند. «بجنود لم تروها»

بشارت دهنده در مورد فرزنددار شدن (به حضرت ابراهیم) هستند. «انا نبشرك بغلام اسمه یحیی»

بشارت دهنده به مؤمنان در لحظه ی مرگ هستند. «الّا تخافوا ولا تحزنوا»

مسئول نزول وحی هستند

«يُنزِلُ الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُ وَآ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ». (نحل / ۲)

خداوند فرشتگان را همراه با وحی که از فرمان اوست، بر هر کس از بندگانش که بخواهد، فرو می فرستد که مردم را هشدار دهید که معبودی جز من نیست؛ پس تنها از من پروا کنید (و مخالف دستورم عمل نکنید)

گاهی به صورت انسان ظاهر می شوند

اشاره

در مواردی فرشتگان به شکل انسان ظاهر شده اند که نمونه هایی از آن در قرآن آمده است، همچون: نزول جبرئیل بر حضرت مریم به شکل بشر، حضور هاروت و ماروت در حکومت سلیمان و نزول فرشتگان بر حضرت ابراهیم در قالب انسان و مأموریت عذاب مجرمان در دنیا، مانند قوم لوط.

کلمه «جن» به معنای پوشاندن است و همین معنا در همه مشتقات کلمه جریان دارد؛ مانند «جنین» چون از نظرها پنهان است. «جن» طایفه ای از موجوداتند که از حواس ما پنهانند و در قرآن کریم بسیار اسمشان برده شده و مانند ما مکلف به تکالیفند و همچون ما زندگی و مرگ و حشر دارند.

مقایسه‌ی انسان و جن

خلقت آنها قبل از خلقت انسان بوده

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ . وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ» . (حجر / ۲۶ و ۲۷)

ما انسان را از گل خشکیده ای که از گل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شده بود، آفریدیم و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم.

از آتش آفریده شده اند

بر اساس دو آیه بالا، مبدأ آفرینش انسان آب و خاک بوده و مبدأ آفرینش جن باد و آتش است و شیطان نیز برای سجده نکردن خود دلیل می آورد که من از آتش آفریده شده‌ام.

دارای تشخیص حق از باطل و منطق و استدلال هستند

همچنان که در سوره جن از قول آنها آمده است:

«قُلْ أَوْحَىٰ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنَّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا» . (جن / ۱)

بگو به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده اند، سپس گفته اند: ما قرآن عجیبی شنیده ایم!

* این آیه به خوبی نشان می دهد که جنیان دارای عقل و شعور و فهم و درک و مسئولیت و آشنا به لغت هستند و توجه به فرق بین کلام اعجاز آمیز با کلام عادی دارند، همچنین خود را موظف به تبلیغ حق می دانند و مخاطب خطاب های قرآن نیز هستند.

« يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ». (الرحمن / ۳۳)

ای گروه جنّ و انس! اگر می توانید از مرزهای آسمان ها و زمین نفوذ کنید، نفوذ کنید. هرگز نمی توانید مگر به واسطه قدرتی فوق العاده.

مکلف هستند

جن نیز همچون انسان، اختیار داشته و می تواند مرتکب گناه گردد.

« فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ». (الرحمن / ۳۹)

پس در آن روز (و آن موقف خاص) هیچ یک از انس و جن، از گناهش پرسیده نشود.

بخاطر همین در میان آنها مؤمن و کافر وجود دارد؛ در قرآن کریم از قول اجنه نقل شده است:

« وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرِيقًا قَدَدًا... وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ». (جن / ۱۱-۱۴)

و این که در میان ما افرادی صالح و افرادی غیر صالحند و ما گروه های متفاوتی هستیم... و این که گروهی از ما مسلمانان و گروهی ظالمند، هر کس اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده.

از نعمت های زمین استفاده می کنند

اشاره

خداوند نعمت ها را برای رشد و تربیت انسان و جن آفریده است؛ چنانچه می فرماید

« وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ». (الرحمن / ۱۰)

و زمین را برای زمینیان قرار داد

و پس از آن انسان و جن را مخاطب قرار می دهد که:

« فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ». (الرحمن / ۱۳)

(ای انسان و جن)؛ کدامین نعمت پروردگارتان را انکار می کنید؟

۲-۳. شیطان

شیطان به هر موجود موذی و منحرف کننده گفته می شود، موجودی که از راه راست برکنار بوده، در صدد آزار دیگران است، موجودی که سعی در ایجاد دودستگی و اختلاف و فساد دارد و این که به «ابلیس» هم شیطان اطلاق شده، بخاطر فساد و شرارتی است که در او وجود دارد.

ابلیس اسم یک موجود خاص است؛ اما شیطان به هر متمرّد و فاسدی می گویند و لذا قرآن می فرماید: « شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ ». (انعام / ۱۱۲) به هر موجود مضر شیطان می گویند؛ ولی به هر کس ابلیس نمی گویند. ضرب المثلی است، می گویند: «هر گردویی گرد است؛ ولی هر گردی گردو نیست». ابلیس شیطان است، ولی هر شیطانی ابلیس نیست.

۳-۲-۱. ویژگی های شیطان

کلمه شیطان نزدیک به هفتاد بار در قرآن ذکر شده که شامل موجودات ناپاک و موذی و... می شود؛ اما کلمه ابلیس یازده مرتبه در قرآن آمده و به تصریح قرآن از جنیان است؛ از این رو در مبحث جن به آن پرداخته شده است:

«وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ...». (کهف / ۵۰)

به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند، جز ابلیس، او از جن بود.

در آیات مربوط به داستان آدم مطرح شد که پس از سرپیچی شیطان از دستور سجده بر آدم و رانده شدن از درگاه الهی به عزت خداوند قسم خورد که انسان را گمراه کند و به همین خاطر در فرهنگ قرآنی شیطان نقش مهمی در سرنوشت انسان دارد و به همین خاطر خداوند مکرر خطر او را به انسان یادآوری می کند.

سؤال: چرا خدا شیطان را آفرید و به او مهلت داد و او را بر انسان مسلط کرد؟ چرا درخواست او را درباره ادامه حیاتش پذیرفت و چرا فوراً نابودش نکرد؟

جواب: اولاً؛ خداوند شیطان را شیطان نیافرید، خلقت شیطان از آغاز، پاک و بی عیب بود و به همین دلیل، سالیان دراز در صف مقربان درگاه خدا و فرشتگان بزرگ جای گرفته بود. سپس با قیاس بی مورد، بنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده درگاه خداوند گردید و لقب شیطان به خود اختصاص گرفت و انحرافش بر اثر خواست خودش بود.

ثانیاً؛ مهلت دادن به بدکاران، از سنت های الهی و در مسیر آزمایش و امتحان انسان است، علاوه بر آن که باید اسباب خیر و شر فراهم باشد و انسان با اختیار، راهی را انتخاب کند.

سؤال: آیا اغوای شیطان همواره به وسیله خود او انجام می گیرد یا آن که دستیارانی دارد؟

جواب: شیطان دارای دستیارانی است که قرآن درباره آنها تعبیرات متفاوتی دارد؛ گاهی تعبیر «ذریه» (فرزندان) شیطان را به کار می برد و گاهی از تعبیر «جنود» شیطان (لشکر) استفاده می کند و گاهی کلمه «قبیله» را به کار می برد.

«...إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي...»

جز ابلیس، او از جن بود، سپس از فرمان پروردگارش خارج شد، آیا (با این حال) او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید. (کهف / ۵۰)

« وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ». (شعراء / ۹۵)

و همچنین لشکریان ابلیس عموماً.

«... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ». (اعراف / ۲۷)

... چه این که او و همکارانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.

۳-۲-۲. شیطان و انسان

شیطان به عزت خداوند سوگند یاد کرده که با استمداد از حزب و قبیله اش و از راه زینت دادن، وعده ها، تبلیغات، وسوسه ها و...، از هر سو انسان را شکار کند و مردم در برابر این سوء قصد به چند گروه تقسیم می شوند، از جمله:

۱. انبیا، شیطان حتی از آنها هم دست بردار نیست و در آروزها و اهداف آن بزرگواران نیز مانع تراشی می کند؛ ولی در خود آنان نقشی ندارد. «القی الشیطان فی امتیته» یعنی شیطان در اهداف و آرزوهای پیامبر چیزی را القا می کند؛ ولی خداوند توطئه اش را خنثی می کند. بنابر فرموده قرآن کریم شیطان تنها بر مخلصین تسلط ندارد.

« قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ . إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ». (ص / ۸۲ و ۸۳)

ابلیس گفت: به عزت تو سوگند که همه (ی مردم) را گمراه خواهم کرد. مگر بندگان تو آنان که خالص شده اند.

پیامبران الهی معصومند و شیطان نمی تواند در درون آنها وسوسه کند و با آنان تماس بگیرد؛ مانند موسی که خداوند از او به عنوان بنده مخلص یاد می کند.

« وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ». (مریم / ۵۱)

و در این کتاب از موسی یاد کن؛ زیرا که او بنده ی (برگزیده و) خالص شده (خدا) و فرستاده ای پیامبر بود.

«مُخْلِص» آن گروه از افراد برگزیده ای هستند که شیطان راه نفوذ بر آنان را ندارد و خداوند، افرادی را برای رسالت خالص کرده است.

۲. مؤمنانی که شیطان با آنان تماس می گیرد؛ ولی متذکر شده و نجات می یابند.

« إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ».

همانا کسانی که تقوا پیشه کرده اند، هر گاه وسوسه های (شیطانی به آنان نزدیک شود، متوجه می شوند (و خدا را یاد می کنند) آن گاه بینا می گردند. (اعراف / ۲۰۱)

۳. مردم عادی که شیطان در روح آنان فرو رفته و وسوسه می کند.

« مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ . الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ » . (ناس / ۴ و ۵)

از شرّ وسوسه شیطان. آن که اندیشه بد در دل مردمان افکند.

۴. افراد فاسق که شیطان در عمق جانیشان رفته و بیرون نمی آید و بر فکر و دل و اعضا و جوارح آنان تسلط می یابد.

« وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ » . (زخرف / ۳۶)

و هر که از یاد خدای رحمن روی گردان شود، شیطانی بر او می گماریم که همراه و دمساز وی گردد.

۳-۲-۳. دشمنی شیطان با انسان

« أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ . وَأَنْ اعْبُدُونِي ۗ ذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ » . (یس / ۶۰ و ۶۱)

ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار است و تنها مرا بپرستید که راه مستقیم همین است.

« إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ » . (فاطر / ۶)

بی گمان شیطان دشمن شما است، پس شما نیز او را دشمن بگیرید؛ جز این نیست که او دار و دسته ی خود را فرا می خواند تا از اصحاب دوزخ باشند.

* سابقه ی دشمنی شیطان با بشر دیرینه است:

- آدم را از بهشت بیرون کرد. «کما اخرج أبویکم»

- او دشمنی است که دیده نمی شود. «أنه یراکم هو و قبيله من حیث لاترونهم»

- او دشمن قسم خورده است. «فبِعزَّتک...»

- از هر طرف به انسان حمله می کند. «من بین أیدیهم و من خلفهم...»

- وسیله ی او برای انحراف مردم، وعده ی فقر و امر به فحشاست. «الشیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء»

- او به هیچ چیز، جز با دوزخی کردن مردم راضی نمی شود. «یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر»

۳-۲-۴. هشدارهای مکرر خداوند درباره شیطان

«يَا بَنِي آدَمَ لَمَّا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ». (اعراف / ۲۷)

ای فرزندان آدم! مبادا شیطان فریبتان دهد، آنگونه که پدر و مادر (نخستین) شما را از بهشت بیرون کرد، (با وسوسه ی خوردن از آن درخت) لباس را از تن آن دو برکند تا عورت هایشان را بر آنان آشکار سازد. همانا شیطان و گروهش شما را از آنجا که شما آنها را نمی بینید، می بینند. ما شیاطین را دوستان و سرپرستان کسانی که ایمان نمی آورند، قرار دادیم.

* شیطان اهل ایمان را نیز وسوسه می کند و به لغزش می اندازد؛ ولی نمی تواند ولایت و سلطه کاملی بر آنها پیدا کند، «و ما کان لی علیکم من سلطان»؛ زیرا مؤمن، با توبه و پناه بردن به خدا نجات می یابد و شیطان تنها بر کافران سلطه دارد.

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا». (اسراء / ۵۳)

کارهای سراسر شرشیطان در قرآن عبارتند از: وسوسه، امر به فحشا و زشتی، زینت دادن کارهای زشت، ایجاد ترس و وحشت و دشمنی، وعده فقر و تهیدستی دادن، بدقولی و خلف وعده کردن، اسراف و بازداشتن از یاد خدا، اختلاف و تفرقه، تمرد و نافرمانی، ایجاد شک و تردید، شرک و انحراف و مشغول کردن انسان به آرزوهای طولانی.

شیطان، هر کس را به گونه ای گمراه می کند:

- عابد بنی اسرائیلی از راه عبادتش به گناه گرفتار می شود.

- قارون به علم و مدیریتش مغرور می شود. «علی علم عندی»

- بلعم باعورا با داشتن اسم اعظم به سراغ هوس های خود می رود. «آتیناه آیاتنا فانسلخ منها»

- سامری به علم و هنر خود مغرور می شود. «بصرت بما لم يبصروا»

- یکی را با مال و ثروتش دچار غرور می کند. «فلما آتاهم من فضله بخلوا به»

- دیگری را به فرزندان پسرش. «و بنین شهودا»

- دیگری را به حکومت. «أليس لي ملك مصر»

- و دیگری را به تجهیزات و برج و بارو. «جابوا الصخر بالواد»، «تحتون من الجبال بيوتا»

البته قرآن راه درمان و فرار انسان از شیطان را در دو چیز معرفی می کند:

یکی آن که به دید دشمن به او بنگرد، «انّ الشّيطان لكم عدوّ فاتّخذوه عدوّاً»

دیگر آن که از شرور شیطان، به خداوند پناه ببرد. «و اما ينزغَنَّك من الشّيطان نزغ فاستعذ بالله» و گرنه شیطان خارجی، «الشّيطان سوّل لهم» و شیطان درونی، «و كذلك سوّل لي نفسي» انسان را به هلاکت و نابودی می رسانند.

۱. دوبعدی بودن انسان

« ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ... ». (سجده / ۹)

سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید

* از نشانه های شرافت انسان، دمیده شدن روح الهی در اوست. «من روحه»

« أُولَئِكَ الَّذِينَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلِيمٍ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ». (یس / ۸۱)

آیا کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، توانا نیست که مثل آنها را بیافریند؟ آری، (می تواند) و او آفریدگار بسیار داناست.

* انسان مرکب از جسم و روح است؛ جسم انسان با مرگ متلاشی می شود و در حال حیات و زندگی نیز دائماً در حال تغییر است؛ ولی روح و شخصیت انسان ثابت است. در قیامت روح انسان همان روح دنیوی است؛ ولی جسم انسان در قالبی مشابه قالب جسم دنیوی او می باشد. «یخلق مثلهم»

« اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » (زمر / ۴۲)

خداوند است که جان ها را به هنگام مرگشان به طور کامل می گیرد، و (جان) آن را که نمرده است در هنگام خواب (می گیرد)، پس آن را که مرگ بر او قطعی شده نگاه می دارد و جان های دیگر را (که مرگش فرا نرسیده) برای مدتی معین (به جسم آنان) باز می گرداند. بی شک در این (گرفتن و دادن روح هنگام خواب و بیداری)، برای گروهی که فکر می کنند، نشانه هایی بزرگ (از قدرت خدا) وجود دارد.

* جسم و روح، دو حقیقت مستقل هستند و به هنگام مرگ یا خواب از هم جدا می شوند و روح پس از مرگ باقی می ماند.
« اللّٰهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ »

توضیح: انسان بخاطر برخورداری از بعد مادی و بعد معنوی، موجودی دو بعدی است؛ موجودات سه گروه هستند:

۱. موجوداتی که فقط تابع بعد مادی و غریزه هستند. (حیوانات)

۲. موجوداتی که فقط تابع بعد معنوی و وظیفه هستند. (ملائکه)

۳. موجوداتی که هم تابع غریزه و هم بدنال وظیفه است. (انسان)

شرافت انسان و وجه تمایز او از سایر موجودات این است که انسان هم وظیفه دارد و هم غریزه. انسان بخاطر برخورداری از دو بعد متفاوت، شخصیت و نیازهای متفاوتی با سایر موجودات دارد. نیازهای انسان را به دو دسته می توان تقسیم کرد:

۱. نیازهای مادی که هم شامل نیازهای فردی است و هم اجتماعی، نیازهای فردی مربوط به بعد جسمانی و مادی انسان است که حیوانات نیز در این خواسته ها با او مشترک هستند، مانند: خوراک، پوشاک، مسکن و تولید نسل. انسان از نوع دیگری از نیازهای مادی نیز برخوردار است که همان نیازهای

اجتماعی است؛ یعنی اگر انسان تنها زندگی می کرد، این نیازها وجود نداشت؛ اما

اگر پانصد نفر خواستند در یک جا زندگی کنند، مقررات می خواهد در زندگی جمعی نیازهای جدیدی هست؛ مانند: نیاز به مسئول، انواع قانون و مقررات و... .

۲. نیازهای عالی: عامل برتری انسان بر حیوانات بر خورداری از این دسته از نیازها و گرایش هاست که متعلق به بعد روحی انسان است. اگر انسان فقط منحصر در نیازهای شخصی بود، یکسری حیوانات از ما جلوتر بودند، اگر دید انسان این باشد که خوراکش خوب باشد، بعضی حیوانات خیلی خوراکش از ما بهتر است. دلیل برتری و شرافت انسان نیاز اجتماعی هم نیست؛ چون زنبور و مورچه هم دسته جمعی و گروهی زندگی می کند؛ ملکه و رهبر دارند؛ پس انسانیت ما نه بخاطر وجود نیازهای شخصی است و نه بخاطر نیازهای اجتماعی؛ بلکه به نیازهای عالی او که برآمده از روح انسان هست، برمی گردد. نیاز عالی مانند: شناخت و آگاهی، هر انسانی دلش می خواهد، آگاه شود و نسبت به سرچشمه هستی، شناخت پیدا کند، هر انسانی دلش می خواهد بفهمد که هدف از زندگی چیست؟

در حقیقت انسان بین دو بی نهایت قرار دارد. اگر اوج گرفت تا بی نهایت اوج می گیرد و از فرشته برتر می شود و اگر سقوط کرد تا بی نهایت سقوط می کند و آن قدر پست می شود که قرآن می فرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ». (تین / ۵) انسان می تواند از همه ی بدها بدتر شود. موش دزد است و یک انسان می تواند به اندازه ی همه ی موش های دنیا، دزدی کند، گرگ درنده است و یک انسان می تواند به اندازه ی تاریخ خلقت گرگ درندگی کند. روباه حيله گراست و انسان می تواند به اندازه ی روباه های کره ی زمین حيله گری کند و مار نیش می زند و زبان انسان می تواند به اندازه ی همه ی مارهای دنیا نیش بزند و شتر کینه دارد و

انسان می تواند کینه ی صد ساله داشته باشد. انسان موجودی است که می تواند از

ملائکه بهتر شود و اگر تربیت انبیا شامل او نشود از حیوان هم پست تر شود. اگر انسان هدایت انبیا شامل او نشود، هیتلر می شود و اگر شامل او شود، امام علی می شود. انسان موجودی است که فراز و نشیب زیادی دارد.

بزرگترین خسارت انسان این است که حقیقت خود را فراموش کند. خدا می گوید: وقتی می خواهیم انسانی را مجازات کنیم، کاری می کنیم که خودش را فراموش کند. «نَسُوا اللَّهَ». مردم خدا را فراموش می کنند، ما هم کاری می کنیم که «فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ». (حشر / ۱۹) خودشان را فراموش کنند؛ یعنی قابلیت و استعداد و نیروهای مادی و معنوی و جایگاه و منزلت خودت را فراموش می کنی. دنیای غرب انسان را چنان از خود غافل می کند که می گوید: انسان یعنی، کار، شهوت و رفاه. مگر انسان برای خوراک و پوشاک خلق شده؟ اگر این طور است، پس این همه استعداد برای چه می خواستیم؟ اگر من برای زندگی مادی و این جهانی خلق شده بودم، این همه استعداد نمی خواستم.

قرآن می گوید: انسان بی نهایت بزرگ است؛ اگر بداند که چه قدر می ارزد، زود خود را به امور دنیوی و مادی نمی فروشد. گاهی آدم نمی داند این مس است یا طلا؛ چون شناخت ندارد، ممکن است فریب بخورد. گاهی آدم نمی داند که چه قدر می ارزد، خودش را ارزان می فروشد، اگر بنزین لیتری یک میلیون تومان باشد، در آن صورت مردم همه جا سوار ماشین شخصی نمی شوند و فقط برای کارهای خیلی مهم سوار ماشین شخصی می شوند. اگر آدمی بفهمد که چقدر ارزشمند است، زود و ارزان خودش را نمی فروشد. چشم، گوش، استعداد و عمرش را راحت در اختیار دیگران قرار نمی دهد.

کلمه ی «روح» بیست و یک مرتبه در قرآن آمده و در موارد زیر بکار رفته است:

الف) روحی که در کالبد انسان دمیده شده است. «نفخ فیهِ من روحه»،

ب) وحی. «یُلَقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ»،

ج) قرآن. «كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»،

د) روح القدس. «أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»،

ه) فرشته برتر. «تَنْزِيلَ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ»،

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا».

و از تو درباره ی روح می پرسند. بگو: روح از امور پروردگارم (و مربوط به او) است و جز اندکی از دانش به شما نداده اند. (اسراء / ۸۵)

* روح بشر، امری پیچیده، ناشناخته و نفخه ای الهی و دارای بعد آسمانی است و تنها خداوند آن را می شناسد.

امام باقر صلی الله علیه و آله وسلم کلمه ی «قلیل» را به علم قلیل تفسیر نکردند؛ بلکه به معنای افراد قلیل تفسیر فرمودند. یعنی علم کامل، تنها به اندکی از مردم داده شده و تنها آنان به حقیقت روح آگاهی دارند.

* حقیقت روح، فوق فهم و دانش بشر و از اسرار الهی است. «من أمر ربی»

«وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَّ حَنُوتُكُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنْفِخُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ». (انعام / ۶۰)

و او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می گیرد و آنچه را در روز انجام می دهید می داند، سپس شما را از خواب برمی انگیزد تا مدت معین (عمر)

(شما) سپری شود. عاقبت باز گشت شما به سوی اوست پس شما را به آنچه انجام می دهید، خبر می دهد.

* با این که خداوند به هنگام خواب روح انسان را می گیرد؛ ولی می فرماید: ما شما را می گیریم، پس معلوم می شود روح انسان تمام حقیقت اوست.

«...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ...» (انعام / ۹۳)

و (ای پیامبر!) اگر ببینی زمانی را که ستمگران در سكرات مرگ قرار گرفته و فرشتگان (برای قبض روح آنان) دست های (قدرت) خویش را گشوده و فرمان جان دادن می دهند.

* روح انسان از جسم او مستقل است. «أخرجوا أنفسكم»

۲-۲. انتساب روح انسان به خدا

«...وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...» (حجر / ۲۹)

از روح خود در او دمیدم

* مراد از دمیده شدن روح خداوند در انسان، جان داشتن و نفس کشیدن نیست؛ زیرا حیوانات نیز نفس می کشند؛ بلکه مراد اعطای صفاتی چون خلاقیت، اراده و علم از سوی خدا به انسان است و نسبت دادن روح به خداوند، برای بیان شرافت آن است، نظیر «بیت الله» و «شهر الله».

۲-۳. دیدن رؤیا از نشانه های استقلال روح

در قرآن خواب های متعددی نقل شده که تعبیر شدن آنها در بیداری، از نشانه ی استقلال روح و رابطه ی آن با امور غیبی است، از جمله:

الف) خواب حضرت یوسف

« إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ » (یوسف / ۴)

آن گاه که یوسف به پدر خویش گفت: ای پدر! همانا من (در خواب) یازده ستاره با خورشید و ماه دیدم، آنها را در برابر خود سجده کنان دیدم.

ب) خواب حاکم مصر

« وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِنَّ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ » (یوسف / ۴۳)

و (روزی) پادشاه (مصر) گفت: من هفت گاو فربه که هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و (هفت خوشه) خشکیده ی دیگر را (در خواب) دیدم، ای بزرگان قوم! اگر تعبیر خواب می کنید درباره ی خوابم به من نظر دهید.

ج) خواب زندانیان مصر

« وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ».

و با یوسف، دو جوان دیگر وارد زندان شدند. یکی از آن دو (نزد یوسف آمد و) گفت: من در خواب خود را دیدم که (انگور را) برای شراب می فشارم و دیگری گفت: من خود را در خواب دیدم که بر سرم نانی می برم و پرندگان از آن می خورند، ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز! همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم. (یوسف / ۳۶)

د) خواب پیامبر اسلام

« لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ - رُؤْيَاهُ بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ - هُ آَمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤْيَاكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ... » (فتح / ۲۷)

همانا خداوند، آن رؤیا را برای پیامبرش به حق تحقق بخشید. شما مسلمانان انشاءالله آسوده خاطر، در حالی که (موی) سرهای خود را تراشیده و تقصیر (و مو و ناخن)

کرده اید کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید، به مسجد الحرام داخل خواهید شد.

ه) خواب حضرت ابراهیم

«... قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى... » (صافات / ۱۰۲)

گفت: ای فرزندانم! همانا در خواب (چنین) می بینم که تو را ذبح می کنم، پس بنگر که چه می بینی و نظرت چیست؟ ...

توضیح: در یک تقسیم بندی عوالم عبارتند از: عالم طبیعت، عالم مثال، عالم عقل.

روح انسان بخاطر تجردی که دارد، در خواب با آن دو عالم ارتباط برقرار می کند و به میزان استعداد و امکان خویش، حقایقی را درک می کند. اگر روح کامل باشد، حقایق را به همان صورت واقعی درک و فهم می کند و اگر نه حقایق به گونه ای دیگر خود را نشان می دهند و آنها را در قالب های دیگر می یابد. همان طور که در بیداری، شجاعت را در شیر و حيله را در روباه و بلندی را در کوه می دانیم و می بینیم، در خواب نیز علم را در قالب نور، ازدواج را در قالب لباس و جهل و نادانی را به صورت تاریکی مشاهده می کنیم.

کسانی که خواب می بینند، چند دسته اند:

دسته اول؛ کسانی که روح کامل و مجردی دارند و بعد از خواب رفتن حواس، با عالم عقل مرتبط شده و حقایقی را صاف و روشن از دنیای دیگر دریافت می کنند. (نظیر تلویزیون های سالم با آنتن های مخصوص جهت دار که امواج ماهواره ای را از نقاط دور دست می گیرد.) این گونه خواب ها که دریافتش مستقیم و صاف است، نیازی به تعبیر ندارد.

دسته دوم؛ کسانی هستند که دارای روح متوسط هستند و در عالم رؤیا، حقایق را ناصاف و همراه با برفک و تشبیه و تخیل دریافت می کنند. (که باید مفسری در

کنار دستگاه گیرنده، ماجرای فیلم را توضیح دهد و به عبارتی، عالمی آن خواب را تعبیر کند)

دسته سوم؛ کسانی هستند که روح آنان به قدری متلاطم و ناموزون است که خواب آنها مفهومی ندارد. (نظیر صحنه های پراکنده و پربرفک تلویزیونی که کسی چیزی سردر نمی آورد.) این نوع رؤیاها که قابل تعبیر نیستند، در قرآن به «اضغاث احلام» تعبیر شده است.

۳. قلب در قرآن

۱-۳. مفهوم قلب

در قرآن قلب به معانی مختلفی به کار رفته است:

اول: به معنی «عقل و درک»

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ...» (ق / ۳۷)

در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند.

* منظور از قلب، جسم صنوبری شکل نیست؛ بلکه مراد مرکز ادراک انسان است. امام کاظم علیه السلام می فرماید: منظور از قلب، عقل است. در این آیه قلب در کنار شنیدن مطرح شده است، پس مراد از قلب همان عقل است.

«خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده و بر چشم های آنها پرده افکنده و عذاب بزرگی در انتظار آنها است. (بقره / ۷)

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِّمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ» (ق / ۳۷)

قطعاً در سرگذشت پیشینیان تذکر و اندرزی است، برای آن کس که عقل دارد یا گوش فرا دهد و حاضر باشد.

دوم: به معنی «روح و جان»

«...وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ...» (احزاب / ۱۰)

هنگامی که چشم ها از وحشت فرو مانده و جان ها به لب رسیده بود.

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ - مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرًا لِلْمُؤْمِنِينَ» (بقره / ۹۷)

بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، قرآنی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

سوم: به معنی «مرکز عواطف»

«...وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ...» (بقره / ۹۳)

و دل های آنها با محبت گوساله بر اثر کفر آبیاری شد.

«فَبِمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّمْ يَكُنْ لَّهُمْ وَالِدٌ لَوْ يَكْفُرُونَ لَغَلِيظَ الْعِقَابِ لَانْفُضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» (آل عمران / ۱۵۹)

(ای رسول ما!) پس بخاطر رحمتی از جانب خدا (که شامل حال تو شده)، با مردم مهربان گشته ای و اگر خشن و سنگدل بودی، (مردم) از دور تو پراکنده می شدند... .

«...سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ...» (انفال / ۱۲)

به زودی در دل کافران ترس ایجاد می کنم.

۲-۳. انواع قلب

قرآن سه نوع قلب معرفی می کند:

۱. قلب سلیم ۲. قلب منیب

۳. قلب مریض

* ویژگی های قلب سلیم:

الف) قلبی که جز خدا در او نیست. «لیس فیهِ احد سواه»

ب) قلبی که پیرو راهنمای حق، توبه کننده از گناه و تسلیم حق باشد.

ج) قلبی که از حب دنیا، سالم باشد.

د) قلبی که با یاد خدا، آرام گیرد.

ه) قلبی که در برابر خداوند، خاشع است.

البته قلب مؤمن، هم با یاد خداوند آرام می گیرد و هم از قهر او می ترسد. «اِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» همانند کودکی که هم با والدین آرام می گیرد و هم از آنان حساب می برد.

* ویژگی های قلب مریض:

الف) قلبی کہ از خدا غافل است و لایق رہبری نیست. «لاتطع من اغفلنا قلبه»

ص: ۱۷۱

ب) دلی که دنبال فتنه و دستاویز می گردد. « فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ »

ج) دلی که قساوت دارد. «جعلنا قلوبهم قاسیه»

د) دلی که زنگار گرفته است. «بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون»

ه) دلی که مهر خورده است. «طبع الله علیها بکفرهم»

* ویژگی قلب منیب:

قلب منیب، آن است که بعد از توجه به انحراف و خلاف، توبه و انابه کرده و به سوی خدا باز گردد. ویژگی بارز آن تغییر حالات در رفتار و گفتار انسان است.

* قلب انسان، متغیر و تأثیرپذیر است، لذا مؤمنان این چنین دعا می کنند: «رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» خدایا! دل‌های ما را بعد از آن که هدایت نمودی، منحرف مساز.

امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: این جمله (آیه) را زیاد بگوئید و خود را از انحراف ایمن و درامان ندانید.

۳-۳. حالات قلبی انسان

«... وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ - هُوَ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ». (بقره/ ۲۸۴)

اگر آنچه را در دل دارید آشکار سازید یا پنهان دارید، خداوند شما را طبق آن محاسبه می کند. پس هر که را بخواهد (و شایستگی داشته باشد) می بخشد و هر که را بخواهد (و مستحق باشد) مجازات می کند و خداوند بر هر چیزی تواناست.

* حالات قلبی انسان متفاوت است: گاهی خطور است که بدون اختیار چیزی به ذهن می آید و انسان هیچ گونه تصمیمی بر آن نمی گیرد و گناه هم نیست؛ چون اختیاری و بدست ما نیست؛ اما آن حالات روحی که سرچشمه ی اعمال بد انسان می شود و در عمق روان ما پایگاه دارد، مورد مؤاخذة قرار می گیرد.

* انسان، در برابر روحيات، حالات و انگيزه هایش مسئول است و این مطلب مکرر در قرآن آمده است. از آن جمله:

- «يؤاخذكم بما كسبت قلوبكم»، خداوند شما را به آنچه دلهاي شما كسب نموده است، مؤاخذه مي كند.

- «فأنه أاثم قلبه»، براستی كه كتمان كننده، دل او گناهكار است.

- «ان السمع والبصر والفؤاد كل أولئك كان عنه مسئولاً»، همانا گوش و چشم و دل، هر کدام مورد سؤال هستند.

- «ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشه في الدين امنوا لهم عذاب أليم في الدنيا والآخرة» علاقه قبلي به شيوع گناه و فساد در ميان مؤمنان، سبب عذاب دنيا و آخرت است.

* حضرت علي عليه السلام مي فرمايد: مردم براساس افكار و نيات خود مجازات مي شوند.

* «از كوزه همان برون تراود كه در اوست». اعمال انسان نشانگر طرز تفكر و اعتقادات دروني او است. «تبدوا ما في انفسكم»

۳-۴. امراض قلبي انسان

قرآن مي فرمايد: بعضی از دلها پاک هستند و بعضی از دلها مريض و ناپاك. دل مريض مملو است از شك و بدگمانی و انكار و تعصب و لجبازی و غرور و...، دل سالم هم پر از مهر و ايمان و خلوص و توحيد است.

اگر دل مريض باشد، مانند ظرف نشسته ای است كه در آن شير بريزي. هرچه بيشر در ظرف نشسته شير بريزي، شير زودتر فاسد مي شود. بايد به امراض قلبي دقت كرد. امام زين العابدين عليه السلام در سحر ماه رمضان از خواب بر مي خيزد و مي گويد: «اللَّهُمَّ فَلكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ مَا نَقَّيْتَ مِنَ الشُّرْكِ قَلْبِي» خدايا! تو را شكر كه قلب مرا از شرك پاک کردی.

قلب سالم قلبي است كه آرامش دارد؛ چون مي داند كه بيهوده نيست و مي داند كه كارهايش زير نظر خداست. «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ». (رعد/ ۲۸) آدم از چه

چیزی دلهره دارد؟ انسانی که می ترسد، ترس او یا از نابود شدن است یا از به اسارت رفتن. کسی که به خدا ایمان دارد، آگاه است که نابود نمی شود. و می داند که مرگ نابوی نیست؛ بلکه با مرگ خانه را عوض می کند و لباسش عوض می شود. آدم مؤمن خود را در محضر خدا می بیند. هیچ گاه غصه نمی خورد که کاش این طور می شد. بنابراین قلب سالم، قلبی است که لجاجت نمی کند، پس از فهمیدن، باور می کند و تسلیم می شود.

« أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّيْءُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِّن ذِكْرِ اللَّيْءِ - أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ». (زمر/ ۲۲)

آیا کسی که خدا سینه اش را برای (پذیرش) اسلام گشاده است، پس او از طرف خدا بر (فراز مرکبی از) نور است (مثل کسی است که در تنگنای تعصب و لجاجت و غرور است؟ نه) پس وای بر آنان که از سنگدلی یاد خدا نمی کنند! آنان در گمراهی آشکارند.

* درمان قساوت قلب: در روایات آمده است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم این آیه را تلاوت فرمود، از حضرت پرسیدند: نشانه ی ورود نور در دل چیست؟ فرمود: «التَّجَافِي عَنِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةِ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَالِاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ» دل نبستن به سرای پر فریب دنیا و توجه به سرای جاودان آخرت و آمادگی برای مرگ پیش از فرار رسیدن آن.

* قساوت، مانع تابش نور الهی بر قلب است. «القاسیه قلوبهم» (به جای تنگدلی که مناسبت بیشتری با سعه ی صدر دارد، به سنگدلی تعبیر نمود؛ زیرا ظرف تنگ کمی نفوذپذیر است؛ ولی سنگدلی هرگز نفوذپذیر نیست).

توضیح: عوامل قساوت چیست؟ در روایاتی بعضی از عوامل قساوت بیان شده است از جمله: پر خوری، پر خوابی، پر گویی، سر و کله زدن با آدم احق، نشست و برخاست با آدم های عیاش، شنیدن لهو و لعب، خنده ی زیاد، آرزوی زیاد.

یکی دیگر از عوامل قساوت قلب تغذیه است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ...». (مائده/ ۳)
گوشت مرده خوردن حرام است. خون خوردن حرام است. لذا سفارش شده است که یک سری از غذاها را نخورید که «قسی القلب» می شوید.

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ . كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ.»

چنین نیست، بلکه آنچه کسب می کردند بر دل‌هایشان زنگار نهاده است. آنان در آن روز از (الطاف) پروردگارش محجوب و محرومند. (مطففین/ ۱۴ و ۱۵)

* «رین» به معنای زنگار است که بر اجناس قیمتی می نشیند. امام باقر صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: هرگاه گناه بر انسان غالب شود، امیدی به رستگاری او نخواهد بود و این است معنای «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ».

* امام رضا علیه السلام فرمود: مراد از «إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ» آن است که از پاداش خداوند محرومند، و گرنه خداوند مکان ندارد.

توضیح: گاهی دل آدم زنگ می زند. امام باقر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هیچ بنده ای نیست، مگر آن که قلبش سفید است. با انجام هر گناه، در آن سفیدی نقطه ی سیاهی پدید می آید و اگر توبه کند، آن سیاهی محو می شود و اگر اصرار بر گناه کند، سیاهی

توسعه یافته و تمام سفیدی قلب را فرامی گیرد و دیگر انسان به خیر و سعادت راه پیدا نمی کند.

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.»

(راسخان در علم می گویند): پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی، دل‌های ما را به باطل مایل مگردان و از سوی خود ما را رحمتی ببخش. به راستی که تو خود بسیار بخشنده ای. (آل عمران/ ۸)

* محور هدایت و گمراهی، قلب و افکار انسانی است. «لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا»

توضیح: «زیغ» به معنی انحراف از راه حق است. افراد با تقوا یکی از دعاهایشان این است: « رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا » (آل عمران / ۸) بعد از آن که ما را هدایت کردی و در خط قرار دادی، قلب ما را منحرف نکن.

بعد از آن که باور کردم، شک نکنم. حضرت یوسف را در چاه انداختند، در زندان انداختند، درها را به رویش بستند، توطئه ای برای به فساد کشاندن او راه انداختند. از همه ی این خطرات به سلامت خارج شد؛ اما این که حکومت را در اختیار گرفت، چون حکومت آدم را مست می کند، گفت: خدایا! حالا- که مرا رئیس حکومتم کردی، خدایا! وقتی جان مرا می گیری، من مسلمان باشم! علی بن ابیطالب علیه السلام پای سخنرانی پیغمبر بود. پیغمبر در سخنرانی اعلام کرد: یا علی! تو را خواهند کشت! حضرت علی نترسید و هیچ سؤالی نکرد که چه کسی؟ چرا؟ چه زمانی و چگونه می کشد؟ فقط پرسید: یا رسول خدا! وقتی مرا می کشند «أَفِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي» (۱) دین خواهم داشت یا بی دین خواهم بود؟ و نکند منحرف شده باشم. علی علیه السلام به فکر انحراف است. یوسف به فکر انحراف است. انحراف یکی از امراض قلبی است.

این درس بزرگی است، این انسان است که در یک چشم به هم زدن ممکن است، منحرف شود. آدم شدن مثل رانندگی است، کسی ممکن است چهل سال راننده باشد و با لحظه ای چرت زدن به دره بیفتد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: شیطان شش هزار سال عبادت کرد، ولی در یک چشم به هم زدن در برابر خدا لجبازی کرد. گفت: سجده نمی کنم. با یک لحظه لجبازی هزاران سال عبادتش از بین رفت.

قرآن می گوید: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ». (آل عمران/۷)

ص: ۱۷۶

آنجایی که در دلشان انحراف است، از متشابهات پیروی می کنند. آیات محکم را رها و متشابه را می گیرد. انسان های مریض به سراغ آیه های دو پهلو می روند. آدم های سالم در برابر آیه های دو پهلو صبر می کنند و می گویند: علم این آیه ها نزد ائمه است. صبر کنیم تا روشن شود. قضاوت عجولانه نمی کنند و روی آیه های محکم، تأمل می کنند.

« خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ».

خداوند بر دلها و بر گوش آنان مهر زده است و در برابر چشمانشان پرده ای است و برای آنان عذابی بزرگ است. (بقره/ ۷)

* مهر بدبختی که خداوند بر دل کفار می زند، کیفر لجاجت های آنان است. چنان که می خوانیم:

«يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ»

خدا بر دل افراد متکبر و ستم پیشه مهر می زند.

* کفر و الحاد، سبب مهر خوردن دلها و گوش هاست.

* کیفر الهی، متناسب با عمل ماست. «خَتَمَ اللَّهُ» جزای کسی که حق را فهمید و بر آن سرپوش گذاشت، آن است که خدا هم بر چشم، گوش، روح و فکرش سرپوش گذارد. در واقع انسان، خود عامل بدبختی خویش را فراهم می کند. امام رضا علیه السلام فرمود: مهر خوردن، عقوبت کفر آنهاست.

توضیح: یکی دیگر از مرض های قلبی ختم است. در آیه هایی از قرآن داریم: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» خدا بر دل هایشان مهر می زند. چگونه خداوند بر دلها مهر می زند؟ اگر در هر برخوردی بین دنیا و آخرت، طرفدار دنیا بودی، دنیاپرست شدی و آخرت را پشت سر انداختی، قلب انسان مهر خواهد خورد.

« إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَازْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ». (توبه / ۴۵)

تنها کسانی از تو اجازه می گیرند (به جبهه نروند) که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دلهایشان مردد گشته است، پس آنان در شک و تردیدشان سرگردانند.

* حضرت علی علیه السلام می فرماید: هر کس در شک و تردید بماند، شیطان ها او را له و لگدمال می کنند.

* بدتر از تردید، استمرار و باقی ماندن در شک است. «فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ»

توضیح: از امراض قلبی شک و ریب است. قرآن می فرماید: «وَأُتَابَتْ قُلُوبُهُمْ» هرچه برایشان استدلال می آوری، شک دارند و قبول نمی کنند. دل هایشان شکاک است. البته دو نوع شک داریم. گاهی شک مخرب است، گاهی شک سازنده است. شکی که خراب می کند، شکی است که به آدم اجازه ی تصمیم گیری نمی دهد. این شک مغزم را نگه داشته و مچ پایم را گرفته و نمی گذارد، تصمیم بگیرم؛ اما بعضی شک ها شک سازنده اند. یعنی ابتدا شک می کند، سپس به دنبال تحقیق می رود. اگر در شک ماندی، شک خراب می کند، اما اگر شک کردیم و به

دنبال شک قدم در راه گذاشتیم برای انجام تحقیق، این شک سازنده است. پس گاهی شک سکوی تحقیق است. گاهی شک بازدارنده ی تصمیم و قاطعیت است. این شک بد است.

۳-۵. ویژگی های قلب مؤمن و کافر

قلب مؤمن و کافر هریک خصوصیتی دارد، از جمله:

قلب مؤمن:

قلب کافر:

۱. حیات. «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيِنَاهُ» ۱. مرض. «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»

۲. شفا. «وَيَشْفِي صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ» ۲. قساوت. «جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»

۳. طهارت. «امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» ۳. عدم پذیرش. «أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»

۴. سعه صدر. «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» ۴. مُهر خوردن. «طَبَعَ اللَّهُ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ»

۵. هدایت. «مَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ» ۵. احاطه ظلمت. «رَانَ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ»

۶. ایمان. «كُتِبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانُ» ۶. حجاب. «جَعَلْنَا عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ أَكِنَّةً»

۷. سکینه. «السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ» ۷. قفل شدن. «أَمَّ عَلَيَّ قُلُوبَ أَقْفَالِهَا»

۸. الفت. «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» ۸. سختی. «خَتَمَ اللَّهُ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ»

۹. اطمینان قلبی. «الَا بَذَكَرَ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ» ۹. برگشت و نفهمی. «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»

القلوب»

۴. عقل در قرآن

۴-۱. عقل و جهل

«وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّـهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوعًا قَالِ اعْوِذْ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ». (بقره/ ۶۷)

و (بخاطر بیاورید) هنگامی که موسی به قوم خود گفت: خداوند به شما فرمان می دهد (برای یافتن قاتل) ماده گاوی را ذبح کنید، گفتند: آیا ما را به تمسخر می گیری؟ (موسی) گفت: به خدا پناه می برم از این که از جاهلان باشم.

* در فرهنگ قرآن و روایات، جهل به معنای بی خردی است، نه نادانی. لذا کلمه ی «جهل» در برابر «عقل» به کار می رود، نه

در برابر علم و چون مسخره کردن دیگران، نشانه‌ی بی‌خردی است، حضرت موسی از آن به خدا پناه می‌برد.

ص: ۱۷۹

« وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ». (بقره / ۱۳۰)

کیست که از آئین ابراهیم روی بگرداند، مگر کسی که خود را (فریب داده و) بی خردی کند؟ و همانا ما او را در این جهان برگزیدیم و قطعاً او در جهان دیگر (نیز) از صالحان است.

توضیح: در قرآن، به افرادی که حقائق را نادیده انگاشته و کفران نعمت کنند، سفیه گفته می شود. چنان که به بنی اسرائیل به جهت بهانه های بی موردی که درباره ی تغییر قبله می گرفتند، سفیه گفته شده است: «سِقُولِ السَّفَهَاءِ» در ذیل آیه ی «و لا تَتَوَاتُوا السَّفَهَاءَ أَمْوَالِكُمْ»

امام معصوم علیه السلام فرمود: کسی که شراب بخورد، سفیه است. چنین شخصی به جای نوشیدنی های مفید و حلال، به سراغ آشامیدنی مضر و حرام می رود. کسانی که راه حق را رها نموده، بی راهه می روند، سفیه هستند و آن کس که در انتخاب رهبر و مکتب، قدم درست بردارد، عاقل است.

در حدیث می خوانیم: عقل همان چیزی است که به وسیله آن خدا عبادت شود، و گرنه شیطن است.

« وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغَضٍ مِنْهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ». (بقره / ۷۶)

و (همین یهودیان) هنگامی که مؤمنان را ملاقات می کنند، می گویند: ایمان آوردیم، ولی هنگامی که بعضی از آنها با بعضی دیگر خلوت می کنند، می گویند: چرا آنچه را که خداوند (درباره ی صفات پیامبر اسلام) برای شما (در تورات) گشوده (و بیان کرده، به مسلمانان) بازگو می کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه پروردگارتان بر ضد شما به آن استدلال کنند؟ پس آیا تعقل نمی کنید؟

«... فَاتَّقُوا اللَّهَ - يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا». (طلاق / ۱۰)

... پس ای خردمندان که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید. همانا خداوند وسیله تذکر برای شما فرستاده است.

* عقل و ایمان از یکدیگر جدا نیست. «أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا»

* عقل از درون و وحی از بیرون، وسیله های نجات بشرند. «اولی الالباب... أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا»

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ». (ملک / ۱۰)

و گویند: اگر ما (حق را) می شنیدیم یا تعقل می کردیم، در زمره اهل آتش نبودیم.

* ریشه تکذیب، عدم تعقل است. (تعالیم اسلام مطابق با عقل است، اگر تعقل می کردیم مؤمن می شدیم.)

* عقل واقعی آن است که انسان حق را بشنود، بپذیرد و پیروی کند تا از قهر الهی خود را نجات دهد. «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ»

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ - قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانُوا آبَاءَهُمْ لَّا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ». (بقره / ۱۷۰)

و هنگامی که به آنها (مشرکان) گفته شود: آنچه را خدا نازل کرده است پیروی کنید، گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم. آیا (از آنان پیروی می کنند) هرچند پدرانشان چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافته بودند؟

* پیروی و اطاعت عقلانی مانعی ندارد، مورد انتقاد قرآن، تقلید از کسانی است که نه خود دارای تعقل بوده اند و نه هدایت انبیا را پذیرفته اند.

* راه حق، با عقل و وحی بدست می آید. «لَّا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»

* عقل، ما را به پیروی از وحی، راهنمایی می کند. «اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلْنَا... أَوْلَوْا كَانُوا آبَاءَهُمْ لَّا يَعْقِلُونَ»

«أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۖ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ».

پس آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده حق است، مانند کسی است که نابیناست؟ همانا تنها صاحبان خرد پند می گیرند. (رعد/ ۱۹)

* فطرت، عقل و علم در انسان، مغز و لیبی دارند که گاه به واسطه عادات، رسوم، خرافات، غرائز، روی آنها پوشیده می شود، لذا انسان باید دائماً متوجه آن هسته ی مرکزی و مغز آنها باشد.

* عقل انسان را به حقانیت کتاب آسمانی رهنمون می شود. «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»

* علم مفید، محصول تعقل و تذکر است. «من يعلم، يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»

* برای رسیدن به عقل سلیم و فطرت خالص باید گناه و غفلت را از خود دور کرد. «إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»

«يَا قَوْمِ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ». (هود/ ۵۱)

(هود گفت:) ای قوم من! من از شما در برابر رسالتم پاداشی درخواست نمی کنم، پاداش من نیست مگر بر عهده آن کس که مرا آفریده است، پس آیا تعقل نمی کنید؟!

* تعقل، ما را به تبعیت از انبیا و پیروی از وحی راهنمایی می کند. (عقل، ضد وحی نیست؛ بلکه زمینه ساز پذیرش وحی است) «افلا تعقلون»

«أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهِ-ذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ». (طور/ ۳۲)

آیا عقل هایشان آنان را دستور می دهد به این (که به پیامبر تهمت بزنند؟) بلکه آنان خود قومی طغیانگرند؟

* «أحلام» جمع «حلم» به معنای عقل است. از آنجا که بزرگان قریش خود را صاحبان عقل و فکر می دانستند، قرآن در این آیه می فرماید: آیا عقل آنان چنین حکم می کند که قرآن را سحر و جادو بدانند، خیر بلکه آنان در برابر حق سرکشی می کنند؟

* ریشه ی کفر و شرک، طغیان و سرکشی در برابر حق است، نه عقل و اندیشه. «أَمْ

هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ»

* واژه «اولوا الالباب» (صاحبان خرد) شانزده مرتبه در قرآن آمده و هر مرتبه همراه با یک کمال و وصفی بیان شده است. از جمله:

۱. راز احکام را می فهمند

« وَلكُمْ فِي الْفِصَاصِ حَيَاةٌ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ » . (بقره / ۱۷۹)

وای صاحبان خرد، برای شما در قصاص حیات و زندگی است تا شما تقوا پیشه کنید.

۲. آینده نگر هستند

«... وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ » . (بقره / ۱۹۷)

و زاد و توشه تهیه کنید که البته بهترین زاد و توشه، پرهیزگاری است. ای خردمندان! تنها از من پروا کنید.

۳. دنیا را محل عبور و گذر می دانند، نه توقف گاه و مقصد

«... لَلآيَاتِ لِأُولِي الْأَلْبَابِ . الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ » .

خردمندان... در آفرینش آسمان ها و زمین اندیشه می کنند (و از عمق جان می گویند): پروردگارا! این هستی را باطل و بی هدف نیافریده ای، تو (از کار عبث) پاک و منزهی، پس ما را از عذاب آتش نگهدار. (آل عمران / ۱۹۱)

۴. از تاریخ، درس می گیرند

« لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ... » . (یوسف / ۱۱۱)

در سرگذشت های آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است.

۵. بهترین و برترین منطق را می پذیرند

« الَّذِينَ يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ - هُوَ وَأُولَٰئِكَ هُمُ أُولُو الْأَلْبَابِ » . (زمر / ۱۸)

کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند، آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندانند.

« أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحِيدُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ». (زمر / ۹)

آیا چنین کسی با ارزش است یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام، از عذاب آخرت می ترسد، و به رحمت پروردگارش امیدوار است، بگو آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها صاحبان مغز متذکر می شوند.

۷. در هر حال به یاد خدا هستند

« لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ . الَّذِينَ يَذْكُرُونَ وَاللَّهِ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ».

(خردمندان) کسانی هستند که ایستاده و نشسته و (خوابیده) بر پهلو یاد خدا می کنند.

۸. به حقانیت کتاب آسمانی ایمان دارند. (آل عمران / ۱۹۱)

« أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ».

پس آیا کسی که می داند آنچه از جانب پروردگارت بسوی تو نازل شده حق است، مانند کسی است که نایبناست؟ همانا تنها صاحبان خرد پند می گیرند. (رعد / ۱۹)

۹. به عهد خود وفا می کنند

« ... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ . الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ - وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ ».

(رعد / ۱۹ و ۲۰)

(خردمندان) کسانی هستند که به پیمان الهی وفا می کنند و عهد (او را) نمی شکنند.

۱۰. از خدا خشیت دارند

« ... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ... وَالَّذِينَ يَصِّمُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ - بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ». (رعد / ۱۹ -

۲۱)

و (خردمندان) کسانی هستند که آنچه را خداوند به پیوند با آن فرمان داده پیوند می دهند و در برابر پروردگارش (بخاطر شناختی که دارند خشوع و) خشیت دارند و از سختی حساب می ترسند.

۱۱. اهل صبر و نماز و انفاق هستند

«... إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ... وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ»

و (خردمندان) کسانی هستند که برای جلب توجه پروردگارشان صبر پیشه کرده و نماز بپا داشتند و از آنچه روزیشان کردیم پنهانی و آشکارا انفاق کردند و بدی را با نیکی پاک می کنند. آنانند که سرای آخرت مخصوص آنهاست. (رعد / ۱۹-۲۲)

۱۲. در آیات قرآن تدبر می کنند

« كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ». (ص / ۲۹)

(این) کتاب مبارکی است که به سوی تو فرو فرستادیم تا در آیات آن تدبر کنند و خردمندان پند گیرند.

۴-۴. موارد دعوت قرآن به تعقل و تفکر

* موضوعاتی که قرآن انسان را به تعقل در آنها دعوت می کند، عبارتند از:

قرآن

« لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ». (انبیاء / ۱۰)

همانا بر شما کتابی نازل کردیم که در آن وسیله ی تذکر شماست، آیا نمی اندیشید؟

آیات تکوینی و پدیده ها و نظم جهان

« وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مِمَّا تَشْكُرُونَ . وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ . وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ». (مؤمنون / ۷۸-۸۰)

و اوست که برای شما گوش و چشم ها و دل ها آفرید، چه اندک سپاس گزارید و اوست که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید و اوست که زنده می کند و می میراند و رفت و آمد شب و روز برای اوست، پس آیا نمی اندیشید؟

ص: ۱۸۵

« قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الفَوَاحِشَ مِمَّا ظَهَرَ مِنْهَا وَمِمَّا بَطَنَ وَلَمَّا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ».

(انعام/۱۵۱) بگو: بیاید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده بخوانم: چیزی را با او شریک مگیرید و به پدر و مادر نیکی کنید و فرزندانان را از ترس تنگدستی نکشید. ماییم که به شما و آنان روزی می دهیم و به کارهای زشت، چه آشکار و چه پنهان، نزدیک نشوید، و نفسی را که خداوند (کشتن آن را) حرام شمرده، جز به حق (مثل قصاص یا دفاع) نکشید، اینهاست آنچه خداوند شما را به آن توصیه فرموده، باشد که تعقل و اندیشه کنید.

سرگذشت پیشینیان

»

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى ﴿۱۲۸﴾ (طه/ ۱۲۸)

پس آیا مردمانی که پیش از این مورد قهر و هلاکت ما قرار گرفتند و (اینان امروز) در خانه های آنان رفت و آمد می کنند، برای هوشیاری و هدایتشان کافی نیست؟! همانا در آن (حوادث) برای صاحبان عقل و اندیشه نشانه ها و عبرت هاست.

داستان های حکمت آموز

«...فَأَقْصَصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (اعراف/ ۱۷۶)

پس این داستان را (برایشان) بازگو کن، باشد که بیندیشند.

ترجیح دادن آخرت بر دنیا

« وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ».

و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست و البته خانه ی آخرت، برای تقوا پیشگان بهتر است. آیا نمی اندیشید؟ (انعام/ ۳۲)

* عقل به خوبی تشخیص می دهد که زندگی آخرت با نعمت های جاویدان آن از چند روز زندگانی معدود دنیا بهتر است، لذا هرگز منافع آخرت خود را فدای لذت دنیا نمی کند. این مطلبی است که در قرآن مکرر یادآوری شده است.

معبودهای دیگر (غیر خدا) نفعی ندارند

«قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ - مِمَّا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ . أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ - أَفَلَا تَعْقِلُونَ». (انبیاء / ۶۶ و ۶۷)

(ابراهیم) گفت: پس آیا شما بجای خداوند چیزی را می پرستید که هیچ سودی برای شما ندارد و هیچ زیانی به شما نمی رساند؟! اف بر شما و بر هر چه که غیر از خدا پرستش می کنید، آیا نمی اندیشید!؟

عمل به کتاب خدا و امانت دار بودن نسبت به آن

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ - ذَا الْمَأْذِنِ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَمَّا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ - إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأَخْرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ». (اعراف / ۱۶۹)

پس از آنان، فرزندان (ناصالح) جانشینان آنها شدند که کتاب آسمانی (تورات) را به ارث بردند (ولی قدر آن را ندانستند) متاع ناپایدار این دنیا را می گرفتند (و بارها کردن قانون خدا) می گفتند: به زودی ما بخشوده خواهیم شد و اگر بار دیگر همان منافع مادی پیش آید، باز هم آن را می گیرند (و قانون خدا را رها می کنند) آیا از آنان در کتاب آسمانی، پیمان گرفته نشده که جز حق، نسبتی به خدا ندهند؟ با این که مطالب آن کتاب و پیمان را بارها (به صورت درس) خوانده اند، (ولی در عمل، دنیا پرستند) در حالی که خانه آخرت برای اهل تقوا بهتر است. آیا تعقل نمی کنید؟

رعایت ادب و اخلاق

«إِنَّ الَّذِينَ ينادونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ». (حجرات / ۴)

همانا کسانی که از پشت حجره ها تو را می خوانند، اکثرشان تعقل نمی کنند.

* این رفتار بی ادبانه برخی مسلمانان با پیامبر را قرآن به عنوان نمونه ذکر می کند و حکم کلی آن در روایات بیان شده است؛

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «دین و ادب نتیجه عقل است» و نیز می فرماید: «کسی که ادب ندارد، در واقع عاقل نیست».

تصدیق آنچه از طرف خدا آمده است

«كُلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ . قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ . وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ .» (ملک/ ۸ - ۱۰) هر زمان گروهی در آن افکنده می شوند نگهبانان دوزخ از آنها سؤال می کنند: مگر انذارکننده الهی به سراغ شما نیامد! می گویند: آری، انذارکننده به سراغ ما آمد، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند هرگز چیزی نازل نکرده و شما در گمراهی بزرگی هستید! و می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم، یا تعقل می کردیم، جزو دوزخیان نبودیم.

رویگردانی از دین بی خردی است

اشاره

«وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفْسَهُ» . (بقره / ۱۳۰)

کیست که از آئین ابراهیم روی بگرداند، مگر آن که خود را (فریب داده و) بی خردی کند.

* در روایات معصومین: نیز وظیفه اصلی عقل را، بندگی خدا دانسته‌اند؛ از امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم پرسیده شد: «عقل چیست؟» فرمود: چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش می شود؛ آن شخص می گوید: «پس آن چه معاویه داشت، چه بود؟» فرمود: آن نیرنگ و شیطنت و شبیه عقل بود؛ ولی عقل نبود. همچنین در روایات از معصومین نقل شده است: «مؤمن به خدا ایمان نمی آورد، مگر این که تعقل کند» و «دینداری به اندازه عقل است» و «نخستین پایه اسلام، عقل است»

* دین نیز در خردورزی انسان و رشد و تکامل عقل او مؤثر است. چنانچه قرآن می‌فرماید:

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» .

(ما پیامبران پیش از تو را) همراه با معجزات و کتب (آسمانی فرستادیم) و به سوی تو ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم، تا برای مردم آنچه را که برایشان نازل شده روشن بیان کنی و شاید بیاندیشند. (نحل / ۴۴)

* امام علی می‌فرماید: «هر که خدا را یاد کند، خداوند دلش را زنده و عقل و خردش را نورانی می‌گرداند» و «یاد خدا عقل‌ها را راهنمایی و هدایت می‌کند»

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ». (یوسف/۱۰۹) و پیش از تو (پیامبری) نفرستادیم، جز مردانی از اهل آبادی ها را که به آنان نیز وحی می کردیم. (با وجود این) آیا در زمین سیر نکرده اند تا عاقبت کسانی را که پیش از آنان بوده اند بنگرند؟ و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند بهتر است. آیا نمی اندیشید؟

* به کار انداختن عقل و فکر بشر از اهداف رسالت انبیا و قرآن است. «أفلا تعقلون»

* خرد و اندیشه، انسان را به سوی مکتب انبیا پیش می برد. «أفلا تعقلون»

* اهمیت تعقل از نظر قرآن تا جایی است که بدترین موجودات را کسانی می داند که اندیشه نمی کنند:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ - الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ». (انفال / ۲۲)

همانا بدترین جنندگان نزد خداوند، (کسانی هستند که نسبت به شنیدن حق) کراند (و نسبت به گفتن حق) لال هایند، آنها که تعقل نمی کنند.

* گروهی در قیامت اقرار خواهند کرد که به سخن حق گوش فرا نمی دادند و یا در آن تعقل نمی کردند و این سبب دوزخی شدن آنان شده است. «لو كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» اگر گوش شنوا داشتیم یا تعقل می کردیم، از دوزخیان نبودیم.

* ارزش انسان به خردورزی اوست، اگر تعقل نکند، بدترین جنندگان می شود. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ... الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (آری، داشتن گوش، زبان و عقل زمانی ارزشمند است که بهره گیری صحیح از آنها شود. کسی که مثلاً با زبانش امر به معروف و نهی از منکر نمی کند، همچون آدم لال است.)

* در قرآن، افرادی که تربیت الهی را نمی پذیرند به چیزهای تشبیه شده‌اند از جمله:

گاهی به مرده تشبیه شده اند: «فَأَنْتَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى»

گاهی به چهارپایان: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ»، «يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»

گاهی به بدتر از چهارپایان: «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ»

و گاهی به بدترین جنبنده: «شَرُّ الدَّوَابِّ»

سؤال: چرا انسان منحرف از چهارپایان بدتر است؟

جواب: ۱. حیوان بیش از آنچه که هست، نمی تواند رشد کند؛ ولی انسان می تواند و زمینه و امکانات رشد کامل برای او فراهم است.

۲. حیوان عقل ندارد تا خوب و بد را بفهمد و حق و باطل را بشناسد، ولی انسان های منحرف با داشتن عقل، آن را زیر پا گذارده و بر اساس هوس عمل می کنند.

۳. حیوان از یک غریزه ی ثابت پیروی می کند؛ ولی انسان منحرف از صدها هوا و هوس.

۴. انسان منحرف، هم کج می رود و هم انحراف خود را توجیه می کند.

۵. حیوان، نسبت به کسی که به او محبت کند، رام است؛ ولی انسان منحرف نسبت به خدای مهربان کفر می ورزد و بسیار ناسپاس است.

۶. حیوانات تسبیح آگاهانه دارند؛ «كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ»؛ اما انسان منحرف، آگاهانه و از روی لجاجت ذکر و تسبیح نمی گوید و از خدا غافل است.

۷. حیوانات، استحقاق عذاب الهی را ندارند؛ ولی انسان منحرف به قهر او گرفتار خواهد شد.

در قرآن و روایات و دعاها، چند گونه نفس برای انسان بیان شده است:

الف) نفس اماره: همواره انسان را به بدی ها فرمان می دهد و اگر با عقل و ایمان مهار نشود، انسان را به سقوط و تباهی می کشاند. در قرآن می خوانیم: « إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَرَاةٌ رَّحِيمٌ » به درستی که نفس (انسان را) به کارهای زشت و ناروا فرمان می دهد مگر آنکه پروردگارم رحم کند.

- این نفس، آنقدر خواهش و خواسته خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار سازد. حضرت علی علیه السلام می فرماید: نفس اماره همچون فرد منافق تملق انسان را می گوید و در قالب دوست جلوه می کند تا بر انسان مسلط شود و او را به مراحل بعد وارد کند.

- در روایات متعدد، خطرات نفس مطرح شده و راضی بودن از نفس را نشانه ی فساد عقل و بزرگترین دام شیطان دانسته اند. امام سجاد صلی الله علیه و آله وسلم در دعای «مناجات الشاکین» برای نفس پانزده خطر بیان نموده که توجه به آن مفید است. امام علیه السلام در این مناجات به خداوند متعال عرض می کند: من از نفسی به تو شکایت می کنم که به بدی ها فرمان می دهد، به سوی خطاها می رود، نسبت به انجام گناه شتابان است، هنگامی که شری به او رسد فریاد می زند و هنگامی که قرار است، خیری از ناحیه او به کسی برسد، بخل می ورزد. به لهو و لعب تمایل شدید دارد، از غفلت و سهو و اشتباه پر شده است، به سوی گناه سرعت می گیرد و برای

توبه، مرا به طفره وامی دارد. در حدیث دیگری می خوانیم: بعد از نماز، از خدا چنین بخواهید: «الهی لا تکنلی الی نفسی طرفه عین ابداً» حتی به اندازه چشم بر هم زدنی مرا به نفس خودم وامگذار.

- قرآن کریم در سوره یوسف می فرماید: پس از آن که برادران یوسف، بنیامین را در سرزمین مصر جای گذاشته و به نزد پدر برگشتند و ماجرای دس-تگیرش-دن او

به اتهام سرقت بیان کردند، حضرت یعقوب به آنان فرمود: « قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ... ». (یوسف / ۸۳) (یعقوب) گفت: (این چنین نیست) بلکه (بار دیگر) نفس شما (با نسبت دزدی به بنیامین یا تعیین کیفر گروگان گیری) مسئله را برای شما آراسته است... .

* تزین و زیانمایی زشتی ها، گاهی توسط شیطان؛ «و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم»، گاهی به وسیله ی زرق و برق دنیا؛ «حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت» و گاهی توسط نفس انسان است. « سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ »

* نفس انسان به طور طبیعی و غریزی، اگر در مدار لطف حق قرار نگیرد، گرایش منفی دارد. چنانچه قرآن از زبان یوسف می فرماید:

« وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ». (یوسف / ۵۳)

و من نفس خود را تبرئه نمی کنم، چرا که نفس آدمی بدون شک همواره به بدی امر می کند، مگر آن که پروردگارم رحم کند که همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است.

* خطر هوای نفس جدی است، آن را ساده نگیرید. « إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ » در آیه، چهار تأکید به کار رفته است. (ان، لام تأکید، صیغه مبالغه و جمله اسمیه)

* نفس، خواهش خود را تکرار می کند تا انسان را گرفتار کند. « لَأَمَّارَةٌ »

* تنها رحمت او مایه نجات است. اگر انسان به حال خود رها شود، سقوط می کند. «الّا ما رحم»

* نفس اماره تا جایی پیش می رود که انسان را به اطاعت و پرستش از خود وامی دارد: « أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ». (جاثیه / ۲۳) پس آیا دیدی کسی را که هوای خویش را معبود خود قرار داده است.

* قرآن درباره ی دو گروه تعبیر «ختم الله» آورده است:

یکی کفار که می فرماید: «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم» و دیگری هواپرستان که می فرماید: «ختم الله علی سمعه و قلبه»

* مراد از هوا پرستی نادیده گرفتن وظیفه و پیروی از غریزه است. هواپرستی ابزار شناخت را از کار می اندازد، نه چشم حقیقت را می بیند و نه گوش حق را می شنود و نه دل درک صحیح دارد.

* یکی از عوامل هواپرستی، گرایش به مادیات است. چنان که در جای دیگر می خوانیم: «اخلد الی الارض و اتبع هواه»

- هواپرستی اساس محنت هاست: «الهوی اسّ المحن»

- سرچشمه ی فتنه ها، پیروی از هوس هاست.. «انما بدء وقوع الفتن اهواء تتبع»

- هواپرستی مانع عدالت است. «فلا تتبّع الهوی ان تعدلوا»

- سبب انحراف از راه خداست. «و لا تتبّع الهوی فیضلک عن سبیل الله»

- سبب سقوط انسان است. «واتّبع هواه فتردی»

- و در این آیه می خوانیم که هوا پرستی سبب مهر خوردن بر گوش و دل است. «اتخذ الله هواه... و ختم علی سمعه و قلبه»

ب) نفس لوامه: که در سوره قیامت به آن اشاره شده است:

«لَا أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیَامَةِ . وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللّوَامَةِ .» (قیامت / ۲۱)

به روز قیامت قسم می خورم و به نفس ملامت گر قسم می خورم (که شما پس از مرگ زنده خواهید شد)

* شاید شباهت قیامت با نفس لوامه (که هر دو مورد قسم واقع شده اند) در این باشد که در دنیای کوچک وجود انسان، دادگاهی به نام نفس لوامه وجود دارد، در عالم هستی نیز دادگاهی به نام قیامت قرار دارد.

* یکی از ویژگی های انسان، داشتن وجدان اخلاقی و شناخت فطری خوبی ها و بدی ها و سرزنش و ملامت خود یا دیگران به هنگام انجام بدی ها است. «النَّفْسِ اللّوَامَةِ» انسان دارای حالتی است که در برابر انجام بدی ها یا کم شدن خوبی ها، هم در دنیا خود را ملامت می کند و هم در آخرت. این ملامت ها، همان ندامت و

پشیمانی است که می تواند مقدمه توبه باشد و یا بستری برای یأس و خودباختگی فراهم آورد.

* در میان سه نفس؛ اماره، مطمئنه و لوامه، آن که به سرزنش ها و حسرت های روز قیامت شباهت دارد، نفس لوامه است. «لااقسم بیوم القیامه... بالنفس اللوامة»

ج) نفس مطمئنه: که در اثر نماز و یاد خدا حاصل می شود و انسان به آرامش و اطمینان دست پیدا می کند. حالتی است که تنها انبیا و اولیا و تربیت شدگان واقعی دارند و در هر وسوسه و حادثه ای، پیروزمندانه بیرون می آیند و دل بسته ی خدایند.

« يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ . اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً . » (فجر / ۲۷ و ۲۸)

هان ای روح آرام یافته! به سوی پروردگارت بازگرد که تو از او راضی و او از تو راضی است.

* از نشانه های نفس مطمئنه آن است که او از خداوند راضی و خدا نیز از او راضی است.

* از امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم سؤال شد که آیا مؤمن از جان دادن خود راضی است؟ حضرت فرمود: در لحظه اول راضی نیست؛ ولی فرشته قبض روح به او دلداری می دهد که من از پدر به تو مهربان ترم، چشمت را باز کن. او چشم باز می کند و

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و علی و فاطمه و حسن و حسین و سایر امامان علیهم السلام را می بیند. فرشته می گوید: اینان دوستان تو هستند. مؤمن هم با دیدن این صحنه راضی می شود و در این هنگام خطاب «یا ایتها النفس المطمئنه» را می شنود.

* قرآن کریم در یک آیه می فرماید: «اقم الصیلاه لذكری» نماز را به پادار تا به یاد من برسی و در جای دیگر می فرماید: «الا بذكر الله تطمئن القلوب» آگاه باشید که با یاد خداوند دلها اطمینان و آرامش پیدا می کنند. انسان مطمئن، از مرگ نمی هراسد، مشتاق شهادت است، به زرق و برق ها و جلوه های دنیا بی اعتنا است و به مقدرات الهی همواره راضی است.

۱. کاربرد فطرت در قرآن

کلمه «فطرت» از ریشه «فطر» گرفته شده که به معنای آفریدن است. واژه «فطر» و مشتقات آن اختصاصاً به انسان ندارد و در مورد سایر موجودات نیز به کار رفته است؛ اما واژه «فطرت» تنها یک بار و آن هم درباره انسان به کار رفته است:

«فَمَا قَوْمٌ وَجْهِيكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ - هِيَ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ - ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَئِنْ أَكْثَرَ النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ». (روم / ۳۰)

روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسان را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش خدا نیست؛ این است دین و آئین محکم و استوار؛ ولی اکثر مردم نمی دانند.

* مهم ترین ویژگی فطری انسان گرایش خداشناسی است که در قرآن کریم بر این خصلت تأکید فراوانی شده است:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ».

بخاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟!

گفتند آری، گواهی می دهیم (چرا چنین کرد؟) برای این که در روز رستاخیز نگویید ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید و خداشناسی بی خبر). (اعراف / ۱۷۲)

* درباره چگونگی پیمان گرفتن خدا از بنی آدم مفسران اقوال متعددی بیان کرده اند که یکی از آنها این است که مراد از عالم ذر، همان پیمان فطرت و تکوین می باشد. خداوند فطرت توحیدی و حق جویی را به صورت یک حس درونی در نهاد و فطرت همه، به ودیعت نهاده است. همچنین در عقل و خردشان، خدا باوری به صورت یک حقیقت خود آگاه نقش می بندد، لذا فطرت و خرد بشری، بر ربوبیت خداوند گواهی می دهد.

* در بعضی روایات که از امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی فطرت سؤال شده است، امام، فطرت را همان عالم ذردانسته اند.

* خداوند، توحید را در فطرت و سرشت انسان ها قرار داده است. «أَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» هر انسانی به گونه ای ربوبیت و وحدانیت خداوند را دریافته و بر آن گواه است.

« أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ». (اعراف / ۱۷۳)

یا نگویید: پدران ما پیش از ما مشرک بودند و ما نیز فرزندانی از پس آنان بودیم (و ناچار راهشان را ادامه دادیم)؟ آیا ما را بخاطر عملکرد اهل باطل، مجازات و هلاک می کنی؟

* جامعه و محیط، انسان را مجبور نمی کند. « أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا... » اگر گواهی بر ربوبیت در عالم ذر یا فطرت نبود، انسان در دنیا به راحتی خدا پرست نمی شد و همواره از نیاکان خود، تقلید می کرد. « أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا... »

* در برخی آیات اشاره به عهد انسان با خدا می کنند که از این عهد تعبیر به فطرت شده است:

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ». (بقره / ۲۷)

(فاسقان) کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آن که محکم بستند، می شکنند و پیوندهایی را که خدا دستور داده برقرار سازند، قطع می کنند و در زمین فساد می کنند، قطعاً آنان زیان کارانند.

* بخشی از پیمان های الهی که این آیه بر آن تأکید می کند، همان پیمان های فطری است که خداوند در نهاد همه افراد بشر قرار داده است. چنانکه حضرت علی علیه السلام فلسفه ی نبوت را شکوفا کردن پیمان فطری می داند. «و اتر الیهم انبیائه لیستأدوهم میثاق فطرته» هر گونه تعهدی که انسان بین خود و خدا داشته باشد، عهد الهی است. قوانین عقلی، فکری و احکام الهی نیز مصداق عهد الهی می باشد.

۲. ویژگی های امور فطری

توضیح: هر چیزی که این چهار ویژگی را داشته باشد، فطری است:

۱. هر سن، ۲. هر مکان، ۳. هر رژیم، ۴. هر زمان.

مثل علاقه مادر به فرزندش؛ چون در هر زمان و در هر مکان و در هر سن و در هر رژیم مادر بچه اش را دوست دارد. به همین خاطر، علاقه ی به فرزند، فطری است. فطرت معلم نمی خواهد؛ یعنی کسی در کلاس درس به مادران نمی گوید: اگر بچه دار شدید، وظیفه ی شما این است که طبق تبصره ی فلان از ماده ی فلان باید همه بچه هایتان را دوست داشته باشید. امور فطری نه کلاس و نه تمرین و نه تلقین می خواهد و اینها از علامات فطرت است؛ اما سیگار کشیدن فطری نیست، پوشیدن فلان لباس فطری نیست، چرا که هر کس در هر زمان و هر مکان آن لباس را دوست ندارد.

دین فطری است، چرا که در هر زمان، در هر مکان، در هر سن، در هر رژیم انسان گمشده ای دارد و می خواهد بداند که هستی سرچشمه اش کجاست؟ و برای چه به این دنیا آمده است و سرانجام به کجا خواهد رفت؟

از دلایل فطرتی بودن خدا در انسان، پناه بردن او در شدائد و سختی ها به خداوند و تقاضای حل مشکلات از درگاه او است؛ قرآن کریم نیز در آیاتی به این مطلب اشاره می کند:

« وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّهِ مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْمُسِيرِ فَيَنْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ». (یونس / ۱۲)

وهنگامی که ضرری به انسان برسد، در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته و یا ایستاده است، ما را می خواند، ولی چون ضرر را از او برطرف ساختیم، چنان به راه خود می رود که گویی هرگز ما را برای گرفتاری که به وی رسیده بود، نخوانده است. این گونه برای اسرافکاران، عملکردشان زیبا جلوه می کند.

* خاصیت مشکلات و حوادث دردناک، کنار رفتن حجاب ها از روی فطرت آدمی است، در کوره حوادث تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است، می سوزد و از میان می رود و برای مدتی، هر چند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می گردد. تجربه نشان می دهد که در همه ی انسان ها (گرچه به ظاهر کفر ورزند) فطرت خداجویی هست و به هنگام حوادث جلوه می کند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مأمور است که مردم را به این فطرت خفته توجه دهد.

۳. غبار گرفتن فطرت

سؤال: اگر خداشناسی فطری است، پس چرا انسان های زیادی وجود دارند که به خدا و خداپرستی بی تفاوت هستند؟

جواب: اولاً؛ باید یادآوری کرد که از ویژگی های امور فطری زوال ناپذیری آنهاست؛ همچنان که خداوند در آیه فطرت می فرماید: «لا تبدیل لخلق الله» در

خلقت الهی تغییر و تبدیلی نیست. فطرت الهی ممکن است که مورد غفلت قرار گیرد؛ اما هرگز نابود نمی شود.

ثانیاً؛ از خصوصیات امور فطری این است که در انسان بالقوه بوده و به مرور زمان فعلیت پیدا می کنند. این امور در آغاز تولد در انسان فعال نبوده و به مرور زمان رشد و نمو پیدا می کنند. انسان مانند بذر گیاه است که قابلیت یک گیاه کامل شدن را دارد، اما اگر شرایط لازم مانند خاک مناسب، آب، نور و... برای آن فراهم نشود و موانعی بر سر رشد آن به وجود بیاید، قابلیت آن کامل نمی شود. در نتیجه امور فطری که در سرشت همه وجود دارد، نیاز به رشد دارد و زمانی رشد صحیح پیدا می کند که درست هدایت شده باشد. بنابراین اگر در بعضی افراد برخی گرایشات فطری وجود ندارد، ممکن است که در اثر عدم پرورش صحیح، ظهورشان برای مدتی متوقف شده باشد.

به این ترتیب می توان گفت که گرایشات فطری انعطاف پذیرند و عواملی نظیر اختیار فرد، محیط اجتماعی، تعلیم و تربیت و ضربه های روحی، می توانند موجب عدم بروز آنها شوند. از طرف دیگر دامن زدن به غرایز حیوانی و امور طبیعی انسان، باعث سرکوبی جهات فطری است و در شرایطی که انسان توجه خود را معطوف به یک بعد کند، از ابعاد دیگر وجود خویش باز می ماند.

ثالثاً؛ این که مسئله ای فطری است، لازمه اش این نیست که همیشه حواس انسان به آن باشد. مثلاً دوستی فرزند و علاقه به مال، فطری است؛ ولی گاهی اوقات آن را فراموش می کند، در زمان زلزله پول و فرزند و... را فراموش می کند. همین انسان در زمان جاهلیت بچه ی خود را (زنده) زیر خاک می کردند، چون عقیده داشتند که هر کس دختر دارد، آبرو ندارد و چون آبروی خود را هم دوست داشتند، این دوستی بر آن دوستی غالب می شد. علاقه ی به سلامتی فطری است؛ ولی گاهی یک فوتبالیست در حین بازی با این که زخمی شده؛ ولی توجه ندارد،

علاقه غالب می شود، عقیده ی به خداوند هم فطری است؛ ولی گاهی بعضی از مسائل مانند هوسها و غرضها، مانع این گرایش فطری می شود.

اما چطور می شود که دل آدمی غبار می گیرد؟ برخی امور در کم رنگ شدن فطرت خداشناسی انسان تأثیرگذار است، بعضی از آنها عبارتند از:

- گناه؛ دستگاه تنفسی و ریه با دود مخالف است. اولین دفعه‌ای که آدم سیگار می کشد، خیلی سرفه می کند، آنقدر می کشد تا اینکه عادت می کند و لذت می برد. دود تلخی را که دستگاه تنفس انسان پس می زد، در اثر تمرین و تلقین از آن لذت می برد. گاهی فطرت انسان در اثر تکرار عوض می شود. لذا قرآن می گوید: « قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا . وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا . (شمس/ ۱۰-۹) رستگار است کسی که روحش را تزکیه کند و باخته است کسی که فطرتش را زیر خاک کند، شیطان باعث می شود فطرت عوض شود. « اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ -۱۰ » (مجادله/ ۱۹)

- غرور علمی؛ کسی که چراغی را روشن کرده و کنار خودش گذارده است، درست است که تا چندمتری را می بیند و آن چراغ منطقه‌ای را روشن کرده است؛ اما انسان خیلی از چیزهای دیگر را نمی بیند و دیدش محدود است. من به کسی که خبر می داد تا چند دقیقه دیگر هواپیما به زمین می نشیند، گفتم: بگو «ان شاءالله» گفت: همه چیز خوب و دستگاه های هواپیما کامپیوتری است. حال آیا اگر کامپیوتر آمد، خدا باید فراموش شود؟

۴. مفهوم «شاکله» در قرآن

« قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا . (اسراء/ ۸۴)

بگو: هر کس بر ساختار و خُلق و خوی خویش عمل می کند، پس پروردگارتان داناتر است به کسی که به هدایت نزدیک تر است.

* «شاکله» به معنای ساختار و بافت روحی انسان است که در اثر وراثت و تربیت و فرهنگ اجتماعی برای انسان پیدا می شود. بعضی «شاکله» را به معنای فطرت گرفته اند، در حالی که فطرت ها یک دست و ثابت است و آنچه در انسان متفاوت

است، انگیزه ها، خلق و خوی، عادات و بافت فکری و خانوادگی افراد است و عمل هر کس هم در گرو آنهاست.

* رفتار انسان برگرفته از شخصیت فکری و روحی و اخلاقی اوست. «یعمل علی شاکلته» (از کوزه همان برون تراود که در اوست).

* چون رفتارها ریشه در حالات و عادات دارد، باید از انگیزه ها و خوگرفتن های نابجا پرهیز کرد تا اعمال نابجا به صورت ملکه در نیاید. «کلّ یعمل علی شاکلته»

۵. ستایش ها و نکوهش های قرآن درباره انسان

قرآن کریم درباره خوبی و بدی سرشت انسان دو گونه اظهار نظر کرده است؛ عالی ترین مدح ها و ستایش ها و همچنین بدترین مذمت ها و نکوهش ها در قرآن مربوط به انسان است. نزدیک به شصت آیه در قرآن کریم وجود دارد که در آنها انسان به طریقی مذمت شده و مورد نکوهش قرار گرفته است؛ در آفرینش انسان، امور متضاد قرار داده شده و این رمز تکامل است. نفس، انسان را به بدی سوق می دهد: «انّ النفس لأثّاره بالسوء» ولی عقل، انسان را از آن باز می دارد: «نهی النفس عن الهوی» و رشد انسان در انتخاب میان این تقابل هاست که به تربیت و تزکیه انسان می انجامد.

۵-۱. ستایش های قرآن

ویژگی های منحصر به فرد انسان و برتری او بر سایر مخلوقات

در قرآن کریم انسان دارای خصلت ها و ویژگی های ممتاز و بی نظیری است که بخاطر آنها به بالا-ترین مقام در میان مخلوقات دست یافته است؛ در حقیقت انسان

عصاره عالم خلقت و چکیده جهان ملک و ملکوت و گل سرسبد عالم آفرینش است؛ انسان، مخلوق ویژه ای است که ساخت مادی او به بهترین قوام است: «احسن تقویم» و بعد از خلقت او، خداوند به خود تبریک گفت: «فتبارک الله».

ص: ۲۰۲

به خاطر این ویژگی های منحصر به فرد، بر همه مخلوقات برتری یافت و مسجود فرشتگان گردید؛ یعنی فرشتگان نیز در خدمت بشر و مسخر اویند.

برخورداری از کرامت

« وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ». (اسراء / ۷۰)

ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکب های راهوار) حمل کردیم و از انواع روزی های پاکیزه به آنها روزی دادیم و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم.

* کرامت انسان هم در خلقت و هوش و عقل و استعداد است و هم در دارا بودن قانون آسمانی و رهبری معصوم و مسجود فرشتگان واقع شدن و برخورداری از استعدادهای عالی و توانایی بسیار برای پیمودن مسیر تکامل به طور نامحدود.

قابلیت پذیرش امانت الهی

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ». (احزاب / ۷۲)

همانا ما امانت (الهی) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت، اما او بس ستمکار و نادان است.

* آیه بالا- یکی از مهم ترین امتیازات مثبت سرشت انسانی را بیان می کند و آن قبول امانت الهی است که بنابر نظر مفسران، امانت الهی همان قابلیت تکامل به

صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهی است.

برخوردار از روح الهی است

از دیگر افتخارات انسان، برخورداری از روح الهی است که این تعبیر را قرآن درباره هیچ موجود دیگری به کار نبرده است: «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» از روح خودم در او دمیدم.

قابلیت فراگیری علوم و اسرار هستی

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ». (بقره / ۳۱)

و خدا همه اسما (حقائق و اسرار هستی) را به آدم آموخت، سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می گویند، از اسامی اینها به من خبر دهید؟

* بنابه فرموده قرآن، انسان برای دریافت تمامی علوم، استعداد و لیاقت دارد و برتری او بر فرشتگان، بخاطر علم اوست. به این معنی که خدا توانایی و قابلیت فراگیری علوم را در نهاد و سرشت آدم قرار داده است. در حالی که سایر مخلوقات مانند، ملائکه آفرینش خاصی داشتند که استعداد فراگیری این همه علوم در آنها نبود.

برخورداری از فطرت الهی

انسان به نحوی آفریده شده است که فطرتاً خداشناس است و پیامبران تنها به آنها تذکر می دهند و این فطرت انسان را به او یادآوری می کنند تا غبار زندگی دنیایی را از آن بزایند و آن را در مسیر صحیح هدایت کنند:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ». (انعام / ۸۲)

کسانی که ایمان آورده و ایمانشان را به ستم و شرک نیالودند، آنانند که برایشان ایمنی (از عذاب) است و آنان هدایت یافتگانند.

* کلمه ی «لبس» به معنای پوشاندن است. ایمان چون فطری است، نابود شدنی نیست، بلکه غبارهایی در زندگی دنیا آن را می پوشاند.

توانایی تشخیص خوب و بد

« فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ». (شمس / ۸)

خداوند بایدها و نبایدها را به او تعلیم داد.

* « فَأَلْهَمَهَا » از ماده الهام و در این جا به معنی القای مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است و به این ترتیب خداوند این توانایی تشخیص را در سرشت انسان قرار داد.

توضیح: انسان به حکم فطرت خوبی را می فهمد و آن را دوست دارد؛ مثلاً چند تا دزد شریک می شوند و چیزهایی را می دزدند و می گویند: «حالا عادلانه تقسیم کنیم»؛ یعنی با این که اصل کارشان غلط و اشتباه است؛ اما دم از عدالت می زند. یا این که خودش چشم چرانی می کند؛ اما وقتی می خواهد داماد شود، به مادرش می گوید: یک دختر پاک برای من پیدا کن، یا این که خودش چیزی به او بدهی برمی دارد؛ اما اگر خودش مالی داشته باشد به یک آدم امین می سپارد و می گوید تو آدم سالمی هستی این پول نزد تو امانت باشد. یعنی با این که امین نیست؛ اما امین بودن را دوست دارد. این را می گویند « فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا... » می فهمد که خیانت بد است و امین بودن خوب است.

قابلیت جانشینی خداوند

اشاره

« وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً... ». و هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بر آنم که در زمین جانشینی قرار دهم. (بقره / ۳۰)

* انسان بخاطر برخورداری از همه قابلیت ها و ویژگی های یاد شده، توانایی جانشینی خداوند را دارد و این قابلیت است که خداوند تنها در وجود انسان قرار

داده است که می تواند در نمایاندن کمالات حق تعالی، کامل ترین و برترین مخلوقات باشد و صفاتش پرتوی از صفات پروردگار شود.

انسان بسیار ستمگر و نادان است

« إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا »
(احزاب / ۷۲)

همانا ما امانت (الهی) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم، پس، از حمل آن سر باز زدند و از آن ترسیدند، ولی انسان آن را بر دوش گرفت، اما او بس ستمکار و نادان است.

* نعمت های الهی به انسان (عقل، اراده، فطرت، هدایت پیامبران و ...) امانت الهی است. در امانت خیانت نکنیم که از بزرگ ترین ظلم ها است. « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ... ظَلُومًا »

انسان پیوسته در زیان است

« إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ». (عصر / ۲)

انسان ها همه در زیانند.

* انسان چه بخواهد یا نخواهد سرمایه های وجودی خود را از دست می دهد، نیروهای معنوی و مادی تحلیل می رود و توان و قدرت کاسته می شود. همانند کسی است که سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد و بی آنکه بخواهد هر روز بخشی از آن سرمایه ها را از او بگیرند، این طبیعت زندگی انسان در دنیا است، بنابه فرموده قرآن، تنها یک راه برای جلوگیری از این خسران عظیم و زیان قهری و اجباری وجود دارد که همان ایمان و عمل صالح است.

انسان در برابر خدا مغرور است

« يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ». (انفطار / ۶)

ای انسان چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟

* چرا که علت کفر و سرکشی انسان در برابر دستورات خداوند، غرور بی جای او

در برابر خالق خویش است.

انسان طغیان گر و کفران پیشه است

« كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ . أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْتَبًا . (علق / ۶ و ۷) »

چنین نیست که انسان حق شناس باشد مسلماً طغیان می کند. بخاطر این که خود را بی نیاز می بیند!

* انسان ناسپاس است. ما او را آفریدیم و هر چه نمی دانست به او آموختیم، اما او در برابر پروردگارش طغیان می کند. « كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ »

* انسان بخاطر آن که به غلط خود را بی نیاز می پندارد دست به طغیان می زند. قرآن می فرماید: « كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ . أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْتَبًا . (علق / ۶ و ۷) انسان زمانی که احساس بی نیازی کرد گردنکشی می کند.

بچه نیاز دارد به پدر می گوید: بابا جان. همین که بزرگ شد در مقابل او می ایستد، پس ریشه طغیان احساس بی نیازی است.

« وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ . (زخرف / ۱۵) »

(مشرکان گفتند: ملائکه دختران خدایند) و برای او از بندگانش جزئی قرار دادند. همانا انسان، کفران پیشه آشکار است.

* انسانی که نعمت های الهی سراسر وجود او را احاطه کرده، با این حال به جای این که سر بر آستان خالق خود بگذارد، راه کفران پیش می گیرد.

انسان عجول و کم ظرفیت است

« وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا . (اسراء / ۱۱) »

و انسان (شتاب زده و نادان) همان گونه که خیر را می طلبد، شر را هم می طلبد و انسان همواره عجول است.

« خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِ يَكْمُ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ . (أنبياء / ۳۷) »

انسان از عجله آفریده شده، ولی عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما ارائه می دهم.

« وَلَئِن أَدَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَا مِنْهُ إِنِّه لَيُتُّوسٌ كَفُورٌ ». (هود / ۹)

و اگر به انسان از جانب خود نعمتی بچشانیم، سپس آن را از او باز پس گیریم، همانا او نومید و ناسپاس خواهد بود.

* انسان چون حکمت الهی و مصالح امور را نمی داند، زود قضاوت می کند، مأیوس می شود و کفر می ورزد. انسان کم ظرفیت است و با از دست دادن نعمتی، از رحمت گسترده ی الهی مأیوس می شود.

انسان حریص و بخیل است

« إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا . إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا . وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا . »

همانا انسان، بی تاب و حریص آفریده شده است. هر گاه بدی به او رسد، نالان است و هر گاه خیری به او رسد، بخیل است. (معارج / ۱۹-۲۱)

« قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ا. » (اسراء / ۱۰۰)

بگو: اگر شما خزانه دار رحمت پروردگارم بودید، قطعاً از ترس انفاق (و تهی دستی) چیزی به کسی نمی دادید. و انسان تنگ نظر و بخیل است!

انسان فخر فروش است

« وَلَئِن أَدَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ . »

و اگر پس از سختی و محنتی که به انسان رسیده، نعمتی به او بچشانیم (چنان مغرور می شود که) می گوید: همانا گرفتاری ها از من دور شد (و دیگر به سراغم نخواهد آمد) بی گمان او شادمان و فخر فروش است. (هود / ۱۰)

انسان ضعیف است

« يُرِيدُ اللَّـهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ». (نساء / ۲۸)

خداوند می خواهد (با آسان کردن قوانین ازدواج، بار تکلیف) شما را سبک کند و انسان، ضعیف آفریده شده است.

* انسان در برابر طوفان غرایز، ناتوان و قدرت صبر و خودداری او اندک است. انسان آن قدر ضعیف و کم ظرفیت است که با نعمتی گرفتار غفلت شده و با سختی و حادثه‌ی کوچکی ناامید می‌شود:

«وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُتُوسًّا». (اسراء/۸۳)

و هر گاه که به انسان نعمتی عطا کردیم، روی گرداند و شانه‌ی خود را (از روی تکبر) چرخاند و چون (کمترین) گزند ی به او رسد (از همه چیز) مأیوس و نومید شود.

* انسان خیلی ضعیف است، شاید بتوان گفت: ضعیف‌ترین موجودات انسان است. پهلوان ما کسی است که به اندازه‌ی وزن خودش وزنه بلند کند؛ اما مورچه به اندازه‌ی پنجاه برابر خودش بار می‌برد. بهترین خلبان ما آن است که چند پا پیرد و پرنده‌هایی وجود دارد که خیلی بالاتر از هواپیما می‌پرنند و به طور کلی خیلی از موجودات در زاویه‌ها و ابعادی از انسان قوی‌ترند.

انسان بسیار جدال‌کننده است

«وَلَقَدْ صَبَّرْنَا فِي هَذِهِ الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا».

و البته ما در این قرآن از هر مثلی برای مردم متنوع بیان کردیم، و (لی) انسان بیش از هر چیز جدال‌کننده است. (کهف/۵۴)

* جدل به معنی گفتگویی است که بر اساس نزاع و تسلط بر دیگری صورت گیرد و این نیز یکی دیگر از خصلت‌های نکوهیده انسان است که ناشی از زیر بار حقیقت نرفتن و توجیه کردن نابجا است.

پندپذیری انسان اندک است

اشاره

«اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ».

آنچه را از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده، پیروی کنید و از سرپرستانی جز او پیروی نکنید. چه اندک پند می‌پذیرید! (اعراف/۳)

قرآن برای انسان دو گونه صفت نقل کرده است. یکی صفت های مثبت در حد اعلی و صفت های پست. انسان که معجونی از صفات خوب و بد است، باید تلاش کند تا به آن صفات عالی برسد، انسان خاسر « إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ » (عصر/۲) قرار است کاری کند که عابد، عالم، صابر، شاکر و در یک کلمه خلیفه خدا باشد. از انسانی که پر از نقطه ضعف است، می خواهیم انسانی با آن نقاط قوت بسازیم. مثل این ایت که از زمینی که تاریک و پست و زباله دان و متعفن است، می خواهیم آپارتمانی بسازیم که بلند، روشن، شیک و با امکانات باشد، چنین کاری بدون یک مهندس طراح امکان پذیر نیست و این تحول تنها در سایه لطف خدا و طرح و برنامه الهی امکان پذیر است.

معمار انسان کیست؟ چه کسی باید برنامه های انسان را بریزد تا بتواند با برنامه ریزی او را بسازد؟ آیا فلاسفه می توانند معمارانسان باشند؟ آیا می توان انسان را به دست انگلس و مارکس ها بدهیم؟ یا می توان به دست سلاطین بدهیم؟ جواب: یک کلمه است. خیر؛ زیرا آنها عیب هایی دارند:

- طرح دهنده باید انسان شناس باشد: دلیل ما بر اینکه اینها انسان شناس خوبی نیستند این است که وقتی می پرسیم؛ انسان چیست و انسان کیست؟ یکی جواب می دهند: انسان، حیوانی اقتصادی است. دیگری می گوید: انسان، حیوانی شهوانی است. یکی می گوید: یکی می گوید: انسان، همچون ماشین است برای تولید و مصرف. آنها حقیقت انسان را نشناخته اند. درست است که انسان رفاه و اقتصاد را

دوست دارد و شهوت دارد و تولید و مصرف می کند؛ اما انسان فقط اینها نیست. هر کس یک بعد انسان را شناخته است. مانند: ماجرای فیل شناسی در تاریکی است. از گروه های بالا می پرسی انسان چیست؟ یکی می گوید: فهمیدم! انسان

شکم است، پس اصل، اقتصاد است. عده‌ای دیگر می‌گویند: بعد دیگرانسان را گرفته اند و انسان را تعریف کرده‌اند و هر گروه قضاوت خودشان را درست می‌دانند. به هر مادری بگویند؛ کدام بیچه خوشگل تر است؟ بیچه خودش را می‌آورد. ما نمی‌توانیم انسانیت را در اختیار اینها بگذاریم؛ چون هیچ کدام انسان را جمیع الاطراف نشناخته اند.

این جواب‌ها همه دلیل بر آن است که حقیقت انسان شناخته نشده است و به قول آن مرد دانشمند «انسان موجودی ناشناخته است». کسی که می‌خواهد طرح بدهد، باید نقشه را بداند. این معماری که می‌گوید، این را این طور بساز، از کجا می‌گوید؟ اگر کسی خواست طرح سالمی بدهد، باید اطلاعات کاملی داشته باشد. اگر می‌خواهد ساختمان بسازد، باید خاکش و فضایش را بشناسد. آیا خاک تحمل چنین ساختمانی را دارد یا نه؟ این زمین زلزله خیز هست یا نیست؟ در آینده این خانه به خیابان برخورد می‌کند یا نه؟ ما دیدیم که دانشمندان و نوابغ و فیلسوف‌نماها، انسان را در حد یک حیوان که هدفش خوراک، پوشاک، مسکن، رفاه است، تنزل دادند.

- طرح دهنده باید خیرخواه بشر باشد و خطا نکرده باشد: تجربه تلخ نشان داده که سلاطین و نوابغ و گروه‌های مختلف انسان را برای رسیدن به اهداف خود می‌خواستند. اگر گاهی هم می‌گفته: این ملت با من است، خواسته پایگاه خود را حفظ کند. آیا تمام قوانینی که فلاسفه و سلاطین و نوابغ و... وضع کرده اند، همه به خیر و صلاح انسان بوده یا پر از اشتباه و همراه با آزمون و خطا بوده است؟

- قوانین بشری جاذبه ندارد: چون احتمال سودجویی و خطا و اشتباه می‌دهیم؛ اما قانون خدا جاذبه دارد؛ چون می‌دانم که او خدا و آفریدگار من است و برای منافع خودش هم نیست. منفعت شخصی، سازمانی و حزبی و گروهی در وجود

خدا نیست. مرا دوست دارد. این ایمان به خدا باعث می شود که من قانون خدا را مقدس بدارم؛ اما حقوقدانان، انسانهایی هستند، مثل باقی آدمها و حقوق بگیران و به وظیفه شان عمل می کنند. در روی کره زمین از وقتی سازمان بین الملل تأسیس شد، تا حالا حقوق ملتهای محروم بیشتر پایمال شده است و این سازمان اهرام فشاری برای آنها بوده است. آیا این قدر که این سازمانها از بودجه ملت های جهان سومی خوردند، برای آنها کار کردند؟ چه مظلومی را حمایت کردند؟ بنابراین حرف اینها جذبه ندارد. چون اینها هم انسان هایی مثل ما هستند، من هوا و هوس دارم، آنها هم بیشتر دارند، من اشتباه می کنم، آنها هم بیشتر اشتباه می کنند. من وقتی که آفریده شدم، آزاد آفریده شدم. آنها هم آزاد آفریده شدند. هیچ قداست و ارزش و تقدیمی بر من ندارند. ممکن است زمانی با تهدید و تطمیع و فریب افرادی را به اطاعت وادار کنند؛ اما اینها هیچ کدام جذبه عقلی و منطقی نمی آورد

فصل هشتم: اختیار و قدرت انسان

اشاره

ص: ۲۱۳

۱. اختیار

انسان به طور فطری می فهمد که دارای اراده و اختیار است و دلایلی نیز وجود دارد، از جمله:

الف) تردید: گاهی آدم تردید می کند. همین تردید دلیل بر این است که ما آزاد هستیم. انسان اگر مجبور بود، هیچ وقت شک نمی کرد. این کره ی زمین مجبور است دور خود و خورشید بچرخد و هیچ وقت شک نمی کند. درخت هیچگاه شک نمی کند که امسال بهار ما سبز می شویم یا نه؟ گاو هیچ وقت شک نمی کند که بالاخره شیر بدهم یا نه؟ در اجبار شک نیست؛ اما ما شک می کنیم. می فهمیم که آزاد هستیم.

این که گویی این کنم یا آن کنم این دلیل اختیار است ای صنم

ب) پشیمانی: گاهی انسان یک کاری می کند و بعد پشیمان می شود. اگر آدم مجبور باشد، هیچ وقت پشیمان نمی شود. من پشیمان نیستم که چرا دندان هایم سفید است؛ چون رنگ دندانها دست من نیست. اما وقتی آدم کاری را با اراده کرد، پشیمان می شود. اگر آدم مجبور باشد، پشیمان نمی شود. اگر دست را

بلرزانی و چایی را بریزی پشیمان می شوی. مرد مرتعش هیچ وقت پشیمان نیست؛ (اگرچه ناراحت می شود) چون این لرزش دست خودش نیست؛ اما اگر شما دست را لرزاندی پشیمان می شوی.

ج) تأدیب: همه ی مردم دنیا بچه هایشان را می فرستند تا ادب بیاموزند. اگر آدمی مجبور باشد، هیچ وقت او را تأدیب نمی کنند. اگر او را تأدیب می کنی، یعنی بچه می تواند ادب بیاموزد؛ اگر بچه مجبور باشد، آموختن ادب معنا ندارد.

د) انتقاد: در دنیا انسانها از همدیگر انتقاد می کنند. همین که من و شما از هم انتقاد می کنیم، انتقاد دلیل بر این است که من می توانستم این کار را نکنم؛ اما اگر آدم مجبور باشد دیگر انتقاد معنا ندارد، مثل این است که من از درخت گردو انتقاد کنم که چرا گردوهایت بالا هستند. کمی پایین تر بود بهتر بود. دست خود درخت گردو نیست که گردویش کجا باشد.

گاهی انسان کارش را توجیه می کند و معتقد می شود که همه ی کارها دست خداست و خودش را در حاشیه امن قرار می دهد که من تقصیر نداشتم. آری، همان خدایی که همه ی کارها دست اوست، یکی از کارهایش این است که به ما عقل و اراده داده است.

قرآن و اختیار انسان

علاوه بر دلایل وجدانی، آیات قرآن کریم نیز بر اراده و اختیار انسان دلالت می کنند:

اول: انسان در انتخاب مسیر زندگی مختار است

« وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ... » (کهف / ۲۹)

و بگو: حق از سوی پروردگار شما رسیده است، پس هر که خواست ایمان آورد و هر که خواست کافر شود.

ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا کفران کند.

* در قرآن مجید، بارها به مسئله ی آزادی انسان در انتخاب راه و عقیده اشاره شده است؛ یعنی با این که خداوند مردم را به سوی خویش هدایت می فرماید؛ اما هرگز انسان را مجبور نمی کند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز حق مجبور کردن مردم را نداده است؛ بلکه فقط از آن حضرت خواسته که به مردم تذکر دهد و راه را به آنان یادآوری کند. «انما انت مذکر. لست علیهم بمصیطر». بنابراین خداوند راه تقوا و فجور را از راه فطرت به انسان الهام می کند و از بیرون هم انبیا علیهم السلام را برای راهنمایی می فرستد و این خود انسان است که با اراده و اختیار کامل راه حق یا باطل را برمی گزیند.

ویژگی منحصر به فرد انسان که او را ممتاز و سرآمد خلقت قرار داده است، برخورداری از اختیار است. اگر خدا می خواست، می توانست کاری کند که او انسان خوبی باشد؛ اما خدا می گوید: برنامه ما این طور نیست که کسی را با زور و اجبار به راه مستقیم بداریم. ما انسان را آزاد می گذاریم، او هرکس هر کاری خواست بکند؛ چون اگر مردم مجبور بودند که خوب باشند، مثل زنبور عسل می شدند، زنبور عسل مجبور است عسل بدهد، این طور نیست که زنبور عسل بگوید ما سه شنبه عسل نمی دهیم. حالا - چهارشنبه یک خرده عسل می دهیم. پنج شنبه را تعطیل می کنیم. زنبور عسل بالاجبار عسل می دهد و گاو بالاجبار شیر می دهد. اگر انسان بالاجبار خوب شود، تازه مثل زنبور عسل می شود. شرافت به این است که آزاد باشد. اگر خواست، خوب شود و اگر خواست بد. ارزش ما به آزادی است. اگر همه انسانها لال شوند و گفته شود چه آدم های خوبی؛ اصلاً غیبت نمی کنند، مورد قبول نیست. ارزش انسان به این است که زبان داشته باشد

و رذایل اخلاقی انجام ندهد. با این که عصبانی می شود و قوه خشم و غضب هم دارد؛ اما فحش نمی دهد. این کمال است؛ یعنی ارزش انسان به اختیار اوست.

دوم: خدا به اجبار هدایت نمی کند

« قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ». (انعام / ۱۴۹)

بگو: دلیل روشن و رسا تنها برای خداوند است، پس اگر می خواست همه ی شما را (به اجبار) هدایت می کرد.

* خداوند، با فطرت توحیدی که در انسان قرار داده و با هدایت انبیا و عقل، حجت را بر مردم تمام کرده و راه خیر و شرّ و پایان نیک یا بد هر کدام را هم بیان نموده است. برای خطاکاران هم راه توبه و جبران را باز گذاشته است. معجزه های روشن انبیا و شیوه ی نیکوی دعوت و استدلال های محکم آنان و سازگاری دین با فطرت و عقل، حجت را بر مردم تمام کرده است. و با این همه، مشرکان دلیلی بر شرک خود ندارند و اگر راه غیر خدا را بپویند، از لجاجت و عدم بکارگیری فکر و عقل و بکارگیری هوا و هوس بوده است.

* در روایات آمده که خداوند در قیامت به انسان می فرماید: آیا راه حق را می دانستی یا نمی دانستی؟ اگر بگوید: می دانستم، می پرسد: چرا عمل نکردی؟ و اگر بگوید: نمی دانستم، می پرسد: چرا در پی یاد گرفتن نبودی؟ این است حجت بالغه ی خدا بر مردم.

سؤال: بر اساس آیه: « سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ - مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا... ». به زودی کسانی که شرک ورزیده اند، خواهند گفت: اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی آوردیم... . (انعام / ۱۴۸)

این آیه سخن مشرکان را نقل می کند که اگر خدا از شرک ما راضی نیست، چرا ما را از آن باز نمی دارد، پس شرک ما مورد رضای خداست؟!

جواب: هیچ عملی از مَدَار قدرت خدا بیرون نیست؛ لیکن اراده و مشیت خدا آن است که انسان راه خود را آزادانه انتخاب کند. دولت که آب و برق و گاز را به منزل ما می آورد، این امکانات، دلیل راضی بودن دولت به سوءاستفاده ما نیست. او به انسان عقل داده و وحی فرستاده است و راه حق و باطل را به او نشان داده و او را در انتخاب آزاد گذاشته؛ ولی اراده و اختیار انسان، نشانه راضی بودن خدا به خلاف کردن ما نیست. خداوند، خواهان ایمان اختیاری مردم است نه اجبار آنان به ایمان آوردن. در قرآن بارها آمده است که: اگر خدا می خواست، همه را هدایت می کرد و پیامبر هم حق اکراه و اجبار مردم به ایمان را ندارد.

سوم: ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی

«رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا». (نساء/ ۱۶۵)

پیامبرانی (را فرستادیم) که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا پس از پیامبران، برای مردم بر خداوند حجتی نباشد و خداوند همواره شکست ناپذیر و حکیم است.

* روشن است که فرستادن پیامبران و دستورات دینی که در قالب امر و نهی برای انسان آمده است، مستلزم اختیار داشتن انسان است، در غیر این صورت مطالب قرآن بی معنی خواهد بود. همچنین پیش فرض آیاتی که احکام دینی را برای انسان تبیین می کنند، مختار بودن انسان است.

چهارم: بشارت به کارهای نیک و نکوهش نسبت به کارهای بد

«إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْأَلُ عَنِ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ». (بقره/ ۱۱۹)

(ای رسول!) ما تو را به حق فرستادیم تا بشارت گر و بیم دهنده باشی و تو مسئول (گمراه شدن) دوزخیان (و جهنم رفتن آنان) نیستی.

* بشارت و انذار و بهشت و جهنم از نشانه ی اختیار انسان است. آنچه بر خداوند لازم است، قراردادن پیامبری در درون (که همان عقل و فطرت باشد) و

فرستادن پیامبری معصوم با منطقی حق. حال مردم خودشان هستند که آزادانه راه حق را می پذیرند و یا سرسختانه لجاجت می کنند و به باطل می روند.

پنجم: انسان با عمل اختیاری اش مورد آزمایش قرار می گیرد

« إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ». (کهف / ۷)

ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم، تا آنها را بیازماییم، کدامینشان بهتر عمل می کنند؟

* این آیات نیز بر اختیار انسان دلالت می کند؛ چرا که آزمایش در جایی است که انسان دارای اختیار است و می تواند در آن قبول یا مردود شود.

ششم: پاداش و عقوبت انسان

« مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَمَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ». (غافر / ۴۰)

هر کس کار بدی انجام دهد، جز به همان مقدار کیفر داده نمی شود و هر کس از مرد یا زن که مؤمن باشد و کار شایسته ای انجام دهد، پس اینانند که داخل بهشت می شوند و در آن جا بی حساب روزی داده می شوند.

* هر انسانی به حکم عقل درمی یابد که مجازات فردی که بی اختیار مرتکب خلافی شده است، نادرست است و بدیهی است که از خدای حکیم هرگز چنین عملی سر نمی زند.

هفتم: تغییر سرنوشت دست خود انسان است

«... إِنَّ اللَّهَ لَمَّا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ». (رعد / ۱۱)

خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد، مگر آن که آنها خود را تغییر دهند و هنگامی که خدا اراده سویی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت.

* انسان تاریخ را می سازد، نه آن که اقتصاد، جبر تاریخ و محیط، انسان را بسازد. البته محیط و اقتصاد بی اثر نیست، لیکن نقش اصلی با اراده ی انسان است و هیچ یک از آنها انسان را مجبور نمی کند.

هشتم: پشیمانی انسان در قیامت

« قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ - هِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَعْتَهُ قَالُوا يَا حَسِيرًا تَنَا عَلَيَّ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَيَّ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ». (انعام / ۳۱)

قطعاً کسانی که دیدار خداوند (در قیامت) را تکذیب کردند، زیانکار شدند، همین که ساعت موعود ناگهان به سراغشان آید، در حالی که بار سنگین گناهان خویش را بر پشتشان می کشند، گویند: دریغا از آن کوتاهی هایی که در دنیا کرده ایم، آگاه باشید که چه بد باری است آنچه به دوش می کشند.

« وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَّرَ أَمْنَهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ - هِ أَعْمَالَهُمْ حَسِرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ». (بقره / ۱۶۷)

و (در آن موقع) پیروان گویند: ای کاش! بار دیگری برای ما بود (که به دنیا برمی گشتیم) تا از این پیشوایان بیزاری جوئیم، همان گونه که آنها (امروز) از ما بیزاری جستند. بدین سان خداوند اعمال آنها را که مایه حسرت آنهاست، به آنها نشان می دهد و هرگز از آتش دوزخ، بیرون آمدنی نیستند.

* اعتراف و حسرت، نشانه ی آزادی انسان در عمل و اختیار است. اگر چنین نبود، پشیمانی و حسرت و تصمیم مجدد در او راه نداشت. پشیمانی و حسرت، نشانه ی آن است که می توانستیم کار دیگری انجام دهیم. تصمیم مجدد، حکایت از آن دارد که انسان می تواند با اراده و اختیار، هر راهی را که صلاح بداند، انتخاب کند؛ زیرا می توانست خوب عمل کند و نکرد.

نهم: آیاتی که انسان را به تغییر سرنوشتش امر می کند

«... وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ». (آل عمران / ۱۰۲)

...و نمیرید مگر این که مسلمان باشید.

* اگر انسان در اعمال و سرنوشت خود مجبور و بی اختیار بود، خداوند نمی فرمود «نمیرید مگر این که مسلمان باشید» و این آیات نیز دلالت می کند که انسان بخاطر داشتن اختیار، در سرنوشت و عاقبت خود نقش دارد.

دهم: حکمت اختلاف مردم

« وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ». (هود / ۱۱۸)

و اگر پروردگارت می خواست، هر آینه همه ی مردم را (با اجبار)، یک امت واحده (و دارای یک عقیده ی حق) قرار می داد، در حالی که همچنان اختلاف می ورزند.

* اختلاف مردم، آزادی آنان را می رساند. «لو شاء... وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ»

سؤال: مطابق آیاتی مانند: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ». (رعد / ۳۹)

خداوند هر چه را بخواهد محو یا اثبات می کند و أم الكتاب تنها نزد اوست.

آیا مشخص کردن «تقدیر انسان در ام الكتاب» نشانه ی عدم اختیار انسان نیست؟

جواب: آنچه از آیات و روایات بدست می آید، مقدرات الهی چندگونه است:

۱. اموری که مصلحت دائمی دارد؛ لذا قانونش هم دائمی است. مثل آیات «ما يبدل القول لدى» در کلام ما تبدل راه ندارد. «كلّ شيء عنده بمقدار» هر چیزی در نزد پروردگار دارای حساب و کتاب دقیقی است. این گونه مقدرات در لوح محفوظ ثبت است. «فی لوح محفوظ» و فقط مقربان الهی به اذن خداوند می توانند بر آن آگاه شوند. «کتاب مرقوم یشهده المقربون».

۲. اموری که غیرحتمی است و مصالح آنها تابع اعمال و رفتار مردم است، مثل توبه کردن که عفو را در پی دارد و یا صدقه دادن که دفع بلا را به همراه دارد و یا ظلم و ستم که بخاطر مفسده اش قهر الهی را به دنبال دارد؛ یعنی خداوند متعال در اداره ی نظام آفرینش دست بسته نیست و با حکمت و علم بی نهایتی که دارد، می تواند با تغییر شرایط، تغییراتی در آفرینش و قوانین آن بدهد. بدیهی است که

این تغییرات، نشانه جهل خداوند متعال و یا تجدید نظر و پیشیمانی او نیست؛ بلکه این تغییرات بر اساس حکمت و تغییر شرایط و یا پایان دوره ی آن امر است.

قرآن در این زمینه نمونه های زیادی را بیان کرده که به چند نمونه اشاره می کنیم:

(الف) «أدعونی استجب لکم» دعا کنید تا مستجاب کنم. انسان با تضرع و دعا می تواند مصالح خود را بدست آورد و سرنوشت خود را تغییر دهد.

(ب) «لعلّ الله يحدث بعد ذلک امرأً» شاید خداوند با پدید آمدن شرایط لازم، برنامه جدیدی را بوجود آورد.

(ج) «کلّ یوم هو فی شأن» خداوند، هر روز در شأن مخصوص همان روز است.

(د) «فلما زاغوا، ازاغ الله» چون راه انحرافی را انتخاب کردند، خدا هم منحرفشان ساخت.

(ه) «و لو أنّ اهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا علیهم برکات» با ایمان و تقوا، مسیر قهر الهی به لطف و برکت تغییر می یابد.

(و) «ان الله لا یغیر ما بقوم حتّی یرغیروا ما بانفسهم» خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهد، مگر آنکه آنها خودشان را تغییر دهند.

(ز) «الّا من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً فاولئک یدلّ الله سیئاتهم حسنات» کسانی که توبه کنند، ایمان آورند و عمل نیکو انجام دهند، خداوند بدی های آنان را به خوبی و حسنه تبدیل می کند.

(ح) «ان عدتم عدنا» اگر شما برگردید، ما هم برمی گردیم.

یازدهم. نقش محیط در اراده انسان

جبری ها می گویند: انسان از خودش اختیاری ندارد. هر کاری که می کند، کار خداست و خدا خواسته که تو این کار را بکنی و تو هیچ نقش در انجام دادن یا ندادن آن نداری جز اینکه یک وسیله هستی. عده ای از سلاطین و خلفا و حکام تبلیغ جبر می کردند؛ چرا که می خواستند به مردم بگویند: خدا خواسته ما بر شما حکومت کنیم. خدا تو را کتک خور و ما را کتک زن خلق کرده است، دست من

نیست. بخاطر این که بگویند: ما باید حاکم باشیم و تو باید محکوم باشی. حاکم این عقیده را تبلیغ کرد تا پشتوانه حکومتش شود.

بعضی از مکاتب غربی هم می گویند: یک ماشین اقتصادی است. ساخته تصادف است، یک موجود مجبور است. مثل آسانسور که دکمه اش را زدی، خودش تا طبقه پنجم می رود. دکمه انسان را زده اند تا همین طور کار کند. حالا یا جبر الهی یا جبر اقتصادی یا جبر اجتماعی انسان را به سمت خاصی می برد. برخی مکتب ها انسان را یک موجود مجبور، در حد یک حیوان یا یک موجود بیهوده دانسته اند. وقتی زندگی مادی شد، می گوید: کار کن برای این که بخوری. برای این که بتوانی کار کنی و همین طور کار کن برای خوردن و بخور برای کار کردن. مکاتب مادی انسان را هفتاد سال در این مدار می چرخانند؛ ولی پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت: انسان خلیفه خداست. این خیلی مهم است. پس قائم مقام خدا باید کارهای خدایی بکند. اسلام می گوید: انسان اراده دارد و با اراده اش می تواند در برابر همه چیز بایستد و طبیعت را بشکند. در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که توانایی غلبه انسان بر محیط را نشان می دهد:

« الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ رَسُولَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ». (توبه / ۹۷)

بادیه نشینان عرب (بخاطر دوری از تعلیم و تربیت و سخنان پیامبر) در کفر و نفاق شدیدترند و به این که حدود آنچه را خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند سزاوارتر و خداوند دانا و حکیم است

* اعرابی بودن به معنای دوری از فرهنگ دینی و تعالیم آسمانی است. مردم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دو گروه بودند: شهرنشین و بادیه نشین.

* محیط اجتماعی و فرهنگی انسان، در بینش و موضع گیری او در مورد حقایق و معارف مؤثر است. «الاعراب اشد کفراً» اما اراده انسان می تواند بر محیط غلبه کند. قرآن کریم نمونه هایی را مثال می زند:

« وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَتَخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ - وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ».

اما برخی از عرب های بادیه نشین، کسانی هستند که به خداوند و روز قیامت ایمان دارند و آنچه را انفاق می کنند، وسیله ی قرب به خدا و (جلب) دعا و صلوات رسول می دانند. آگاه باشید که همین انفاق ها، برای آنان موجب قرب است. به زودی خدا آنان را در رحمت خویش وارد می کند. همانا خداوند آمرزنده و مهربان است. (توبه / ۹۹)

* بادیه نشینی و محیط اجتماعی، اختیار رشد را از انسان نمی گیرد. « وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ... »

« وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ - وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ » . (غافر / ۲۸)

و مردی با ایمان از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را که می گوید: پروردگار من خداوند است بکشید؟! در حالی که او از طرف پروردگارتان با دلایل روشن نزد شما آمده است، اگر او دروغگو باشد دروغش به زیان خود اوست ولی اگر راستگو باشد، بعضی از آنچه را به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید، همانا خداوند کسی را که اسرافکار (و) بسیار دروغگو است هدایت نمی کند.

* نظام و تشکیلات و جامعه و محیط فاسد، دلیل اجبار انسان بر ارتکاب جرم نیست. (در نظام فرعونى نیز افراد مؤمن پیدا می شوند) « وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ »

« وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » . (تحریم / ۱۱)

و خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند، به همسر فرعون مثل زده است. آن گاه که گفت: پروردگارا! برای من نزد خویش در بهشت خانه ای بساز و مرا از فرعون و کردار او نجات بده و مرا از گروه ستمگر رهایی بخش.

* زن فرعون تحت تأثیر محیط قرار نگرفت و جامعه شخصیت او را نساخت. او با منطق در برابر رژیم فاسد ایستاد. او ثابت کرد که بسیاری از شعارهایی که در طول زمان، جزو فرهنگ مردم شده، غلط است و باید آن را عوض کرد. مانند این که می گویند: خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت شو، اما او گفت: من هم رنگ جماعت نمی شوم و رسوا هم نمی شوم.

توضیح: فشار محیط و جامعه، وابستگی اقتصادی، زن بودن، تقاضای همسر و ترس از آوارگی، هیچ کدام دلیل بر بی دینی نمی شود. « وَضَرَبَ اللَّيْلُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتٌ فِرْعَوْنُ... »

برخی می گویند: شخصیت انسان مطابق با طبقه و گروهی که در آن زندگی می کند، شکل می گیرد؛ یعنی هر کس در هر جوی که قرار گرفت، فکرش هم همان جور می شود. آیه این منطق را رد می کند.

از قرآن درس گرفتیم؛ اگر کسی اراده کند که راهی را انتخاب کند، طبقه و جامعه نمی تواند جلوی اراده او را بگیرد و انسان برخلاف جامعه ای که در آن رشد کرده، می تواند گام بردارد، زن نوح در خانه نوح، سالها دعوت حق را شنید. خانه مذهبی، شوهرش پیغمبر، نیاز اقتصادی به شوهر دارد و نان شوهر را می خورد، بر خلاف جریان اقدام می کند؛ چون اراده کرده بود که خیانت کند و چون نخواست حرف رسول الهی را گوش بدهد و راه فطرت و حق و حقیقت را برود، پس این

حرف درست نیست که جو آدم را می سازد؛ بلکه جو در آدم های بی اراده تأثیرگذار است. آدمی که اراده و هدف داشته باشد، جو نمی تواند در او تأثیر بگذارد.

زن فرعون، در خانه فرعون و با فراهم بودن کلیه وسایل رفاهی و تفریحی و زینتی و... بزرگ شد؛ اما این زن علیه رژیم که در آن بزرگ شد و تربیت شد، گام برمی دارد، البته طبقه و محیط مؤثر است؛ اما نقش صددرصد و کامل در انسان

ندارد. پس اصل اراده است نه محیط، محیط مؤثر است؛ اما علت تامه نیست. برق مهم است؛ اما شبی که برق نیست، اگر کسی بخواهد، می تواند مطالعه کند. برق در مطالعه کردن مؤثر است؛ ولی اراده دانشجو در مطالعه اثرش بیشتر است. مهمتر از همه جوهر و اراده آدم است. محیط و طبقه و معلم همه اثر دارد؛ اما اگر کسی بخواهد اثر همه اینها را خنثی می کند، مثل این دو زن.

محیط در زندگی ما اثر می کند، به همین دلیل هم گفته اند هجرت کن:

« إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ - وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝۹۷ (نساء / ۹۷)

همانا کسانی که فرشتگان، جانشان را می گیرند، درحالی که بر خویشان ستم کرده اند، از آنان می پرسند: شما در چه وضعی بودید؟ گویند: ما در زمین مستضعف بودیم (و به ناچار در جبهه ی کافران قرار داشتیم) فرشتگان (در پاسخ) گویند: مگر زمین خداوند گسترده نبود تا در آن هجرت کنید؟ آنان، جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است.

* گفتیم که محیط و جو بر انسان تأثیر می گذارد، لذا انسان باید با هجرت، فشار محیط را درهم بشکند. «فَتُهَاجِرُوا»

اگر می توانید، محیط را تغییر دهید، وگرنه از آنجا هجرت کنید تا مؤاخذه نشوید. «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا»

دوازدهم: خدا کسی را گمراه نمی کند

« وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ - مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا... ۝۳۵ (نحل / ۳۵)

و کسانی که شرک ورزیدند، گفتند: اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان هیچ چیزی را غیر از او نمی پرستیدیم... (نحل / ۳۵)

* مسأله جبر، یکی از توجیهاات نابجای مشرکان است که می گفتند: خداوند خواسته که ما غیر او را پرستش کنیم و اگر او می خواست، ما مشرک نبودیم. این

مطلب در آیه ۱۴۸ سوره انعام و آیه ۲۰ سوره زخرف نیز از قول مشرکان مطرح شده است.

* عقیده به جبر در میان مشرکان نیز بوده است. «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ»

سؤال: آیا همین که خداوند جلوی انحراف مردم را نمی‌گیرد، نشانه‌ی رضایت او نیست؟

جواب: خیر؛ زیرا خداوند اسباب هدایت مردم را فراهم کرده است، پیامبران و کتاب‌ها فرستاده است، پس نمی‌خواسته کسی منحرف شود؛ ولی کسی را هم بر ایمان آوردن مجبور نکرده است. دست‌آخرا این ما هستیم که یا پیروی از خدا و رسولانش را می‌پذیریم یا از آن سرباز می‌زنیم. در هر دو صورت باید از انتخاب خود بهره‌بریم. به عنوان مثال، منبع آبی وجود دارد که وزارت نیرو و سازمان آب آن را ساخته و از آنجا هدایت می‌شود و مسیر لوله‌کشی هم دست ما نیست؛ اما بالاخره آب در اختیار ما هست. درست است که منبع آب و لوله‌کشی و خیابان دست ما نیست؛ اما بالاخره در لحظه‌ی آخر شیر را چه کسی باز می‌کند؟ چون شیرآب را ما باز و مصرف می‌کنیم، پس پول آب را هم باید بدهیم.

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ». (اعراف / ۱۶)

(شیطان) گفت: پس بخاطر آن که مرا گمراه کردی! من هم برای (فریب دادن) آنان حتماً بر سر راه راست تو (به کمین) خواهم نشست.

* نافرمانی و گناه خود را به تقدیر و قضا و قدر الهی نسبت دادن، کاری شیطانی است. «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي»

سیزدهم: اراده انسان مطلق و تمام‌کننده نیست

اشاره

«وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا . إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ -هُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا». (کهف / ۲۳ و ۲۴)

ص: ۲۲۷

درباره ی هیچ چیز و هیچ کار، مگو که من آن را فردا انجام می دهم، مگر آن که (بگویی): اگر خدا بخواهد و اگر فراموش کردی (گفتن: ان شاءالله، همین که یادت آمد) پروردگارت را یاد کن و بگو: امید است که پروردگارم مرا به راهی که نزدیک تر است، راهنمایی کند.

* گفتن «ان شاءالله» که اعتقاد به قدرت و مشیت الهی را می رساند، اعتقاد و باور اولیای الهی است. چنان که در قرآن نیز از زبان پیامبران نقل شده است. یعقوب به فرزندانش می گوید: «ادْخُلُوا مَصِيرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ» وارد مصر شوید، ان شاءالله در امانید، خضر به موسی می گوید: «سَيَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا» اگر خدا بخواهد مرا شکیبا خواهی یافت. حضرت شعیب به حضرت موسی می گوید: «سَيَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» و حضرت اسماعیل به پدرش حضرت ابراهیم می گوید: «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» مرا ذبح کن که به خواست خدا مرا از شکیبایان خواهی یافت.

البته مراد از گفتن «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» و «أَعُوذُ بِاللَّهِ» و امثال آن، لقلقه ی زبان نیست؛ بلکه داشتن چنین بینشی در تمام ابعاد زندگی و در باور و دل انسان است. امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در نوشته های خود نیز «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» را فراموش نکنید. روزی دستور داد، نامه ای بنویسند، هنگامی که نامه را بدون «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» دید، فرمود: «کیف رجوتم أن يتم هذا؟» چگونه امید دارید که این کار به سامان برسد؟ پیامبر

اسلام هنگام ورود به قبرستان می فرمود: «و انا ان شاءالله بكم لاحقون» اگر خدا بخواهد ما هم به شما خواهیم پیوست، در حالی که مرگ، حتمی است.

* انسان در عین حال که اراده دارد و آزاد است؛ ولی به طور کامل مستقل نیست و همه ی کارها به او سپرده نشده که بدون خواست خدا هم بتواند کاری انجام دهد؛ یعنی انسان نه مجبور است و نه اختیار تمام امور به او داده شده است؛ بلکه آزادی انسان در سایه ی مشیت خداوند است. «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»

* انسان پیوسته نیازمند خداست و در هر کاری باید خود را وابسته به اراده ی الهی بداند. «لَا تَقُولَنَّ لِسْنِي ۚ إِنِّي فَاعِلٌ»

* در روایات معصومین آمده است که «لا جبر و لا تفویض» یعنی نه جبر است و نه واگذاری کامل همه چیز به انسان. گروهی همه کارها را از جانب خدا می دانند و می گویند که انسان هیچ نقشی ندارد، همه را از خدا می دانند. بعضی ها هم از خدا غافل هستند و نمی دانند که اصل قدرت از خداست. بنابراین اراده انسان در چارچوب اراده خداوند است.

۲. قدرت انسان

قدرت انسان را به چند نوع می توان تقسیم کرد:

الف) قدرت طبیعی و علمی

انسان می تواند با این توانایی بر طبیعت فائق شود. همان طور که قرآن می فرماید: «سَيَخْرَجُ لَكُمْ، مُتَاعَ لَكُمْ، خَلَقَ لَكُمْ» به عنوان مثال، می تواند در برابر زلزله خانه ای ضد زلزله بسازد؛ می تواند با جاذبه ی زمین مبارزه کند و پرواز کند و خودش را از زمین بکند. می تواند از دریا استفاده کند: «وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا». (نحل / ۱۴) می تواند موجودات زنده و حیوانات را تحت امر خودش در

بیاورد: «وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ». (نحل / ۵) می تواند مهار کند و از آنها بارکشی کند و...

علاوه بر این، انسان می تواند بر موجوداتی مانند جن سلطه پیدا کند که در قرآن به آن اشاره شده است:

«وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَعَوَّاصٍ . وَآخِرِينَ مَقَرَّ نِينَ فِي الْأَصْفَادِ». (ص / ۳۷ و ۳۸)

و جن های سرکش را (مسخر او ساختیم) هر بنا و عوَّاصی از آنها را . و گروه دیگری از جن ها که در غل و زنجیر (و تحت سلطه ی او) بودند.

ص: ۲۲۹

نمونه هایی از قدرت علمی و تکنولوژیکی در قرآن ذکر شده است، مانند:

«وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِيُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ».

و به او (داود) فن زره سازی برای شما را آموختیم تا شما را از (خطرات) جنگتان حفظ کند، پس آیا شما شکر گزار هستید؟! (انبیاء / ۸۰)

« قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةِ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا . آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا ۗ » . (کهف / ۹۵ و ۹۶)

(ذوالقرنین در پاسخ) گفت: آنچه پروردگارم در آن به من قدرت داده، (از کمک مالی شما) بهتر است. پس مرا با نیرویی کمک کنید تا میان شما و آنان سدّی محکم بسازم. پاره های آهن برای من بیاورید تا آنگاه که میان دو کوه (با انباشتن پاره های آهن) برابر شد، گفت: بدمید؛ تا وقتی که آن را (مانند) آتشی گرداند، گفت: مس گداخته و آب شده بیاورید تا روی آهن ها بریزم.

* علاوه بر قدرتی که از دانش و صنعت بدست می آید و مورد تأیید قرآن و انبیا هم هست، قرآن کریم از قدرت و توانایی سخن می گوید که نامشروع است و در راه نادرست استفاده می شود:

«...وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ... فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ... » . (بقره / ۱۰۲)

و لکن شیاطین، کفر ورزیدند که به مردم سحر و جادو می آموختند... آنها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیافکنند....

* سحر و جادو واقعیت دارد و در زندگی انسان مؤثر است. «يُفَرِّقُونَ بِهِ»

قدرت اجتماعی، هم می تواند مشروع باشد، مثل قدرتی که اولیای خدا دارند و هم می تواند نامشروع باشد. مثل قدرتی که طاغوت ها دارند. انبیا و طاغوت هر دو در جامعه نفوذ دارند و جامعه را می توانند با خودشان همراه کنند. منتها به صورت درست یا نادرست.

« أَهْمُ يَفْسِيْمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحِرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ». آیا آنان رحمت پروردگارت (در مورد تعیین پیامبر) را (میان خود) تقسیم می کنند درحالی که ما معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم (تا چه رسد به اعطای مقام والای نبوت) و درجات بعضی انسان ها را بر برخی دیگر برتری دادیم تا برخی از آنان برخی دیگر را به خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است. (زخرف / ۳۲)

* تفاوت هایی که میان مردم است، باید سبب پیوستگی و تعاون و استخدام بعضی توسط بعضی باشد، نه سبب استثمار و فخرفروشی و تحقیر دیگران. «سُخْرِيًّا» یعنی گروهی از انسان ها گروه دیگر را به کار گیرد و آن را استخدام کند، نه اینکه ظلم و ستم کند.

* اندیشه جامعه بی طبقه، خیالی بیش نیست. (خدای حکیم، خود تفاوت هایی قرار داده تا مردم به یکدیگر احساس نیاز کنند و با کمک به یکدیگر در سایه اجتماع رشد کنند) « وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ »

* اجیر شدن و اجیر گرفتن و استخدام بعضی انسان ها توسط بعضی دیگر، امری مجاز و مشروع است. « لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا »

* جامعه ی پایدار و اقتصاد سالم، وابسته به تعاون و بهره گیری از توان نیروهای مختلف انسانی است. « لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا »

عالی ترین نمونه این قدرت، معجزات پیامبران و اولیای الهی است که در قرآن نمونه های فراوانی از آن نقل شده است:

« وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ - وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ - وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ». (آل عمران / ۴۹)

و (عیسی را به) پیامبری به سوی بنی اسرائیل (فرستاد تا بگوید) که همانا من از سوی پروردگارتان برای شما نشانه ای آورده ام. من از گل برای شما (چیزی) به شکل پرنده می سازم، پس در آن می دمم، پس به اراده و اذن خداوند پرنده ای می گردد. و همچنین با اذن خدا کور مادرزاد و مبتلایان به پیسی را بهبود می بخشم و مردگان را زنده می کنم و از آنچه می خورید و آنچه درخانه هایتان ذخیره می کنید به شما خبر می دهم، براستی اگر ایمان داشته باشید در این معجزات برای شما نشانه و عبرتی است.

« فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءً حَيْثُ أَصَابَ ». (ص / ۳۶)

پس ما باد را مسخر او ساختیم که به فرمان او هر کجا می خواهد به نرمی و آرامی حرکت کند.

از دیگر نمونه های قدرت معنوی مانند سخنرانی واعظی است که بخاطر قدرت روحی او سخنش در دل دیگران می نشیند و مردم را منقلب می کند و معلوم می شود که او قدرت روحی اش خیلی بالاست و همچنین انسانی که دعایش مستجاب شود و اگر یک سوره ی حمد خواند، مریضی شفا پیدا کرد از نمونه های قدرت روحی است. به این نوع قدرت و توانایی که از قدرت علمی و قدرت اجتماعی انسان بالاتر است، در قرآن اشاره شده است:

« وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ». (هود / ۵۲)

و (هود ادامه داد) ای قوم من! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید، سپس به سوی او باز گردید و توبه کنید تا او از آسمان پی در پی بر شما باران بفرستد، (چنانکه گویی همه ی آسمان در حال ریزش است) و نیرویی بر نیروی شما بیافزاید و (از راه حق) بخاطر گناه اعراض نکنید و روی برنمایید.

* اگر قدرتِ ایمان، به قدرت جسمانی اضافه گردید، کامل می شویم. «قوه الی قوتکم»

ص: ۲۳۳

فصل نهم: مراحل و مراتب حیات

اشاره

ص: ۲۳۵

۱. مراتب حیات

الف) حیات نباتی و طبیعی

« اَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ».

بدانید که خداوند، زمین را پس از مرگش زنده می کند. همانا ما نشانه های (توحید و عظمت) را برای شما روشن کردیم، باشد که تعقل کنید. (حدید/۱۷)

* امروزه بشر به دنبال نشانه های حیات در دیگر کرات و سیارات است؛ ولی تاکنون چیزی نیافته است؛ اما آنچه مسلم است، حیات در سراسر کره زمین جاری است؛ در اعماق اقیانوس ها، در سطح زمین و در اوج آسمان ها و در موجودات ذره بینی و

« يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ » (روم/ ۱۹)

زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را (نیز) از زنده بیرون می کشد و زمین را بعد از مرگش زنده می کند، و شما نیز (روز قیامت) این گونه بیرون آورده می شوید.

ص: ۲۳۶

* در تفاسیر، برای بیرون آمدن مرده از زنده و زنده از مرده، مصادیق و نمونه های زیادی بیان شده است، از جمله: درست شدن انسان از نطفه و خارج شدن نطفه از انسان. اینکه از والدین کافر فرزند مؤمن بدنیا آید و تربیت شود و بالعکس، همه نشانه ی قدرت مطلقه ی خداوند در جهان و توانایی او در برپایی قیامت و حشر موجودات است.

ب) حیات حیوانی

«...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ». (اعراف / ۱۷۹)

آنها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه تر، اینان همانا غافلانند. (زیرا با اینکه همه گونه امکانات هدایت دارند باز هم گمراهند)

ج) حیات اجتماعی

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ». (بقره / ۱۷۹)

ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات (و زندگی نهفته) است. باشد که شما تقوا پیشه کنید.

* حکم قصاص برای جامعه انسانی تأمین کننده ی حیات و زندگی است. گرچه قصاص یک برخورد و انتقام شخصی است؛ تأمین کننده امنیت اجتماعی هم هست. در جامعه ای که متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیت از بین می رود و آن جامعه کم کم می میرد. چنان که در پزشکی و کشاورزی و دامداری، لازمه حیات و سلامت انسان، گیاه و حیوان، از بین بردن میکروب ها و آفات است.

د) حیات معنوی

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». (نحل / ۹۷)

هر کس از م-رد یا زن که مؤمن ب-اشد و ک-ار شایس-ته کند، حتماً به زندگ-ی پ-اک و

پسندیده ای زنده اش می داریم و قطعاً مزدشان را نیکوتر از آنچه انجام داده اند، پاداش خواهیم داد.

* «حَيَاةٌ طَيِّبَةٌ» آن است که انسان دلی آرام و روحی مؤمن داشته باشد، مؤمن با نور خدایی و در دل می بیند که مشمول دعای فرشتگان است و مشمول تأییدات الهی است و این گونه افراد خوف و حزنی ندارند.

* انسان بدون ایمان و عمل صالح، گویی مرده است. «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...» (انفال/ ۲۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه خدا و رسول شما را به چیزی که حیات بخش شماست دعوت می کنند، بپذیرید.

* حیاتی که با دعوت انبیا فراهم می آید، حیات حیوانی نیست؛ چون بدون دعوت انبیا نیز این نوع حیات وجود دارد؛ بلکه مقصود از دعوت انبیا، حیات فکری، عقلی و معنوی و اخلاقی و بالاخره حیات و زندگی در تمام زمینه ها می باشد.

* حیات انسان در ایمان و عمل صالح است و خداوند و انبیا هم مردم را به همان دعوت کرده اند. «دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ» اطاعت از فرامین آنان رمز رسیدن به زندگی پاک و طیب است و طبق روایات شیعه و سنی، یکی از مصادیق حیات طیبه، پذیرش ندای پیامبر اسلام در مسأله ی ولایت علی بن ابی طالب^۸ و اهل بیت او است.

* حرکت در مسیر خدا و انبیا، حیات واقعی است و کناره گیری از آن، مرگ انسانیت. «دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.» (أنعام/ ۱۲۲)

و آیا آن که (به واسطه ی جهل و شرک) مرده بود، پس او را (با هدایت خویش) حیات بخشیدیم و برای او نوری (از ایمان) قرار دادیم که با آن در میان مردم راه خود را بیابد،

مثل او مثل کسی است که در ظلمت های (جهل و شرک) قرار دارد و از آن بیرون آمدنی نیست؟ این گونه برای کافران، کارهایی که می کردند جلوه داده شده بود.

* در تعبیر قرآنی، «مرگ» هم بر مرحله قبل از نطفه گفته شده است: «كُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ» و هم به گمراهی: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا» و هم به منطقه ی بی گیاه و خشک: «فَسَقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ» و هم به مرگ موقت: «فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» و هم به مرگ حقیقی: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»

* ایمان، حیات واقعی انسان و کفر، مرگ واقعی اوست. «مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ»

«لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ». (یس / ۷۰)

(این قرآن برای آن است که) تا هر کس زنده (دل) است، هشدارش دهد و (حجت را بر کافران تمام کند) و گفتار خدا درباره آنان محقق گردد.

* مؤمنان انسان های زنده دل و برخوردار از حیات واقعی و معقول هستند؛ اما کافران همچون مردگان محروم از حیات واقعی. بر اساس روایات، منظور از «حیًا» انسان عاقل است.

* نشانه ی زنده دلی، پذیرش هشدارهای قرآن است. «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا» و کفار و کسانی که حق را نپذیرند مردگانی بیش نیستند. (در برابر «مَنْ كَانَ حَيًّا»، «الْكَافِرِينَ» آمده است)

* هدف از وحی و بعثت انبیا بیداری و هوشیاری زنده دلان و اتمام حجت با مرده دلان است. «وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»

«إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ». (انعام / ۳۶)

تنها کسانی (دعوت تو را) می پذیرند که گوش شنوا دارند و (کافران که نمی گروند)، مردگانی هستند که روز قیامت خداوند آنان را برمی انگیزد و سپس همه به سوی او باز گردانده می شوند.

* قرآن، بارها با تعبیر مرده و کور و کر بودن از ناباوران یاد کرده است؛ چرا که شنیدن و پذیرفتن حق، نشانه ی حیات معنوی و زنده دلی است. (کسی که حیات

معنوی ندارد و حق پذیر نیست، مرده است؛ چون حیات (به معنای خوردن و خوابیدن) حیوانات هم دارند)

۲. مراحل حیات

« لَتَرْ كَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ». (انشقاق / ۱۹)

شما همواره از حالی بحال دیگر در آید.

* مراد از « لَتَرْ كَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ »، مراحل مختلف زندگی است که انسان در مسیر حرکتش به سوی پروردگار، آنها را طی می کند. در قرآن کریم به حیات دنیوی، حیات برزخی و حیات اخروی، اشاره شده است:

۲-۱. حیات دنیوی

۲-۱-۱. ویژگی های زندگی دنیا

اول: دنیا جای عمل است

«...إِلَى اللَّهِ مَرَجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ». (مائده / ۱۰۵)

بازگشت همه ی شما به سوی خداست و او شما را به آنچه می کردید، آگاه می سازد.

* رفتار و کردار انسان در دنیا، جایگاه او را در قیامت تعیین می کند. « فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ »

دوم: نعمت های دنیا برای انسان است

« قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ». (اعراف / ۳۲)

بگو: چه کسی زینت هایی را که خداوند برای بندگانش پدید آورده و (همچنین) رزقهای پاکیزه و دلپسند را بر خود حرام کرده است؟ بگو: این (نعمت ها) در زندگی دنیا برای مؤمنان است، (اگر چه کافران هم بهره مندند) در حالی که روز قیامت مخصوص (مؤمنان) است. ما این گونه آیات خود را برای گروهی که می دانند به تفصیل بیان می کنیم.

«...وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ -هـ- وَادْكُرُوا اللَّهَ -هـ- كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». (جمعه / ۱۰)

واز فضل الهی طلب کنید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

* در فرهنگ قرآن، مال دنیا فضل الهی است، لذا در این آیه می فرماید: «وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ -هـ-»، بعد از پایان نماز جمعه، به سراغ فضل خدا، یعنی درآمد و تجارت حلال بروید. چنان که در جای دیگر آن را «خیر» شمرده و می فرماید: «ان ترک خیر الوصیّه» اگر کسی خیری باقی گذارده، وصیت کند که در اینجا مراد از خیر، مال دنیاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هر کس در بازار و محل کسب و کار خود با اخلاص خدا را یاد کند، درحالی که مردم از خدا غافلند و به کارهای خود مشغولند، خداوند برای او هزار حسنه ثبت می کند و روز قیامت او را مورد مغفرت ویژه خویش قرار می دهد.

* فضل الهی گاهی مادی و گاهی معنوی است. در آیه چهارم همین سوره درباره بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء» و در این آیه درباره کسب و کار و تجارت می فرماید: «و ابتغوا من فضل الله».

* دنیا، گوشه ای از فضل الهی است. «من فضل الله»

«...وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ...». (حدید / ۲۷)

(اما) ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند، ما آن را بر آنان مقرر نکرده بودیم... .

* به کسانی که به انگیزه خشیت از خداوند، از مردم کناره می گیرند و به عبادت خدا می پردازند، رُهبان گفته می شود. قرآن کریم، رهبانیت و ترک دنیا را در آیات متعدد رد کرده است، نظیر:

- «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تَحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ» ای پیامبر! چرا آنچه را خداوند برای تو حلال کرده، بر خود حرام می کنی؟

- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ» ای مؤمنان، طیباتی را که خداوند برای شما حلال نموده، حرام نکنید.

سوم: دنیا همراه با سختی است

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ». (بلد / ۴)

همانا ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم.

* « کَبَد » به معنای سختی است. انسان در رنج و سختی آفریده شده، یعنی کامیابی های دنیوی آمیخته با رنج و زحمت است. « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ » حضرت علی علیه السلام می فرماید: دنیا خانه ای است که با سختی ها عجین شده است. « دار بالبلاء محفوظه »

« يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ». (انشقاق / ۶)

هان ای انسان! تو به سوی پروردگارت تلاش بسیاری داری و سرانجام به لقای او خواهی رسید.

* این آیه اشاره به یک اصل اساسی در حیات همه انسان ها دارد و آن اینکه زندگی همواره آمیخته با زحمت و رنج و ناملایمات است؛ حتی اگر هدف رسیدن به متاع دنیا باشد تا چه رسد به این که هدف آخرت و سعادت جاویدان و قرب پروردگار باشد، این طبیعت زندگی دنیا است؛ حتی افرادی که در نهایت رفاه زندگی می کنند آنها نیز از رنج و زحمت و درد برکنار نیستند.

چهارم: دنیا بازار و انسان تاجر است

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ . تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَ سُوْلِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيْلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ». (صف / ۱۰ و ۱۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را بر تجارتی که از عذاب دردناک (قیامت) نجاتتان دهد، راهنمایی کنم؟ به خدا و رسولش ایمان آورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید که این برای شما بهتر است، اگر بدانید.

* در قرآن مسأله ی عمر انسان بارها تکرار شده است. قرآن، دنیا را بازار می داند و مردم را فروشنده و عقاید و اعمال انسان را در طول عمر، کالای این بازار. در این بازار، فروش اجباری است؛ ولی انتخاب مشتری با انسان است، یعنی ما نمی توانیم آنچه را داریم، از قدرت و عمل و عقیده، رها بگذاریم؛ ولی می توانیم مسیر عقاید و کردار را سودبخش یا زیان آور قرار دهیم.

* در قرآن از کسانی که جان خود را با خدا معامله می کنند، ستایش شده است و در عوض خدا به آنها بهشت و رضوان می دهد و از عده ای انتقاد شده که بخاطر انحراف و انتخاب بد یا سودی نمی برند؛ «فما ربحت تجارتهم» و یا دچار خسارت می شوند؛ «انّ الانسان لفی خُسر» و در بعضی آیات همچون آیه ی فوق، کسانی که ایمان خود را با کفر معامله می کنند، تحقیر می شوند و در مقابل به مؤمنان دلداری داده می شود که ارتداد آن افراد، به خدا و راه خدا هیچ ضرری نمی زند.

* در این بازار آنچه مهم است، انتخاب مشتری است. افرادی با خدا معامله می کنند و هرچه دارند درطبق اخلاص گذاشته، درراه او و برای رضای او گام بر می دارند. این افراد عمر فانی را باقی کرده، دنیا را با بهشت و رضوان الهی معامله می کنند. این دسته برندگان واقعی هستند، زیرا:

اولاً؛ خریدار آنها خداوندی است که تمام هستی از اوست.

ثانیاً؛ خریداری است که گران می خرد و بهای آن بهشت ابدی است. «خالدین

فیها».

ثالثاً؛ خریداری است که نیت خوب ما را نیز می خرد.

رابعاً؛ پاداش را چند برابر می دهد. «اضعافاً مضاعفه» به قول قرآن تا هفتصد برابر پاداش می دهد و پاداش انفاق های نیک مثل دانه ای است که هفت خوشه از آن بروید و درهرخوشه صد دانه باشد.

خامساً؛ آنچه از سرمایه داریم، (سلامتی، علم، عمر، آبرو، مال و...) از خود اوست و خود او هم خریدار است. اگر فرزندی زمین و مصالح و پولی از پدر گرفت و

منزلی ساخت، بعد افرادی خریدار منزلش شدند که یکی از آنان همان پدر بود، عقل و وجدان می گوید خانه را به پدر بفروشد؛ زیرا خود فرزند و تمام دارایی هایش از اوست و فروختن به بیگانه، جوانمردی نیست.

سادساً؛ خداوند از روی عفو و اغماض، عیب جنس را می پوشاند و با همان نواقص می خرد. در دعای بعد از نماز می خوانیم: خداوندا! اگر در رکوع و سجود نماز خلل و نقصی است، نادیده بگیر و نمازم را قبول فرما. در دعای ماه رجب می خوانیم: «خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعزّضون الا لک»، باختند کسانی که در خانه غیر تو آمدند و خسارت کردند کسانی که به سراغ دیگران رفتند.

کسانی که در این بازار، عمر خود را به هوس های خود یا دیگران بفروشنند و به فکر رضای خداوند نباشند، خسارتی سنگین کرده اند. در نگاه دنیا دوستان، زرنگ و زیرک کسی است که بتواند با هر کلک و زبان بازی و با هر شیوه ای، خواه حق و خواه باطل، زندگی مرفهی برای خود درست کند و در جامعه شهرت و محبوبیتی یا مقام و مدالی کسب کند و در غیر این صورت به او لقب باخته، بی خاصیت و بدبخت می دهند.

* حضرت علی علیه السلام می فرماید: قیمت شما بهشت است، پس خودتان را ارزان نفروشید: «لیس

لانفسکم ثمن الا الجنّه فلا- تبعوها الا بها» دنیا، تجارت خانه اولیای الهی است: «الدنیا متجر اولیاء الله» جالب آن که حضرت علی علیه السلام این سخن را به

کسی فرمود که از دنیا بدگویی می کرد. در تجارت با خداوند، ما سرمایه را از خود او می گیریم و با قیمت گزاف به خودش می فروشیم.

« إِنَّ اللَّهَ - اشترى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ اه وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ - فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَتِ اللَّهِ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ». (توبه / ۱۱۱)

همانا خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را به بهای بهشت خریده است. آنان در راه خدا می‌جنگند تا بکشند یا کشته شوند. (وفای به این) وعده‌ی حق که در تورات و انجیل و قرآن آمده بر عهده خداست و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟ پس مژده باد شما را بر این معامله‌ای که به وسیله‌ی آن (با خدا) بیعت کردید و این همان رستگاری بزرگ است.

* دنیا، بازار است و مردم معامله‌کننده. مردم فروشنده و خداوند خریدار است. متاع معامله، مال و جان است و بهای معامله بهشت. اگر به خدا بفروشند، سراسر سود است.

* در معامله با خدا، سود یقینی و قطعی است و سوخت و سوز ندارد. «وَعِدًا عَلَيْهِ حَقًّا» در معامله با خداوند هرچه هست به سود انسان است، برخلاف دیگران که یا قصد جدی ندارند یا بی‌انگیزه‌اند و یا دروغ می‌گویند، یا از روی هوس و یا طرد رقیب است.

«أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ . لَأَجْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسُونَ .» (هود/ ۲۱ و ۲۲)

آنها کسانی هستند که (سرمایه‌ی وجود و عمر) خویش را از دست داده و از آنچه به دروغ می‌ساختند (نیز) بازمانده‌اند. به ناچار آنان در قیامت، زیانکارترین افرادند.

* در بازار دنیا خریداران چند دسته‌اند:

یکم؛ خداوند است که به قیمت گران می‌خرد. دسته دوم غیر خدا هستند، مانند: شیطان، هوای نفس که به قیمت ناچیزی خریدارند. لذا واژه‌های «أجر»، «ثواب»، «ضیعت»، «أضعاف» و «واژه‌های «خسر»، «خسران مبین» و «اخرین»، در قرآن زیاد مطرح شده است. هشدار مهم آن است که بدانیم هر ضرر و زیانی قابل جبران است، مگر گذران عمر که دیگر باز نمی‌گردد. گاهی مال و مسکن، یا مقام و قدرت و مدرک و عنوان انسان از

بین می رود؛ اما گاهی انسان خودش را می بازد و انسانیت خود را به هدر می دهد که این بالاترین خسارت است.

* زیانکاران چند دسته‌اند:

الف) خاسر، کسی که عمرش تباه شده است. «قل إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ»

ب) لفی خسر، کسی که اهل ایمان و عمل صالح نباشد. «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا»

ج) خسران مبین، کسی که با اطمینان بندگی خدا نمی‌کند. «إِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»

د) اخسرون، کسانی که منحرفند و گمان می‌کنند راه درست می‌روند. «الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا».

* در تجارت چند فرض وجود دارد:

۱. تجارت بد: «بئسما اشتروا به أَنفُسَهُمْ»

۲. تجارت بدون سود: «فما ربحت تجارتهم»

۳. تجارت کم سود: «متاع الدنيا قليل»

۴. تجارت زیان بار: «إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ»

۵. تجارت بسیار زیان بار: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»

۶. تجارت رسوا: «الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ»

۷. تجارت راکد: «تخشون كسادها»

۸. تجارت مستمر و بادوام: «تجاره لن تبور»

۹. تجارت نجات بخش: «تجاره تنجیکم»

۱۰. تجارت سود آور: «تجاره مُربحه»

* در فرهنگ اسلام برای بسیاری از امور مادی، مشابه معنای نیز وجود دارد.

برای مثال: لباس مادی: «سَيَرَّ اِبِلَ تَقِيَكُم» و لباس معنوی: «وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ» در حدیث می خوانیم که حضرت علی علیه السلام فرمود: «أنا التَّجَارَةُ المَرْبِیْحَةُ المُنْجِیَةُ مِنَ العَذَابِ الالِیْمِ الَّتِی دَلَّ اللهُ عَلَیْهَا فِی کِتَابِهِ فَقَالَ «هل أدلکم علی تجارهِ...» من همان تجارت پرسودی هستم که باعث نجات شما از عذاب الیم است، همان که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده است.

* تجارت معنوی برای همه قابل درک نیست، فقط مؤمنان به خدا این معنا را درک می کنند. «یا أیها المؤمنین آمنوا هل أدلکم...» پیروی از پیامبران، تجارت پرسود است. «تجارهِ... تؤمنون بالله ورسوله»

* سود واقعی، نجات از قهر الهی است. «تجارهِ تنجیکم من عذاب الیم»

* تجارت، تنها در امور دنیوی نیست. «تجارهِ... تؤمنون بالله»

«یا أیها الذین آمنوا إن تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی أعقابکم فتنقلبوا خاسرین». (آل عمران / ۱۴۹)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کسانی که کفر ورزیدند اطاعت کنید، شما را به آئین گذشتگان کافرتان برمی گردانند، پس به خسارت و زیانکاری بازخواهید گشت.

* خسارت واقعی، به هدر دادن سرمایه های ایمانی، فکری و روحی است، از دست دادن بهشت و گرفتن دوزخ است. «فتنقلبوا خاسرین»

* خسارت در مال قابل جبران است، اما خسارت در انسانیت، بالاترین خسارتهاست. «ان الخاسرین المؤمنین خسروا انفسهم» فخررازی می گوید: انسان در دنیا مانند یخ فروشی است که هر لحظه سرمایه اش آب می شود و باید هرچه زودتر آن را بفروشد، وگرنه ضرر و زیان می بیند.

«بئسما اشتروا به انفسهم ان ینکفروا بما انزل الله بغیا...». (بقره / ۹۰)

چه بد است آنچه که خویشان را به آن بفروختند که از روی حسد، به آیاتی که خدا فرستاده بود کافر شدند...

* بدترین معاملات آن است که انسان هستی خود را بدهد و غضب الهی بخرد. «بِسْمَا أَشْتَرِ وَأ... غضب، عذاب مهین»

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ». (بقره/ ۲۰۷)

و از مردم کسی است که برای کسب خشنودی خدا، جان خود را می فروشد و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

* بزرگ ترین سود آن است که انسان بهترین متاع را (که جان اوست) به خالق خود بفروشد، آن هم نه برای بهشت و یا نجات از دوزخ، بلکه فقط برای کسب رضای او. «ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ»

پنجم: شاهدان اعمال انسان

* گرچه خداوند نیازی به آوردن شاهد ندارد؛ ولی انسان به گونه ای است که هرچه بیشتر حضور شاهدان را حس کند، برای تربیت و تقوایش مؤثرتر است. کسی که در تلویزیون برای میلیون ها نفر صحبت می کند، چون همه او را می بینند، وقتی در گفتار اشتباهی می کند، بیشتر خجالت می کشد.

* به نقل از آیات قرآن، شاهدان اعمال انسان در قیامت بسیارند؛ از جمله:

۱. خداوند، «انّ الله على كلّ شیء شهید»

۲. پیامبران، «جننا من كلّ امه بشهید»

۳. امامان معصوم، «جننا من كلّ امه بشهید»

۴. فرشتگان، «وجاءت كلّ نفس معها سائق و شهید»

۵. زمین، «یومئذ تحدّث اخبارها»

۶. زمان، در حدیث است: هر «روز»، به انسان خطاب می شود: «انا یوم جدید و انا علیک لشهید، اشهد به یوم القیامه».

۷. اعضای بدن. «تشهد علیهم السنتم و ایدیهم و ارجلهم»

و قیامت، روز اقامه ی شاهدان است. «یوم یقوم الاشهاد»

ششم: در دنیا امکان جبران وجود دارد

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ - تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...». (تحریم / ۸)

ای کسانی که ایمان آوردید! به درگاه خدا توبه کنید، توبه ای خالصانه. امید است که پروردگارتان بدی های شما را ببوشاند و شما را به بهشت هایی که نهرها از زیر آنها جاری است، وارد کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ». (بقره / ۲۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرارسد که نه خرید و فروشی در آن است و نه دوستی و نه شفاعتی، و (بدانید که) کافران همان ستمگران هستند. (که هم به خود ستم می کنند و هم به دیگران).

هفتم: زندگی دنیا با مرگ پایان می پذیرد

«... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ». (قصص / ۸۸)

همه چیز جز وجه او نابود است، حکم (و حاکمیت، تنها) از آن اوست و همه به سوی او بازگردانده می شوید.

* مرگ، نابودی نیست، بازگشت به مبدأ است. «وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

«... لَتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...». (نور / ۳۳)

...بخاطر رسیدن به مال دنیا...

* دنیا زود گذر است. «عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (کلمه «عَرَضَ» به معنای عارضی و زود گذر است)

هشتم: زندگی ادامه دارد

اشاره

«وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ». (انعام / ۲۹)

و گفتند: جز زندگی دنیوی ما، هیچ زندگی دیگری نیست و ما (پس از مرگ) برانگیخته نمی شویم.

* مشرکان افرادی سطحی نگر و مادی هستند و محدوده ی حیات را تنها در همین دنیا می بینند و منکر رستاخیزند. « إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا »

« يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرِ هُمْ غَافِلُونَ ». (روم / ۷)

(مردم) فقط ظاهری از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت غافلند.

* انسان باید ژرف نگر و عمیق باشد، نه ظاهربین و غافل. « يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا ... وَهُمْ عَنِ الْآخِرِ هُمْ غَافِلُونَ »

* دنیا بد نیست، غفلت از آخرت بد است. « عَنِ الْآخِرِ هُمْ غَافِلُونَ »

* علم به ظواهر دنیای مادی بدون توجه به آخرت، مورد انتقاد است. « يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا ... عَنِ الْآخِرِ هُمْ غَافِلُونَ »

* دنیا ظاهر و باطنی دارد و آخرت، باطن دنیاست. « ظاهراً... عَنِ الْآخِرِ ه »

* توجه به ظواهر دنیا، سبب غفلت از آخرت است. « يعلمون ظاهراً... وَهُمْ عَنِ الْآخِرِ هُمْ غَافِلُونَ »

* یکی از عوامل اساسی انحراف انسان، عدم توجه به محدود بودن و فانی بودن دنیا و توهم جاودانه بودن خود است، لذا انسان به فرموده قرآن به راهها و روشهای گوناگونی برای جاودانه ماندن خود دست می زند:

گاهی برای بقای خود به جمع مال و ثروت و شمار و حساب و کتاب آن می پردازد و توفیق هیچ انفاقی ندارد. «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ . يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ»

گاهی برای جاودانگی خود، بناهایی محکم می سازد. «و

تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلَدُونَ»

گاهی برای جاودانه بودن، به زورگویی و لشکرکشی و قدرت طلبی روی می آورد. «واستكبر هو و جنوده في الارض بغير الحق و ظنوا انهم الينا لا يرجعون»

گاهی با تصورات غلطی که دارد، در صدد مقابله با مرگ و قهر الهی برمی آید. «و ظَنُّوا أَنَّهُم مَانَعْتَهُمْ حِصُونَهُمْ»

غافل از آن که محدودیت عمر، حقیقتی است که در مورد همه جریان دارد. «اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده»

۲-۱-۲. آفات زندگی دنیا

اول: دنیاطلبی

«الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا...». (ابراهیم / ۳)

(کفار) کسانی هستند که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند.

* کامیابی از دنیا جایز است؛ اما ترجیح دنیا بر آخرت خطرناک است، زیرا دنیاگرایی مانع عبادت، انفاق، جهاد، کسب حلال، صداقت و انجام تکالیف شرعی می شود.

□
«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّحْمَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».

آن(قهر الهی) بخاطر آن است که آنان زندگی دنیا را بر آخرت برگزیدند، و قطعاً خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند. (نحل / ۱۰۷)

* دنیاگرایی و برتری دادن آن بر آخرت، زمینه ی دست کشیدن از ایمان و ارتداد و گرفت-ار قهر الهی-ی شدن است. «استحبوا...» (یک-ی از علل گرایش به مادیگ-ری، رفاه طلبی و فرار از محدودیت هاست. «اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»)

□
* دنیاطلبی ضمیر و باطن انسان را برای قبول کفر، باز می کند. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ»

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا». (اسراء / ۱۸)

هر کس پیوسته زندگی دنیای زودگذر را بخواهد، به مقداری که بخواهیم و برای هر که اراده کنیم، در این دنیا بشتاب فراهم می کنیم، سپس جهنم را برایش قرار می دهیم که با شرمندگی و طردشدگی، وارد آن خواهد شد.

* از دیدگاه قرآن، دنیاطلبی و دنیاگرایی اگر سبب غفلت از آخرت و هم و غمش فقط دنیا باشد، نکوهیده است.

- در جهان مادیات نزاع و درگیری زیاد است و همه کس به همه آرزوهایش نمی رسد، پس باید اندازه و سهمیه ای باشد که چه کسی چه مقدار داشته باشد: «عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ»، اما دردنیای معنویات، چون تراحم و محدودیتی نیست، همه صددرصد کامیاب می شوند و راه برای بیشتر هم باز است. «كَانَ سَعِيهِمْ مَشْكُورًا»

- دنیا زودگذر است. «الْعَاجِلَةَ»

- آنچه زشت است، خصلت و صفت دنیاطلبی است، نه اصل دنیا. «كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ»

- خواست انسان بی حد و حصر است، پس باید در چهارچوب اراده ی الهی محدود شود. «ما نشاء»

- دنیاخواهان به آنچه از دنیا می خواهند، نمی رسند. «لِمَنْ نُرِيدُ»

- دنیاطلبان چند دسته اند: برخی دنیا و آخرت را می بازند و نه دنیا دارند و نه آخرت را، «خسر الدنيا و الآخرة» بعضی به بخشی از خواسته های دنیایی شان می رسند. «عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ»

- پایان دنیاطلبی، پشیمانی و دوزخ است. «جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ»

«وَلَمَّا جَزَا لِمَا آخَرَهُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ». و قطعاً برای کسانی که ایمان آورده و همواره تقوا پیشه کرده اند، پاداش آخرت بهتر است. (یوسف / ۵۷)

* پاداش های اخروی بهتر از پاداش های دنیوی است، زیرا پاداش های اخروی:

الف) محدودیت ندارند. «لهم ما یشاؤون»

ب) از بین رفتنی نیستند. «خالدين فيها»

ج) دریک مکان محدود نیستند. «تَبَوُّا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ»

د) به محاسبه ما در نمی آیند. «اجرهم بغير حساب»

ه) عوارض و آفات و امراض ندارند. «لا یصدعون عنها»

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ - ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ - سَمِيعًا بَصِيرًا».

هرکس پاداش دنیا را بخواهد، پس (بداند که) پاداش دنیا و آخرت نزد خداست و خداوند همواره شنوای بیناست. (نساء/ ۱۳۴)

* انسانی که می تواند، دنیا و آخرت هر دو را از خداوند بخواهد و از نعمت های هر دو سرا بهره مند شود، اگر تنها به دنیا اکتفا کند و در کارهای نیک، در پی اهداف مادی باشد، به شدت در اشتباه است.

* درانسان غریزه سودجویی است. قرآن از این غریزه در تربیت انسان ها استفاده می کند. «من كان يريد ثواب الدنيا»

* اسلام دین جامع و خواهان سعادت مردم در دنیا و آخرت و دستیابی به هر دو است. «فَعِنْدَ اللَّهِ - ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

* دنیا و آخرت، همه بدست اوست، پس دید خود را گسترش دهیم و از مادیات و تنگ نظری رهاشویم. «فَعِنْدَ اللَّهِ - ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

* اگر دنیا هم می خواهیم، از خدا بخواهیم که همه چیز بدست اوست. «فَعِنْدَ اللَّهِ - ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»

«فَأَمَّا مَنْ طَغَى . وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا . فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى» . (نازعات / ۳۷-۳۹)

اما هر که سرکشی کرده و زندگی پست دنیا را (بر آخرت) برگزیده، بی شک، دوزخ جایگاه اوست.

* ریشه اکثر طغیان ها، دنیاپرستی است. «طَغَى . وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»

* دنیا بد نیست، ترجیح دادن آن بر آخرت بد است. «وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»

« فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِ نَا وَلَمْ يُرِذِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا . ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى » . (نجم / ۲۹ و ۳۰)

پس هر که از یاد ما روی گرداند و جز زندگی دنیا را خواستار نبود، آن، آخرین درجه از علم و شناخت آنان است. همانا پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند، بهتر می شناسد و کسانی را که هدایت یافته اند، بهتر می داند.

* دنیاطلبی و اعراض از یاد خدا، ملازم یکدیگرند. « تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِ نَا وَلَمْ يُرِذِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا »

* دنیا وسیله است نه هدف، چنان که در دعای ماه شعبان می خوانیم: «و لا تجعل الدنيا اكبر همنا» خدایا! دنیا را هدف برتر ما قرار مده.

* آنچه نکوهیده است، انحصار فکر و عمل در راه رسیدن به دنیاست، و گرنه تلاش و علاقه طبیعی، امری پسندیده است. « وَلَمْ يُرِذِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا »

* دنیاگرایی، نشانه سطح پایین درک و معرفت است. « وَلَمْ يُرِذِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا . ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ »

« وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِذِنَ اللَّهُ - وَرَسُولُهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ - أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا » . (احزاب / ۲۹)

و اگر خدا و رسولش و سرای آخرت را می خواهید، پس (بدانید که) قطعاً خداوند برای نیکوکاران از شما پاداش بزرگی را آماده کرده است.

* دنیاطلبی و آخرت طلبی با هم جمع نمی شود. «تردن الحياه الدنيا... تردن الله...» انسان باید میان دلبستگی به دنیای فانی و آخرت باقی، یکی را انتخاب کند. «و ان كنتن...» البتة لذت بردن و استفاده حلال از نعمت ها، منافاتی با آخرت خواهی ندارد.

« كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ . وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ » . (قیامت / ۲۰ و ۲۱)

چنین نیست (که می پندارید) بلکه به دنیای زودگذر دل بسته اید . و آخرت را رها کرده اید.

* علاقه بدنیا زمانی بد و قابل سرزنش است که خیلی شدید باشد: «لحَبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٍ» و یا ملازم رها کردن قیامت باشد. «
تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ . وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ »

* علاقه به دنیا بستری برای انکار معاد است. « تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ . وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ »

* دنیا زودگذر است. گویا دنیا برای به آخر رسیدن عجله دارد و به سرعت سپری می شود. « تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ »

* یک دل، دو دوستی بر نمی دارد. « تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ . وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ »

* دلبستگی به دنیا و رها کردن آخرت، سبب اندوه و گرفتگی چهره در قیامت است. « تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ... وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِآسِرَةٍ »

دوم: زندگی دنیا بازیچه است

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوٌّ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ». (حدید / ۲۰)

بدانید که زندگی پست دنیا، چیزی جز بازی و سرگرمی و زینت طلبی و فخرفروشی در میان خود و افزون طلبی بر همدیگر در اموال و فرزندان نیست، همانند بارانی که گیاه آن، کشاورزان را به شگفتی وا دارد، سپس خشک شود و آن را زرد بینی، سپس کاه شود و در آخرت، عذابی شدید (برای گنهکاران) و مغفرت و رضوانی (برای اطاعت کنندگان) از جانب خداوند است و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.

* لهو و لعب بودن دنیا، چهار مرتبه در قرآن، آن هم در قالب حصر و انحصار آمده است:

۱. «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُوٌّ»

۲. «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ»

۳. «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوٌّ»

شاید از جمع‌بندی آیات قرآن در مورد دنیا بتوان اینگونه استفاده کرد که هرگاه دنیا را به عنوان هدف و مقصد بنگریم، دنیا وسیله اغفال و غرور خواهد بود؛ ولی اگر دنیا را مزرعه آخرت، مقدمه و وسیله رسیدن به کمال بدانیم، دنیا و نعمت‌های آن ارزشمند و سازنده خواهند بود؛ بنابراین از همین زندگانی دنیا، گروهی آنگونه بهره می‌گیرند که مغفرت و رضوان الهی را دریافت می‌کنند و گروهی بگونه‌ای که گرفتار عذاب شدید می‌شوند.

* اگر دنیا مزرعه‌ی آخرت قرار نگیرد، بازیچه می‌شود و مردم مانند کودکانی که سرگرم اسباب بازی‌هایی چون: مال و مقام و... شده‌اند. مثل صحنه‌ی نمایش و تئاتر که یکی لباس شاه می‌پوشد، دیگری نقش نوکر را بازی می‌کند و سومی وزیر می‌شود؛ ولی ساعتی بعد که همه‌ی لباسها و نقش‌ها کنار می‌رود، می‌فهمند که همه‌ی عناوین، خیالی بیش نبود.

* خیر بودن آخرت بخاطر آن است که هم لذت‌هایش آمیخته به رنج نیست و هم زودگذر و موهوم و خیالی نیست.

* کلمه‌ی «لعب» به کاری گفته می‌شود که قصد صحیحی در آن نباشد و کلمه‌ی «لهو» به کاری گفته می‌شود که انسان را از کارهای مهم و اصلی باز دارد. شباهت دنیا به لهو و لعب از جهاتی است:

الف) دنیا مثل بازی، مدت‌ش کوتاه است.

ب) دنیا مثل بازی، تفریح و خستگی دارد و آمیخته‌ای از تلخی و شیرینی است.

ج) غافلان بی‌هدف، بازی را شغل خود قرار می‌دهند.

د) دنیا طلبی مثل بازی کودکانه، انسان را از اهداف مهم باز می‌دارد.

* آفرینش دنیا، هدفدار و حکیمانه است، لیکن دنیاپرستی و غرق شدن در آن و غفلت از آخرت، سفیهانه است. «لهو و لعب»

* این آیه به دوران مختلف زندگی انسان (کودکی و نوجوانی، جوانی و بزرگسالی) اشاره داشته و بیان می کند که در هر دوره ای از عمر، یکی از جلوه های دنیا، انسان را مشغول می کند؛ دوران کودکی و نوجوانی، مشغول لهو و لعب است، دوره جوانی، در فکر زینت و زیبایی و دوره میانسالی و پیری، گرفتار تفاخر و تکاثر است.

* بازی و سرگرمی، ویژگی دنیاست؛ دنیاطلبی اگر در مسیر درست قرار نگیرد، عذاب آخرت می شود. «لَعِبٌ وَ لَهْوٌ... أَعْجَبَ الْكُفَّارَ... وَفِي الْآخِرِ عَذَابٌ شَدِيدٌ»

* زینت های دنیا مثل زیورهای شخصی و خانه و ماشین، اگر موجب فخرفروشی و تفاخر گردد، انسان را به دوزخ می کشاند. «زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ... وَفِي الْآخِرِ عَذَابٌ شَدِيدٌ»

* دنیا برای عده ای فریب است، « وَفِي الْآخِرِ عَذَابٌ شَدِيدٌ » ولی برای مؤمن، اسباب رشد و تکامل و کسب مغفرت و رضوان الهی است. « أُنْمَا الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ - وَرِضْوَانٌ »

سؤال: با این که قرآن، خود به کار و تلاش برای آباد کردن زمین و سیر و سفر و بهره مند شدن از طبیعت، همسر، زیبایی ها، خوراکی ها و کسب درآمد، سفارش نموده است، پس چگونه در این آیه می فرماید: دنیا جز لهو و لعب نیست؟

جواب: کامیابی هایی که برای رسیدن به اهداف مقدس و با روش و ابزار مقدس و در محدوده ی قانون و با رعایت سایر شرایط باشد، مزرعه ی آخرت است و آنچه در این آیه تحقیر و مذمت و لهو و لعب معرفی شده، مواردی است که هدف مقدسی در آن نباشد و با موازین دینی و قانونی مخالف باشد.

سوم: بهره زندگی دنیا اندک است

«...أَرَضِيتُمْ

بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ».

... آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا راضی شده اید؟ پس بدانید بهره ی زندگی دنیا در (برابر) آخرت، جز اندکی نیست.
(توبه / ۳۸)

«وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ - خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (قصص / ۶۰)

و آنچه به شما داده شده، بهره ی زندگی دنیا و زینت آن است (که فانی و زودگذر است)، در حالی که آنچه نزد خداست، بهتر و پایدارتر است. پس آیا نمی اندیشید؟!

* این آیه جوابی است که خداوند به بهانه جویی کفار مکه (که اگر ما ایمان بیاوریم، زندگانی ما مختل می شود) می دهد که آنچه به گمان خام خود از رهگذر عدم ایمان بدست می آورید، متاع و کالای بی ارزش و فانی زندگی محدود دنیاست، درحالی که آنچه نزد خداست، بهتر و ماندگارتر است.

* اگر بخاطر پذیرش ایمان، دنیا را از دست بدهید، به نعمت های بی انتها و بی زوال دست خواهید یافت. «ما عندالله خیر و ابقى»

چهارم: زندگی دنیا، مایه ی غرور و اغفال

«...وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرْوِ» (آل عمران / ۱۸۵)

... و زندگانی دنیا، جز مایه ی فریب نیست.

پنجم: مال و فرزند هم جلوه های زندگی دنیا و هم وسیله عذاب

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا». مال و فرزندان، زینت زندگی دنیایند و کارهای ماندگار شایسته، نزد پروردگارت پاداشی بهتر دارند و امید داشتن به آنها نیکوتر است. (کهف / ۴۶)

* همه ی نعمت های مادی، زینت دنیا هستند، ولی مال و فرزند جلوه ی بیشتری دارد و به همین دلیل نام این دو از میان نعمت های بی شمار الهی مطرح شده

است و چون غالباً پسران نیروی فعال اقتصادی هستند، لذا در کنار «مال»، «بنون» آمده است، نه «بنات». «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

□
«زِينَتٌ لِلنَّاسِ لِحُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ». (آل عمران / ۱۴)

عشق و علاقه به زنان و فرزندان و اموال زیاد از طلا و نقره و اسبان ممتاز و چهارپایان و کشتزارها که همه از شهوات و خواسته های نفسانی است، در نظر مردم جلوه یافته است، (در حالی که) اینها بهره ای گذرا از زندگانی دنیاست و سرانجام نیکو تنها نزد خداوند است.

* جلوه کردن دنیا در نظر انسان، گاهی از طریق خیالات شخصی است: «يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» و «فَرَّاهُ حَسَنًا» و گاهی از سوی شیطان است: «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانِ أَعْمَالَهُمْ» و گاهی از جانب اطرافیان متملق: «زَيْنَ لِفِرْعَوْنَ سِوَى عَمَلِهِ»

* مصادیق جلوه های دنیا که در آیه ذکر شده، با توجه به زمان نزول آیه است و می تواند در هر زمانی مصادیق جدیدی داشته باشد. طلا و نقره، کنایه از ثروت اندوزی و اسب کنایه از مرکب و وسیله ی نقلیه است.

سؤال: با این که خداوند زینت بودن مال و فرزند را پذیرفته است؛ «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» پس چرا این آیه در مقام انتقاد است؟

جواب: زینت بودن چیزی، غیر از دل بستگی به آن است. در این آیه انتقاد از دل بستگی شدید است که از آن به «حُبُّ الشَّهَوَاتِ» تعبیر می کند.

«فَلَا تُغْنِيكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ». (توبه / ۵۵)

پس اموال و فرزندان منافقان تو را به شگفتی نیندازد. جز این نیست که خدا می خواهد به این وسیله آنان را در زندگی دنیا عذاب کند و جانشان در حال کفر، خارج شود.

* در نهج البلاغه، لحظات جان دادن گروهی ترسیم شده است که اموالشان در آن هنگام، در برابر چشمانشان جلوه می کند و از این که آنها را می گذارند و می روند، عذاب می کشند. راههای عذاب شدن به وسیله ی مال از این قبیل است: چگونگی تهیه آن، نگهداری آن از سرقت و حریق و مردم حسود، به جا گذاشتن و رفتن هنگام جان دادن، پاسخگویی در قیامت برای چگونگی تهیه و مصرف آن.

* چه بسیار نعمت هایی که در باطن نعمت است و چه بسا توان های اقتصادی که وسیله ی نابودی و بدبختی می شود. «
لِيَعَذِّبَهُمْ بِهَا»

* عذاب الهی تنها در آخرت نیست، در دنیا هم وجود دارد. «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

* مال و اولاد فراوان منافقان، زمینه ی کافر مردن آنان است. «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ... وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ»

ششم: دنیا برای هیچ کس گل نمی شود

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ». (طه / ۱۳۱)

و هرگز به متاعی که ما به گروهی از آنها داده ایم، چشم مدوز که (این) شکوفه و جلوه ی زندگی دنیاست (و ما می خواهیم) تا آنها را در آن بیازماییم و (به یقین) روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

* گرچه قرآن کریم، مال دنیا را خیر، فضل و زینت می داند و بهره مندی از آن را حلال و مجاز می شمارد، لیکن دل بستگی شدید به آن را مذمت می کند. چرا که زندگی دنیا مثل یک غنچه، عمری کوتاه دارد و با یک نسیم از بین می رود.

* رسیدن به مقام رضایت از خداوند، در صورتی است که به زرق و برق دنیا خیره نشوی. (آری کسی که جذب جلوه های مادی شد، احساس کمبود و تبعیض می کند و از خدا راضی نمی شود) «لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ، لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ»

* انسان به طور طبیعی به سوی مادیات گرایش دارد؛ اما باید آن را مهار کند. «لَا تَمُدَّنَّ»

* همه ی متاع های دنیا و وسایل کامیابی، نعمت الهی محسوب نمی شوند. «مَتَّعْنَا» نگفت: «انعمنا»

* جلوه های زندگی دنیا، همچون غنچه و شکوفه ای است که هرگز گل نمی شود. «زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»

* جلوه های زندگی دنیا، ابزار آزمایش انسان است. «لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ»

هفتم: دنیا مانند گیاه بی ریشه است

اشاره

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ۝۱». (کهف / ۴۵)

و (ای پیامبر!) برای آنان زندگی دنیا را مثل بزن که (در ناپایداری) همچون آبی است که از آسمان فرو فرستادیم، پس گیاه زمین به وسیله ی آن (چنان رشد کند وانبوه شود که) در هم فرو رود، پس ناگهان خشک شود، آن چنان که بادهای پراکنده اش کنند و خداوند بر هر چیزی تواناست.

* در آیه، سخن از رویش و سرسبزی زمین و فرا رسیدن قهر الهی و سوختن و خاکستر شدن آنهاست، تا درس عبرتی برای مردمان مغرور و غافل از خدا باشد. دنیا همچون گیاه بی ریشه ای است که با اندک بارانی سبز و با اندک بادی خشک می شود، البته آنچه باقی می ماند، عمل انسان است.

۲-۲. حیات برزخی

«...وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ». (مؤمنون / ۱۰۰)

و از پی آنان تا روزی که مبعوث شوند، فاصله ای (برزخ) است.

* مراد از عالم برزخ، عالم قبر است، عالمی که انسان در آن یک نوع زندگی خاصی تا قیامت دارد. برزخ، دورانی است میان زندگی دنیا و

زندگی آخرت و برای مؤمنان و نیکوکاران رهایی از قفس بدن است و برای گناهکاران بس وحشت زا و دلهره آور می باشد. امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «والله

ما أخافُ عليكم إلا البرزخَ و أما إذا صار الأمرُ إلينا فنحنُ أولى بكم» به

خدا سوگند من جز از حوادث تلخ برزخ ترس دیگری برای شما ندارم، زیرا در قیامت ما به شما سزاوارتریم (و در آن مرحله ما می توانیم شما را مشمول شفاعت خودمان کنیم)

« قَالُوا رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَخْيَبْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ».

کفار گویند: «پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی. اینک به گناهان خود اعتراف کردیم؛ پس آیا برای بیرون رفتن (از دوزخ) راهی هست؟» (غافر / ۱۱)

* مراد از دو بار مردن، ظاهراً مرگ در پایان عمر (و وارد قبر شدن) و مرگ در پایان برزخ (نفخ صور اول) است و مراد از دو بار زنده شدن، زنده شدن در برزخ و زنده شدن در قیامت (نفخ صور دوم) است.

«... مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ - وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ». (نساء / ۱۲۳)

هر که بدی کند بدان کیفر داده می شود و جز خداوند، برای خویش سرپرست و یآوری نیابد.

* تعبیر «يُجْزَ بِهِ» شامل جزای دنیوی یا اخروی یا هر دو می شود. روایات، جزای خلافتکاری مؤمن را گرفتاری ها و سختی های دنیا و برزخ معرفی کرده است.

« النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ». (غافر / ۴۶)

فرعونیان در هر بامداد و شامگاه بر آتش عرضه می شوند (و این سهمیه برزخ آن طاغوتیان است و سهم قیامت آنان جمله بعد است که می فرماید: و آنگاه که قیامت به پا شود گفته می شود که این فرعونیان را در شدیدترین عذاب داخل کنید.

* مجرمان، پس از مرگ و ورود به عالم برزخ، هر صبح و شام به دوزخ که جایگاه آینده ی آنان است، عرضه می شوند و دلهره ای سخت پیدا می کنند و این حالت همواره هست تا روز قیامت که رسماً داخل دوزخ شوند. به علاوه امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: در قیامت، عذاب دائمی است و اگر در آیه عرضه آتش در صبح و شب بیان شده، مربوط به عذاب در برزخ است.

* میان مرگ تا قیامت، دورانی است که گنهکار جایگاه خود را در قیامت می بیند. « النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا... »

« فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ . فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ... وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ . فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ . وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ » . (واقعه / ۸۸ - ۹۴)

پس اگر او (محتضر) از مقربان باشد. راحت و رحمت و بهشت پر نعمت، روزی او خواهد بود... و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد، با آبی جوشان پذیرایی می شود و ورود به دوزخ (جزای اوست).

* امام صادق صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اگر انسانی که از دنیا رفته از افراد خوب و آبرومند در گاه خدا باشد، پس در رحمت و وسعت و راحتی و در «فَرَوْحٌ» و «رَيْحَانٌ» به سر می برد. این پاداش مربوط به برزخ است؛ ولی پذیرایی در قیامت جمله بعد است که می فرماید: « وَجَنَّتْ نَعِيمٌ » بهشت پر نعمت است؛ ولی اگر آن شخصی که از دنیا رفته از کافران لجوجی باشد که هر حقیقتی را تکذیب می کنند، وسیله پذیرایی آنها در برزخ آبهای بسیار داغ « فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ » و در قیامت هم ورود در آتش دوزخ « وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ » خواهد بود.

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » .

و هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند، مردگانند بلکه آنها زندگانی هستند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. (آل عمران / ۱۶۹)

* این آیه نیز به متنعم بودن شهدا نزد خداوند در برزخ اشاره می کند.

«يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا». (اسراء / ۵۲)

روزی که شما را (از قبرهایتان) فرامی خواند، پس شما حمدگویان اجابت می کنید و می پندارید که جز مدت کوتاهی (در دنیا یا برزخ) درنگ نکرده اید.

* مدت زمان ماندن انسان در دنیا و برزخ، نسبت به قیامت، بسیار کوتاه است. «إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا»

سؤال: هنگامی که روح از بدن جدا می شود، کجا می رود؟

جواب: هنگام مرگ، روح به بدنی مثل همین بدن که نامش قالب مثالی است، ملحق و در برزخ با آن بدن، کامیاب یا عذاب می شود و ما در خواب با همان بدن مثالی رؤیا و خواب می بینیم.

جسم انسان در حکم یک اتومبیل و روح در حکم راننده ی آن است، حال گاهی اوقات: ماشین روشن است و راننده هم پشت فرمان، که این، حالت بیداری است. گاهی ماشین روشن است؛ ولی راننده پیاده می شود و می رود که این حالت خواب است؛ زیرا قلب و معده و کلیه و... کار می کند؛ ولی روح جدا می شود و به بدنی مشابه ملحق شده و به اطراف می رود. این همان بدنی است که ما در رؤیاهای خود با آن سیر و سفر می کنیم و قالب مثالی نام گذاری شده و به قدری سبک و چابک است که می تواند در آسمان ها پرواز و در اقیانوس ها شنا کند و در یک لحظه به اطراف دنیا برود.

- گاهی هم ماشین خاموش و هم راننده جدا می شود که این حالت مرگ است.

۲-۳. حیات ابدی

مقایسه دنیا و آخرت

«بَلْ تُؤْتِرُونَ وَنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا . وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ». (اعلی / ۱۶ و ۱۷)

ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می دهید و حال آن که آخرت بهتر و ماندگارتر است.

* آخرت بهتر از دنیا است، زیرا ویژگی های زیر را دارد:

۱. جاودانگی زمانی: «خالدین فیها»

۲. وسعت مکانی: «عرضها كعرض السماء و الارض»

۳. تنوع در خوراکی: «انهار من عسل»، «فاكهه كثيره»

۴. دوری از ترس و اندوه: «آمین»

۵. دوستان وفادار: «اخواناً علی سرر متقابلین»

۶. همسران زیبا: «كامثال اللؤلؤ المكنون»

« مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ». (شوری / ۲۰)

آن که کشت آخرت بخواهد برای او در کشتش می افزاییم و آن که کشت دنیا بخواهد از آن به او می دهیم و در آخرت هیچ نصیبی ندارد.

* آخرت از دنیا مهمتر است زیرا:

۱. برای آخرت خواهان توسعه و رشد است. « نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ »

۲. آخرت خواهان از دنیا هم بهره می برند، ولی دنیا طلبان هیچ بهره ای از آخرت ندارند. « وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ »

۳. آخرت خواهان به همه اهداف خود می رسند. «نزد له فی حرثه» ولی دنیا طلبان تنها به گوشه ای از اهداف خود می رسند. « نُؤْتِهِ مِنْهَا »

«لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ».

برای آنان در زندگی دنیا عذابی است و قطعاً عذاب آخرت سخت تر است و در برابر (قهر) خداوند هیچ محافظی برایشان نیست. (رعد / ۳۴)

* عذاب آخرت سخت تر است، زیرا:

الف) در قیامت اسباب و وسایل قطع می گردد. «تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ»

ب) نسب و فامیلی، دیگر کارآیی ندارد. «فلائساب بینهم یومئذ»

ص: ۲۶۵

ج) فدیة قبول نمی شود. «یودّ المجرم لو یفتدی... بینه وصاحبه و اخیه... و من فی الارض جمیعا کلاً» حاضر است بستگان و حتی تمام جهان را فدا کند.

د) عذرخواهی مفید نیست. «یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم»

ه) دوستان یکدیگر را رها می کنند. «لا یسئل حمیم حمیما»

و) دوام دارد و همیشگی است. «خالدین فیها»

ز) تخفیفی در کار نیست. «لا یخفف»

ح) هم روحی و هم جسمی است. «ذق انک انت العزیز الکریم»

□ «ادخلوها بسلام ذلک یوم الخلود. لهم ما یشاءون فیها ولدینا مزید». (ق / ۳۴ و ۳۵)

(به آنان گویند): به سلامت وارد بهشت شوید. این روز (برای شما) جاودانه است. برای اهل بهشت در آنجا هر چه بخواهند آماده است و نزد ما افزون (بر آن چه خواهند، موجود) است.

* نعمت های دنیا، معمولاً دارای آفاتی است که در بهشت نیست، از جمله:

۱. همراه با دردسر و رنج است؛ اما در بهشت هیچ گونه نگرانی و رنجی نیست. «بسلام»

۲. موقت است؛ ولی بهشت دائمی است. «یوم الخلود»

۳. نوع آن محدود است؛ اما در بهشت هر چه بخواهند هست. «ما یشاءون»

۴. مقدار آن محدود است؛ اما در بهشت رو به فزونی است. «ولدینا مزید»

حیات اخروی، حقیقی و جاودانه است

«وما هـذِهِ الحَیَآةُ الدُّنْیَا اِلَّا لَهُوٌ وَلَعِبٌ وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَیَوةُ لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ».

این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازیچه نیست و اگر بدانند، زندگی حقیقی، همان سرای آخرت است. (عنکبوت / ۶۴)

* حیات واقعی، حیات آخرت است. «الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَیَوةُ»

* مردم، حقیقت آخرت را نمی دانند و گرنه به دنیا دل نمی بستند. «لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ»

زمان دنیا و برزخ در برابر آخرت ناچیز است

عظمت روز قیامت چنان است که زندگانی پیش از آن بسیار کوتاه جلوه می کند. این حقیقت در آیات دیگر هم مطرح شده است، از جمله:

- «لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا» گویا (در دنیا یا برزخ) شبی بیشتر نبودند.

- «و تَظُنُّونَ أَنَّ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا» گمان می کنید جز مدت کمی قبل از قیامت نبوده اید.

- «ان لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا» فکر می کنید جز ده روزی ساکن نبوده اید.

- «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ» فکر می کنید، روزی یا پاره ای از روز در دنیا یا برزخ بوده اید.

- «ما لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ» فکر می کنید یک ساعتی بیشتر نبوده اید

حیات ابدی، روحانی و جسمانی است

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ - الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ضَاقِدِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا...». (اسراء / ۹۹)

آیا نیاندیشیده اند خداوندی که آسمان ها و زمین را آفریده است، بر آفریدن مثل این مردم نیز تواناست؟ و خداوند برای آنان مدتی معین کرده است.

* در قیامت، استخوان های پوسیده، همان استخوان های دنیوی و روح ملحق شده به آن همان روح است؛ اما قرآن «مِثْلَهُمْ» می گوید، مانند خشتی که اگر در هم بکوبند و دوباره از همان گل خشتی بسازند، می گویند: این مثل اولی است، نه عین آن. با آن که موادش همان مواد است. «مِثْلَهُمْ»

در آخرت، نتیجه اعمال خود را می بینیم

«وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا».

و کارنامه ی هر انسانی را در گردنش بسته ایم و روز قیامت برای او نوشته ای بیرون آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند. (اسراء / ۱۳)

* در قرآن بارها به مسأله نامه ی عمل اشاره شده و در آیات مختلف نکاتی مطرح گردیده است، از جمله:

۱. نامه ی عمل برای همه است. « وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ... »

۲. در آن نامه چیزی فروگذار نشده است. «لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً»

۳. مجرمان از آن می ترسند. «فَتَرَى الْمَجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ»

۴. خود انسان با خواندن نامه ی عملش، حاکم و داور است. «إِقرء كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيباً»

۵. کتاب رستگاران بدست راستشان داده می شود و دوزخیان بدست چپ. «أوتيتي كتابه بيمينه... بشماله»

* در قرآن آیاتی وجود دارد که چهره واقعی اعمال دنیوی انسان را در آخرت مجسم می کند:

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا.»

همانا، آنان که اموال یتیمان را به ستم می خورند، در حقیقت، آتشی را در شکم خود فرو می برند و بزودی در آتشی افروخته وارد خواهند شد. (نساء / ۱۰)

* چهره ی واقعی خوردن مال یتیم در دنیا، به صورت خوردن آتش در قیامت، آشکار خواهد شد. «يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ... يَأْكُلُونَ... نَارًا»

* در قیامت برای مردم چند نوع حساب وجود دارد:

۱. گروهی حسابشان آسان است. «حساباً يسيراً»

۲. عده ای سخت و دقیق حسابرسی می شوند. «حساباً شديداً»، «سوء الحساب» مراد از «سوء الحساب» دقت در حسابرسی است.

۳. بعضی نیازی به محاکمه و میزان ندارند و مستقیم به دوزخ می روند. «فلانقیم لهم يوم القيامة وزناً»

۴. پاداش گروهی بی حساب است و بهشتی هستند. «انما یوفی الصّابرون اجرهم بغير حساب»

طبق آنچه از روایات و احادیث متعدد فهمیده می‌شود، کسانی که با مردم به عفو و رحمت برخورد کنند، حسابشان آسان و کسانی که با مردم به سختی و دقت شدید عمل کنند، حسابشان سخت خواهد بود. افراد مشرک به دوزخ و اهل صبر به بهشت خواهند رفت.

«وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ». (احقاف / ۱۹)

و برای هر یک (از جن و انس، گذشتگان و آیندگان) از آنچه انجام داده اند، درجاتی (از سعادت و شقاوت) است (که به آن خواهند رسید) و (خداوند) جزای کارهایشان را کامل بدهد و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

* در دنیا، امکان کیفر و پاداش کامل و تمام وجود ندارد؛ زیرا این دنیا هم بسیار کوچک و محدود است و هم آثار و تبعات جزای دنیوی به دیگران سرایت می‌کند و موجب اذیت و آزار آنان می‌شود.

برای پیامبرانی که میلیون‌ها انسان را از جهل، شرک، تفرقه، فساد و انواع انحرافات نجات داده اند، چه پاداشی داریم؟ (بهترین نعمت‌های دنیا از قبیل: خوردنی‌ها، پوشیدنی‌ها و وسایل رفاهی و... چیزی نیست؛ زیرا اینها برای افراد ظالم نیز وجود دارد) یا برای مجرمان و جلادانی که هزاران نفر را کشته یا مجروح کرده اند، چه مجازاتی داریم؟ (جز آن که آنان را اعدام کنیم که کیفری بسیار ناچیز است)

* سعادت و شقاوت درجات و مراتبی دارد که انسان با عملش به آن می‌رسد. «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا»

* ملاک تعیین درجه و رتبه در قیامت، عمل است. «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا»

« وَسَيَقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ » (زمر/ ۷۳)

و کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده شوند تا چون به نزد آن رسند، درحالی که درهای بهشت گشوده شده است و نگهبانان بهشت به آنان گویند: «سلام بر شما پاک و پسندیده بودید، پس داخل شوید در حالی که در آن جاودانه خواهید بود».

سؤال: با آن که عمر و اعمال نیک و بد انسان در دنیا محدود است، چرا کیفر و پاداش قیامت نامحدود است؟ قرآن می فرماید: دوزخیان و بهشتیان جاودانه در آتش یا بهشت خواهند بود؟

جواب: اولاً؛ جاودانگی در بهشت، از باب لطف خداوند است و منافاتی با عدل ندارد.

ثانیاً؛ جاودانگی در دوزخ برای همه انسانها نیست؛ بلکه بسیاری از مجرمان پس از کیفر و مجازات و پاک شدن از گناه، وارد بهشت می شوند.

ثالثاً؛ مدت کیفر بستگی به میزان سبکی یا سنگینی جرم دارد، نه زمان انجام جرم. چه بسا کسی که در یک لحظه اقدام به قتل کسی کرده و حتی موفق نشده؛ مثلاً- تیراندازی کرده؛ ولی به طرف نخورده، دادگاه برای او حبس ابد مقرر می کند. آیا مجازات آتش زدن یک بشکه بنزین با یک کشتی بنزین یکسان است؟ آن که تمام عمر نافرمانی خالق هستی و خدای بزرگ را کرده است، برای همیشه در عذاب خواهد بود.

شخصیت اخروی، بازتابی از شخصیت دنیوی است

« وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا » (اسراء/ ۷۲)

و هر کس در این دنیا کوردل و گمراه باشد، در آخرت نیز کور و گمراه تر خواهد بود.

* شخصیت اخروی انسان، بازتابی از شخصیت دنیوی اوست. « فِی هَـذِهِ اَعْمٰی فَهُوَ فِی الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی » بصیرت اینجا، بصیرت آنجا را در پی دارد و کوردلی اینجا، کوری آنجا را.

«یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌُ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌُ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ . وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (آل عمران/ ۱۰۶ و ۱۰۷)

(قیامت) روزی (است) که صورت‌هایی سفید و نورانی و صورت‌هایی سیاه می‌شوند. پس کسانی که روسیاه شدند، (از آنان سؤال می‌شود): آیا بعد از ایمانتان کفرورزیدید؟ پس بخاطر کفرتان عذاب الهی را بچشید و اما آنان که روسفید شدند، غرق در رحمت خدا شده و در آن جاودانه اند.

* روسفیدی و روسیاهی در قیامت، در حقیقت تجسم همان حالات و روحيات انسان در دنیاست. کسانی که در دنیا ولایت خدا را پذیرفته اند، خداوند آنها را از تاریکی‌ها به نور رهنمون می‌شود و در آن روز با چهره‌ای نورانی حاضر می‌شوند؛ ولی آنان که به ولایت طاغوت گردن نهاده اند، طاغوت‌ها آنان را از نور به تاریکی‌های هوس و تفرقه و شرک و جهل سوق می‌دهند و در قیامت در سیاهی و تاریکی محسوس می‌شوند.

* سیماها در قیامت:

- رو سفیدان. «تَبْيَضُّ وُجُوهُ»

- رو سیاهان. «وُجُوهُهُمْ مَسْوَدَةٌ»

- چهره‌هایی شادان. «وُجُوهُهُمْ نَاعِمَةٌ نَاصِرَةٌ»، «وُجُوهُهُمْ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ»

- صورت‌هایی گرفته و غمگین. «وُجُوهُهُمْ يَوْمَئِذٍ حَامِيَةٌ»

- چهره‌هایی خندان. «وُجُوهُهُمْ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ . ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ»

- صورت‌هایی گرد و غبار گرفته. «وُجُوهُهُمْ يَوْمَئِذٍ غَابِرَةٌ»

ص: ۲۷۱

- چهره هایی خوار و ذلیل. «وجوه یومئذٍ خاشعه»

در زندگی اخروی جای جبران و عذرخواهی نیست

«وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ».

و (یاد کن) روزی را که از هر اُمتی شاهدی برانگیزیم، سپس به کسانی که کفر ورزیدند اجازه (هیچ کلامی) داده نخواهد شد و آنها برای عذرخواهی فراخوانده نمی شوند. (نحل / ۸۴)

* در دنیا هم می توان توبه و عذرخواهی و هم جبران نمود؛ اما در قیامت نه جای توبه است، نه عذرخواهی و نه تدارک. توجیه هم مردود است؛ چون وقتی که بعضی از دوزخیان به گروه دیگری می گویند: «لولا انتم لکنّا مؤمنین» اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم، خطاب می رسد: «بل لم تکنوا مؤمنین» بلکه خود شما اهل ایمان آوردن نبودید.

اما تدارک گناه مردود است؛ چون وقتی از خداوند می خواهند؛ «فارجعنا نعمل صالحاً» ما را به دنیا بازگردان تا کار شایسته ای انجام دهیم، پاسخ می شنوند: «کلا انها کلمه هو قائلها». «فذوقوا بما نسیتم»

و اما عذرخواهی مردود است؛ چرا که قرآن می فرماید: «ولا یؤذن لهم فیعتذرون» اجازه نمی یابند که عذرخواهی کنند.

«والحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله اجمعین»

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

